

منابع علم امامان شیعه علیہم السلام

سید محمد جعفر سبحانی

ثواب این اثر ناچیز را خاضعانه به وجود نورانی چهارده معصوم علیهم السلام و دخت
گرامی امام هفتم، اخت الرضا، حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و همچنین ارواح پاک
شهدای اسلام تقدیم می‌نمایم و روح پدرم را در این ثواب شریک می‌دانم.



فهرست

۱۳ دیاچه
۱۵ مقدمه

بخش اول: کلیات و مفاهیم

۱۹ فصل اول: واژه‌شناسی
۱۹ منابع
۲۰ امام
۲۰ معنای لغوی امام
۲۲ مصادیق امام در قرآن
۲۳ معنای اصطلاحی امام
۲۶ دیدگاه اهل سنت
۲۷ دیدگاه شیعه
۲۹ علم امام
۳۱ دیدگاه اهل سنت
۳۲ نقد و بررسی
۳۴ دیدگاه شیعه در اعلم بودن امام
۳۴ دلایل نقلی بر اعلمیت امام
۴۱ دلایل عقلی بر اعلمیت امام

۴۳	فصل دوم: دیدگاه علمای شیعه درباره حدود علم امام.....
۴۳	۱. گستردگی علم امام.....
۴۴	نوبختی ها.....
۴۴	علامه مظفر.....
۴۴	آیت الله العظمی مرعشی نجفی.....
۴۵	آیت الله شهید قاضی.....
۴۶	علامه طباطبایی.....
۴۷	۲. محدود بودن علم امام.....
۴۷	ابن شهر آشوب.....
۴۸	شیخ مفید.....
۴۸	شیخ طوسی.....
۴۸	کراجکی.....
۴۹	سید علی قزوینی.....
۴۹	۳. توقف در علم امام.....
۵۰	شیخ مرتضی انصاری.....
۵۰	میرزا ابوالحسن مشکینی.....
۵۳	فصل سوم: مرجعیت علمی امامان <small>علیهم السلام</small>
۵۴	دلایل مرجعیت علمی امامان <small>علیهم السلام</small>
۵۴	دلیل اول: عقل.....
۵۶	دلیل دوم: کتاب.....
۵۷	۱. ﴿فَسَلُّوا أَهْلَ الدَّكْرِ﴾.....
۶۰	۲. ﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾.....
۶۲	نظر فخررازی درباره آیه.....
۶۳	نقد و بررسی.....

۶۵ ۳. ﴿ثُمَّ أَهْتَدَى﴾
۶۶ کلام آلوسی
۶۷ نقد و بررسی کلام آلوسی
۶۸ دلیل سوم: روایات
۶۹ ۱. حدیث ثقلین
۷۰ ۲. حدیث سفینه
۷۰ ۳. حدیث منزلت
۷۳ دلیل چهارم: واقعات خارجی
۷۴ خاتمیت و مرجعیت علمی امامان <small>علیهم‌السلام</small>
۷۷ فصل چهارم: آگاهی از غیب
۷۸ آیات و روایات درباره چگونگی علم غیب غیر خداوند
۷۹ جمع بین آیات و روایات
۷۹ ۱. «علم ذاتی و استقلالی» و «علم غیر ذاتی و تبعی»
۷۹ ۲. «لوح محفوظ» و «لوح محو و اثبات»
۸۰ ۳. علم فعلی و علم شأنی (استعدادی)
۸۱ ۴. تفاوت حال افراد

بخش دوم: منابع عام علم امام علیه‌السلام

۸۵ مقدمه
۸۶ ۱. قرآن
۸۶ آیه عِلْمُ الْكِتَابِ
۸۸ اقوال در آیه «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»
۸۹ آیه استنباط ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ... لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ...﴾
۹۱ نمونه‌هایی از استنباط اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small>
۹۱ استنباط امام جواد <small>علیه‌السلام</small> از قرآن

- ۹۳..... استنباط امام کاظم علیه السلام از قرآن.....
- ۹۴..... ۲. تعلیم از پیامبر صلی الله علیه و آله.....
- ۹۴..... تعلیم بدون واسطه.....
- ۹۷..... تعلیم با واسطه.....
- ۹۹..... ۳. کتاب امیر مؤمنان علی علیه السلام.....
- ۱۰۰..... دلیل بر وجود آن.....
- ۱۰۱..... کتاب علی علیه السلام و اصحاب ائمه علیهم السلام.....
- ۱۰۲..... استشهاد به جامعه.....
- ۱۰۷..... ۴. جفر.....
- ۱۰۷..... معنای جفر.....
- ۱۰۸..... دلیل بر وجود آن.....
- ۱۰۹..... استشهاد اهل بیت علیهم السلام به جفر.....
- ۱۱۱..... جفر در کتب اهل سنت.....
- ۱۱۱..... ابن خلدون.....
- ۱۱۲..... حاجی خلیفه.....
- ۱۱۲..... محمد بن طلحة النصیبینی الشافعی.....
- ۱۱۳..... عضدالدین عبدالرحمان بن أحمد الإیجی.....
- ۱۱۳..... ابو العلاء المعری.....
- ۱۱۳..... عمرو بن بحر بن محبوب الکنانی (جاحظ).....
- ۱۱۶..... حقیقت جفر.....
- ۱۱۶..... کتاب نبودن جفر.....
- ۱۱۷..... کتاب بودن جفر.....
- ۱۱۸..... جمع بین دو دیدگاه.....
- ۱۱۸..... خلاصه.....

۱۱۹.....	۵. مصحف فاطمه <small>علیها السلام</small>
۱۱۹.....	معنای لغوی مصحف.....
۱۲۰.....	معنای اصطلاحی مصحف.....
۱۲۱.....	محتوای مصحف فاطمه.....
۱۲۱.....	الف) مقام عظیم پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۲۱.....	ب) آینده ذریه حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۱۲۲.....	ج) حوادثی که رخ خواهد داد.....
۱۲۲.....	د) نام‌های اوصیا و انبیا.....
۱۲۲.....	ه) اسامی پادشاهان و پدران آنها.....
۱۲۲.....	و) وصیت حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۱۲۳.....	ز) نبود احکام شرعی در مصحف.....
۱۲۳.....	ح) قرآن و مصحف فاطمه <small>علیها السلام</small>
۱۲۳.....	یک - قرآن نبودن مصحف.....
۱۲۴.....	دو- نبودن قرآن در مصحف.....
۱۲۴.....	سه - نبودن چیزی از قرآن در آن.....
۱۲۴.....	چهار - نبودن چیزی از کتاب الله در آن.....
۱۲۴.....	پنج - نبودن حرفی از قرآن در آن.....
۱۲۴.....	شش - نبودن یک حرف از قرآن موجود در آن.....
۱۲۵.....	اشکال.....
۱۲۵.....	جواب.....
۱۲۶.....	اشکال.....
۱۲۷.....	جواب.....
۱۲۸.....	محل نگهداری مصحف فاطمه <small>علیها السلام</small>
۱۳۰.....	۶. مُحَدَّث بودن.....

- ۱۳۰..... معنای لغوی مُحَدَّث
 ۱۳۱..... معنای اصطلاحی مُحَدَّث
 ۱۳۱..... امکان تحدیث در غیر انبیا.....
 ۱۳۱..... سخن گفتن فرشتگان با حضرت مریم علیها السلام.....
 ۱۳۲..... سخن گفتن فرشته با ساره، همسر حضرت ابراهیم.....
 ۱۳۲..... سخن گفتن فرشته با دختر پیامبر صلی الله علیه و آله.....
 ۱۳۳..... سخن گفتن فرشتگان با ائمه اطهار علیهم السلام.....
 ۱۳۴..... مُحَدَّث بودن غیر نبی از نگاه اهل سنت.....
 ۱۳۴..... مُحَدَّث بودن عمر.....
 ۱۳۵..... مُوَافَقَاتِ عُمَرَ.....
 ۱۳۶..... موافقت خدا با عمر بن خطاب.....
 ۱۳۷..... داستان «یا ساریة الجبل».....
 ۱۳۷..... نقد و بررسی.....
 ۱۴۰..... ۷. القای روح القدس.....
 ۱۴۱..... حسان بن ثابت.....
 ۱۴۲..... کمیت بن زید اسدی.....
 ۱۴۲..... دعبل خزاعی.....
 ۱۴۴..... ۸. نور الهی.....
 ۱۴۷..... ۹. اسم اعظم.....
 ۱۴۸..... نظر علامه طباطبایی.....
 ۱۴۹..... نظر آیت الله مکارم شیرازی.....
 ۱۵۰..... ۱۰. رؤیای صادق.....
 ۱۵۳..... ۱۱. کتب انبیا.....
 ۱۵۴..... ۱۲. عالم به ملکوت.....

آیات.....	۱۵۵
روایات.....	۱۵۵
شواهد تاریخی.....	۱۵۶
۱۳. عقل کامل.....	۱۵۷

بخش سوم: منابع خاص علم امام علیه السلام

مقدمه.....	۱۶۱
۱. صحیفه مختومه.....	۱۶۱
۲. ندای آسمانی.....	۱۶۵
۳. ندای شمشیر.....	۱۶۷
۴. باز شدن پرچم.....	۱۶۸
۵. القای رحمت.....	۱۶۸

بخش چهارم: شبهات

مرجعیت دینی امامان و تعارض با خاتمیت.....	۱۷۳
نقد و بررسی.....	۱۷۳
مسئله الهام به ائمه اطهار <small>علیهم السلام</small> و ختم نبوت.....	۱۷۶
اشکال اول.....	۱۷۶
اشکال دوم.....	۱۷۷
نقد و بررسی.....	۱۷۷
تشریح بودن گفتار امامان.....	۱۸۰
نقد و بررسی.....	۱۸۰
علم ائمه <small>علیهم السلام</small> و پاسخ‌های متفاوت آنها.....	۱۸۴
نقد و بررسی.....	۱۸۴
تشکیک بعضی از اصحاب درباره علم ائمه <small>علیهم السلام</small>	۱۸۵
نقد و بررسی روایات تشکیک در علم ائمه <small>علیهم السلام</small>	۱۸۷

۱۸۷ بررسی سندی
۱۸۷ روایت <small>ابن مسکان</small>
۱۸۸ روایت <small>زیاد بن ابی الحلال</small>
۱۹۰ روایت اول <small>عقرقوفی</small>
۱۹۰ روایت دوم <small>عقرقوفی</small>
۱۹۰ بررسی محتوایی
۱۹۰ تقیه بین ائمه <small>علیهم السلام</small> و اصحاب خاص
۱۹۳ تجلیل امام صادق <small>علیه السلام</small> از خواص اصحاب خود
۱۹۴ خاتمه
۱۹۵ کتابنامه

دیباچه

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

قرآن کتابی است که از سوی حق بر رسول خاتم صلی الله علیه و آله نازل گشته است تا همواره تنهاترین هدایتگر و پاسخ‌گو به نیازهای روحی و معنوی خلق تا آخرالزمان باشد. اما از آنجا که این کتاب در بردارنده کلیات تمامی قوانین تکوینی و تشریحی مورد نیاز انسان است، به تفسیر و تبیین نیاز دارد. از این رو خداوند، رسولش را مبین و مفسر قرآن معرفی می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾

(نحل: ۴۴)

و بر تو نیز، قرآن را نازل کردیم، تا آنچه را به سوی مردم نازل شده است، برای آنها روشن سازی، شاید اندیشه کنند.

اما سخن در این است که مرجع علمی در تبیین قرآن پس از آن حضرت چه کسی است؟ شیعه معتقد است براساس روایات متعددی از رسول خدا صلی الله علیه و آله، به ویژه روایت مشهور و متواتر ثقلین، تنها مرجع علمی، اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا امامان اهل بیت علیهم السلام برای پاسخگویی و هدایت تکوینی و تشریحی مردم، از علوم الهی

ویژه‌ای برخوردارند.

محقق ارجمند حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای «سید محمدجعفر سبحانی» ضمن تبیین علم اهل بیت علیهم‌السلام و منابع آن، به شبهات مربوط نیز پاسخ گفته است. امید است این تحقیق برای معتقدان به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، ایمان‌افزا و برای پژوهشگران عرصه کلام و معارف و اندیشه‌های فرق، بینش‌افزا باشد. در پایان از مؤسسه آموزشی - پژوهشی مذاهب اسلامی که این اثر را به پژوهشکده حج و زیارت معرفی نموده‌اند، قدردانی می‌شود.

انه ولی التوفیق

گروه کلام و معارف

پژوهشکده حج و زیارت

مقدمه

مسئله امامت از اصول عقائد مذهب شیعه اثناعشری است. امام از منظر شیعه دارای ویژگی‌هایی است که برخورداری از علم گسترده، یکی از آنهاست. چنین علمی، اساس مهم‌ترین شأن امام، یعنی هدایت انسان است. امامان علیهم‌السلام همانند پیامبران علیهم‌السلام هدایت انسان را برعهده دارند. ازاین‌رو باید از علومی برخوردار باشند که بتوانند مسئولیت سنگین امامت را با موفقیت انجام دهند و مردم با اعتماد و اطمینان کامل به آنان مراجعه کنند.

گفتنی است در زمان امامان معصوم علیهم‌السلام مردم نزد آنان می‌آمدند و در هر زمینه‌ای سؤال می‌کردند. ائمه علیهم‌السلام نیز به تمام آنها جواب می‌دادند؛ به‌طوری‌که مردم از گستردگی علم امامان تعجب می‌کردند.^۱ تاریخ روشنگر این مطلب است که ائمه اطهار علیهم‌السلام هیچ‌گاه دانشی را نزد کسی نیاموخته‌اند؛ با این حال آنان از چنان علم گسترده‌ای برخوردار بوده‌اند که نمی‌توان هیچ‌کس را همتای آنان

۱. از جمله می‌توان به مناظره علمی امام جواد علیه‌السلام در سن خردسالی با قاضی القضاة و دانشمند نامدار زمان مأمون، یعنی «یحیی بن أکثم» اشاره کرد. ر.ک: الارشاد، ج ۲، ص ۲۸۳؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۰۴؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۰۰.

به شمار آورد.^۱

از آنجا که هیچ علمی بدون ریشه و منبع نیست، سؤال این است که منبع و سرچشمه علم امامان علیهم‌السلام چیست؟! آن بزرگواران براساس چه چیزی احکام و دستورهای اسلام را بیان می‌کردند؟! از این رو در این نوشتار به بررسی منابع علوم ائمه علیهم‌السلام خواهیم پرداخت. درخور توجه است واژه‌هایی مثل سرچشمه علم امام، منشأ علم امام، طرق علم امام، جهات علم امام و مصادر علم امام از نظر مصداق با «منبع علم امام» یکی می‌باشند.

گفتنی است در تهیه این تحقیق، از راهنمایی و لطف دو استاد محترم: «دکتر حسن معلمی» و «دکتر عبدالحسین خسروپناه»، بهره‌مند بوده‌ام که از زحمات آن دو عزیز، تشکر بسیار می‌نمایم. همچنین از همه کسانی که مرا در این کار کمک کردند؛ به‌ویژه همسر گرامی و فداکار خویش، بی‌نهایت تشکر می‌کنم. امیدوارم که خوانندگان محترم، نظرات و انتقادات سودمند و سازنده خود را برای پربارتر شدن این اثر، به نشانی پست الکترونیک: sobhani.jafar@yahoo.com ارسال نمایند.

امید است که خداوند، ظهور حضرت ولی عصر علیه‌السلام را نزدیک‌تر گرداند.

سید محمدجعفر سبحانی

شهر مقدس قم

۱. عقائد الامامیه، محمدرضا مظفر، ص ۶۸.

فخررازی صاحب تفسیر الکبیر از علمای اهل سنت، هنگامی که تفاسیر سوره مبارکه کوثر را می‌شمارد؛ از ذریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نام می‌برد و می‌گوید: «ثم انظر کم کان فیهم من الأكابر من العلماء کالبقر و الصادق و الرضا»؛ «سپس ببینید چه بزرگانی از علم و دانش میان فرزندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وجود دارد؛ کسانی چون باقر و کاظم و رضا علیهم‌السلام». تفسیر الکبیر، فخررازی، ج ۲۳، ص ۱۲۴.

بخش اول:

کلیات و مفاهیم

فصل اول: واژه‌شناسی

برای شناخت منابع علم امامان علیهم‌السلام باید از واژه‌هایی که در این تحقیق آورده شده، فهم درست و مشترکی به دست آورد. از این رو لازم است که هر کدام از واژه‌ها را جداگانه بررسی کنیم.

منابع

«منابع» جمع «منبع» است و «منبع» نیز اسم مکان از ماده «نبع» است. «ابن فارس» می‌گوید از این سه حرف (نبع)، دو کلمه اصلی تولید می‌شود: یکی به معنای محل جوشش است و دیگری اسم نوعی درخت است که آن را مأخذ چوب تیر دانسته‌اند. وی منابع را به مواضع معنا کرده و «النَّوَابِعُ مِنَ البعير» را به معنای مواضعی که عرق شتر از آن خارج شده و جریان دارد، دانسته است.^۱

«فراهیدی» می‌گوید: «عرب «نبع الماء» را برای خارج شدن آب از چشمه به کار

۱. «(نبع) النون والباء والعین كلمتان: إحداهما نُبوع الماء والموضع الذي يَنْبُع منه يَنْبُوع والنَّوَابِعُ مِنَ البعير: المواضع التي يَسِيل منها عرقُه ومنابع الماء: مَخَارِجُه مِنَ الأَرْضِ والأخرى النَّبْعُ: شَجَرٌ»، معجم مقاییس اللغة، ابی‌الحسین احمد بن فارس بن زکریا، ج ۵، ص ۳۸۱.

می برد).^۱ «مصباح المنیر» نیز می گوید: «وَالْمَنْبَعُ بِفَتْحِ الْمِيمِ وَالْبَاءِ مَخْرَجُ الْمَاءِ وَالْجَمْعُ مَنَابِعٌ»^۲؛ «و منبع با فتح میم و باء، محل جوشش آب است و جمع آن منابع می باشد». با توجه به مطالب فوق، می توان گفت که منبع در لغت، به معنای محل جوشش و مبدأ جریان است و منظور از منابع علم امام در این نوشتار، محل جوشش و صدور علم و آگاهی امامان علیهم السلام از غیب و ماورای طبیعت می باشد.

امام

معنای لغوی امام

«خلیل» در کتاب «العین» می نویسد: «وَكُلُّ مَنْ اقْتَدِيَ بِهِ وَقُدَّمَ فِي الْأُمُورِ فَهُوَ إِمَامٌ»^۳؛ «هر کسی که به او اقتدا شود و در کارها مقدم گردد، او امام است». همین تعبیر از «مقایس اللغة»، با اندکی اختلاف، چنین نقل شده است: «وَالْإِمَامُ: كُلُّ مَنْ اقْتَدِيَ بِهِ وَقُدَّمَ فِي الْأُمُورِ»^۴؛ «امام هر کسی است که به او اقتدا شود و در کارها مقدم گردد».

همچنین در «مفردات راغب» آمده است:

والامام المؤتم به إنساناً كان يقتدي بقوله وفعله أو كتاباً أو غير ذلك مُحَقَّقاً كان أو مبطلاً وجمعه أئمة.^۵

امام آن است که از وی پیروی شود؛ خواه انسان باشد که به قول یا فعل او اقتدا شود یا کتاب یا غیر آن باشد، حق باشد یا باطل، و جمع آن «ائمه» است.

۱. «نَبْعَ الْمَاءِ نَبْعاً وَنُبُوعاً: خَرَجَ مِنَ الْعَيْنِ، وَلِذَلِكَ سَمِيَتِ الْعَيْنُ نَبُوعاً وَنَبْعٌ: شَجَرٌ يَتَخَذُ مِنْهَا الْقَسِي. يُنَابِعِي: اسْمُ

مَكَانٍ وَيَجْمَعُ: نَبَائِعَاتٌ. الْعَيْنُ، أَحْمَدُ خَلِيلُ الْفَرَاهِيدِي، ج ۲، ص ۱۶۰، مَادَةُ نَبْعٍ.

۲. الْمَصْبَاحُ الْمُنِيرُ فِي غَرِيبِ الشَّرْحِ الْكَبِيرِ لِلرَّافِعِيِّ، أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَيُومِيُّ، ج ۲، ص ۵۹۱.

۳. الْعَيْنُ، أَحْمَدُ خَلِيلُ الْفَرَاهِيدِي، ج ۱، ص ۱۰۶.

۴. مَعْجَمُ مَقَائِيسِ اللُّغَةِ، أَبِي الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ فَارِسِ بْنِ زَكَرِيَّا، ج ۱، ص ۲۸.

۵. مَفْرَدَاتُ، الرَّاعِبِ الْأَصْفَهَانِيِّ، ص ۲۴.

در «لسان العرب» نیز برای واژه امام، معانی متعددی ذکر شده است؛ مانند: «پیشوا، معلم، کتاب، نخ تراز که در ساختمان از آن استفاده می‌شود، راه مستقیم و راست و مانند آن»^۱.

کتاب «التحقیق» نیز درباره معنای امام می‌نویسد:

امام بر وزن کتاب در اصل مصدر است. سپس به هر چیزی که انسان به آن توجه کند و مقصود او واقع شود و مصداق مظهر تام برای آن باشد اطلاق می‌شود و این واژه با اختلاف موارد و جهات و ملاحظات گوناگون متفاوت می‌گردد؛ گاهی گفته می‌شود امام جمعه، امام جماعت، امام هدایت و گاهی گفته می‌شود امام ضلالت.^۲

از کلمات اهل لغت استفاده می‌شود که امام به معنای پیشوا و رهبر، معنایی عام دارد که هم «امام صالح و الهی» که انسان را به سعادت و کمال می‌رساند و هم «امام طالح و شیطانی» را که در جهت انحطاط و سقوط گام برمی‌دارد، در بر می‌گیرد. در قرآن نیز این دو معنا به کار رفته است.^۳

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در نامه خود به «محمد بن ابی‌بکر»، استاندار مصر، به

۱. لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۲، صص ۲۲ - ۳۶؛ معانی الاخبار، علی بن الحسین ابن بابویه القمی (شیخ صدوق)، ج ۱، ص ۹۶.

۲. «امام، علی وزان کتاب، هو فی الأصل مصدر ثم اطلق علی ما یتوجه الیه ویقصد ویكون مصداقاً لهذا المعنی ومظهراً تاماً له ویختلف الامام باختلاف الموارد والقاصدين والمتوجهين والجهات والاعتبارات فیقال: امام الجمعه

امام الجماعة امام الهداية امام الضلالة»؛ التحقیق فی الکلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، ج ۱، ص ۱۲۵.
۳. «وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، [مردم را] هدایت می‌کردند و انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را به آنها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند» (انبیاء: ۷۳). «وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ»؛ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش [دوزخ] دعوت می‌کنند و روز رستاخیز باری نخواهند شد» (قصص: ۴۱).

معنای عام امام تصریح دارد؛ چنان که فرمود: «فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ إِمَامٌ الْهُدَىٰ وَإِمَامٌ الرَّدَىٰ»^۱؛ «به درستی که امام هدایتگر و زمامدار گمراه، هیچ گاه مساوی نخواهند بود».

«شهید مرتضی مطهری» در این باره می نویسد:

کلمه امام، یعنی پیشوا. کلمه «پیشوا» در فارسی درست ترجمه تحت‌اللفظی کلمه «امام» است در عربی. خود کلمه امام یا پیشوا مفهوم مقدسی ندارد. پیشوا یعنی کسی که پیشرو است. عده‌ای تابع و پیرو او هستند؛ اعم از آنکه پیشوا عادل و راه یافته و درست‌رو باشد یا باطل و گمراه باشد.^۲

مصادیق امام در قرآن

واژه امام و جمع آن، یعنی ائمه، در آیات متعددی وارد شده است.^۳ قرآن کریم، نه تنها برخی از انسان‌ها را امام می‌نامد، کتاب آسمانی حضرت موسی علیه السلام را نیز امام می‌خواند و می‌فرماید: ﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾؛ «و پیش از آن،

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۲. امامت و رهبری، مرتضی مطهری، ص ۴۶.

۳. برای اطلاع بیشتر، رک: کلام تطبیقی، علی ربانی گلپایگانی، ص ۱۸۷. همچنین رجوع کنید به آیات:

﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (بقره: ۱۲۴).

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (انبیاء: ۷۳).

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً وَجَعَلْنَاهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (قصص: ۴ و ۵).

﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ (فرقان: ۷۴).

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا﴾ (سجده: ۲۴).

﴿فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾ (توبه: ۱۲).

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾ (قصص: ۴۱).

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنثَىٰ بِإِمامِهِمْ﴾ (اسراء: ۷۱).

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ (یس: ۱۲).

﴿فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ﴾ (حجر: ۷۹).

﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ (احقاف: ۱۲) و (هود: ۱۷).

کتاب موسی که پیشوا و رحمت بوده [نیز گواه اوست]. (احقاف: ۱۲) و (هود: ۱۷)، همچنین درباره حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾؛ «خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم». (بقره: ۱۲۴) درباره بندگان خاص الهی نیز می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾؛ «و ما را پیشوایی برای پرهیزکاران گردان». (فرقان: ۷۴).

قرآن کریم، «لوح محفوظ»^۱ را نیز «امام مبین» می داند و می فرماید: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾؛ «و همه چیز را در کتاب روشنگری احصا کرده ایم». (یس: ۱۲)

معنای اصطلاحی امام

متکلمان اسلامی، امامت را به ریاست و رهبری جامعه اسلامی تعریف کرده اند؛ چنان که «قاضی ایجی» از علمای اهل سنت در این باره می نویسد:

هي خلافة الرسول في إقامة الدين بحيث يجب أتباعه على كافة الأمة.^۲

امامت، خلافت و جانشینی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است در برپاداشتن دین؛ به طوری که پیروی از او بر همه امت واجب می باشد.

شبهه همین تعریف نیز از بعضی متکلمان شیعه وارد شده است. «شیخ مفید» در این زمینه می گوید:

الامام هو الانسان الذي له رئاسة عامة في الامور الدين والدنيا نيابة عن

۱. از آیات متعددی استفاده می شود که تمام حقایق جهان در مجموعه ای وجود دارد که قرآن از آن به «کتاب مبین» (یونس: ۶۱)؛ (سبأ: ۳)؛ (نمل: ۷۵) یا «امام مبین» (یس: ۱۲) یا «لوح محفوظ» (بروج: ۲۲) تعبیر کرده است.

۲. الموافق، عبدالرحمان ایجی، ص ۳۹۵. همچنین رک: شرح المقاصد، سعدالدین تفتازانی، ج ۵، ص ۲۳۲؛ تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۹۱.

النبي صلی الله علیه و آله ^۱

امام انسانی است که به جانشینی از نبی صلی الله علیه و آله در کارهای دنیوی و اخروی بر مردم ریاست عمومی دارد.

ممکن است که از ظاهر این تعاریف چنین برداشت شود که اختلاف شیعه و سنی در مسئله امامت، اختلاف در مصداق است، نه اختلاف در چیستی و حقیقت آن. ولی با اندکی درنگ، روشن خواهد شد که چنین برداشتی درست نمی‌باشد و خارج از حقیقت است.

«مرحوم لاهیجی» به این نکته توجه می‌کند و می‌نویسد:

... پس مراد از امامت، نیست مگر ریاست عامه مسلمین در امور دنیا و دین بر سیل خلیفگی و نیابت از پیغمبر صلی الله علیه و آله، و از عجایب امور آن است که تعریف مذکور برای امامت متفق علیه است میان ما و مخالفین ما و حال آن که هیچ‌یک از خلفا و ائمه‌ای که ایشان مختص‌اند به قول امامت ایشان، متصف نیستند به مجموع امور معتبره در مفهوم امامت به تعریف مذکور؛ چه ریاست در امور دین، لامحاله موقوف است به معرفت امور دینیه بالضروره و ایشان عالم بودن امام را شرط نمی‌دانند در امامت و مدعی آن هم نیستند که هیچ‌یک از ائمه ایشان عالم به جمیع امور بوده‌اند و نیز ریاست در امور دین، موقوف است بر عدالت بالضروره و ایشان آن را نیز شرط ندانسته‌اند و تصریح به عدم اشتراط این دو امر در اکثر کتب ایشان موجود است.^۲

۱. النکت الاعتقادیة، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، ص ۳۹. همچنین، ر.ک: الرسائل العشر، شیخ الطوسی، ص ۱۰۳؛ رسائل المرتضی، الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۴؛ باب حادی العشر، حسن بن علی بن مطهر حلی، ص ۲۱۵؛ النافع یوم الحشر، مقداد بن عبدالله بن محمد اسدی سیوری، ص ۲۱۵؛ گوهر المراد، عبدالرزاق لاهیجی، ص ۳۲۹.

۲. همان.

همچنین «شهرستانی» در این زمینه می‌نویسد:

الخلافة الخامسة في الامامة و أعظم خلاف بين الأمة خلاف الإمامة إذ ما سلَّ

سيف في الإسلام على قاعدة دينية مثل ما سلَّ على الإمامة في كلِّ زمان.^۱

اختلاف پنجم در مسئله امامت است که بزرگ‌ترین اختلاف میان امت اسلامی

است؛ زیرا در هیچ مسئله‌ای در اسلام همانند امامت شمشیرها برهنه نگشته و

خون‌ریزی صورت نگرفته است.

امامت عبارت است از ریاست بر عموم مسلمانان در امور دنیا و دین آنان

به‌عنوان خلیفه و نیابت از پیغمبر ﷺ.

و عجیب آن‌که تعریف یاد شده برای امامت مورد اتفاق ما و مخالفین است. با

این حال هیچ‌یک از خلفا و ائمه آنان به مجموع اوصاف یاد شده در تعریف

امامت متصّف نیستند. زیرا ریاست در امور دین به هر حال متوقّف است بر

آشنایی به امور مربوط به دین، و این یک امر بدیهی است، اما مخالفان عالم بودن

امام را شرط نمی‌دانند، و ادعا هم نمی‌کنند که هیچ‌یک از ائمه آنان عالم به جمیع

امور بوده باشند.

و همچنین ریاست در امور دین متوقّف بر عدالت است و این هم بدیهی

است، اما ایشان این را هم شرط ندانسته‌اند، و تصریح به شرط نبودن این دو

(علم و عدالت) در اکثر کتب آنان موجود است.

برای روشن شدن این ادعا که در مسئله امامت، بحث و اختلاف شیعه و

اهل سنت، در چیستی امام است نه مصداق آن، خلاصه‌ای از دیدگاه هر یک از

شیعه و سنی را بیان می‌کنیم:

۱. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۴.

دیدگاه اهل سنت

اهل سنت درباره صفات و ویژگی‌های کسی که مقام و منصب امامت را عهده‌دار می‌گردد، دیدگاه‌های متفاوتی دارند. «قاضی ابوبکر باقلانی» معتقدات خود را در این زمینه، چنین بیان می‌کند:

امام باید قریشی باشد، شایستگی و تدبیر مسلمانان را داشته باشد، در اجرای احکام الهی تحت تأثیر احساسات و عواطف قرار نگیرد، برخوردار از علم قضاوت باشد و در صفاتی که تفضیل‌پذیر است، بر دیگران برتری داشته باشد؛ مگر آن که امامت افضل، مستلزم مفاسدی باشد که در آن صورت، امامت مفضول جایز خواهد بود.^۱

«آمدی» نیز افزون بر صفات و شرایط امام از منظر «باقلانی»، صفاتی همانند مرد بودن، آزاد بودن، مسلمان بودن، عادل و ثقه بودن در گفتار را به ویژگی‌های امام افزوده است.^۲

«قاضی عضدالدین ایجی» در این زمینه می‌نویسد: «از دیدگاه اهل سنت، امام باید در اصول و فروع دین مجتهد باشد. دارای رأی و تدبیر و شجاع و قوی‌القلب باشد».^۳ او در ادامه می‌افزاید: «بعضی این صفات را لازم ندانسته‌اند و صفات دیگری مانند عادل، عاقل، بالغ، مرد و آزاد بودن را از جمله شروط امامت دانسته‌اند».^۴

«شهرستانی»، درباره صفات امام می‌گوید: «امام باید مسلمان، قریشی، مجتهد

۱. تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل، الباقلانی، صص ۴۷۱ - ۴۷۵.

۲. غایة المرام فی علم الکلام، علی بن ابی علی بن محمد بن سالم الآمدی، ص ۳۸۳.

۳. المواقف، عبدالرحمان ایجی، ج ۸، صص ۳۴۹ و ۳۵۰.

۴. همان.

در علم، بصیر در سیاست و دارای اصالت و کفایت باشد». سپس تذکر می‌دهد که این صفات مورد اتفاق نیست و برخی به آن افزوده یا از آن کاسته‌اند.^۱

دیدگاه شیعه

از جمله صفات امام نزد متکلمان امامیه، منصوب بودن از جانب خداوند است. «عصمت» و «افضلیت» نیز دو صفت بارز برای امام است که در ضمن آن دو، صفاتی همچون علم، شجاعت، حسن تدبیر، قوت رأی و نظر نیز نهفته است. نظر بعضی از متکلمان شیعه در این زمینه چنین است:

«سید مرتضی» صفات امام را چنین بیان کرده است:

امام باید از هر عمل ناروا و معصیتی معصوم باشد، منصوص از طرف خداوند باشد، برتر از دیگران باشد، شجاع‌ترین مردم باشد، داناترین افراد به احکام شریعت و آگاه‌ترین آنان از روش سیاست و تدبیر باشد و در هر عصر و زمانی، امام نباید از یک نفر بیشتر باشد.^۲

۱. نهاية الإقدام فی علم الکلام، عبدالکریم شهرستانی، ص ۴۹۷: «من الصفات أن يكون مسلماً قرشياً مجتهداً في العلم بصيراً بسياسة الرعية ذاكجة وكفاية ومن العلماء من نقص من العدد الذي ذكرناه ومنهم من زاد والعدد لعقد البيعة فقليل تتم البيعة برجل عدل وقيل برجلين وقيل بأربعة وقيل بجماعة من أهل الحل والعقد والاجتهاد والبصيرة بالأمر...».

برای اطلاع بیشتر از شرایط و صفات امام از نگاه اهل سنت، ر.ک: المواقف، عبدالرحمان ابجی، صص ۳۹۸ - ۴۱۳؛ شرح المقاصد، سعدالدین تفتازانی، ج ۵، صص ۲۴۴ - ۲۴۷؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۹۶؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۴؛ منهاج السنة، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۱۴۱؛ الاحکام السلطانية، محمد بن الحسین، ص ۲۳؛ صحیح المسلم بشرح النووی، النووی، ج ۱۲، ص ۲۲۹.

۲. الذخيرة فی علم الکلام، شریف مرتضی، صص ۴۲۹ و ۴۳۰: «اعلم أن من صفات الامام أن يكون معصوما عن كل قبيح منزها من كل معصية، و مما يجب كونه عليه أن يكون منصوباً على عينه بنص من تعالی أو بأمره و مدلولاً على عينه بعلم معجز و من صفاته أن يكون أعلم الأمة بأحكام الشريعة و بوجوه السياسة و التدبير و منها أن يكون أفضلهم و أكثرهم ثواباً و منها أن يكون أشجعهم و من حقه أيضاً لا يد فوق يده و راعياً لا مرعياً و أن يكون واحداً في الزمان بلا ثان».

«ابوصلاح حلبی» صفات امام را چنین بیان کرده است: «عصمت، اعلم بودن در تدبیر، افضل بودن در صفات کمال و برتری در پاداش اخروی و منصوص بودن از طرف خداوند».^۱

«خواجه نصیرالدین طوسی» نیز درباره صفات و شرایط امام چنین گفته است: عصمت، علم به آنچه امامت در مسائل دنیوی و دینی اقتضا می‌کند، شجاعت، برتری بر دیگران در صفات کمال، پاکی از هر عیبی که باعث نفرت می‌گردد، نزدیک‌ترین افراد به خدا و بهره‌مندی از پاداش بیشتر، برخوردار از آیات و معجزات و یگانه بودن در هر عصر و زمانی.^۲

مقام امامت در مکتب تشیع، منصبی الهی و انتصابی است؛ زیرا امام علیه‌السلام جانشین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و همان‌طور که خداوند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را تعیین می‌کند، امام را نیز نصب می‌نماید. در این دیدگاه، انتخاب، گزینش، شورا، اتفاق یا اکثریت آرا، بی‌معنا و بی‌ارزش است. آنچه اهمیت دارد انتصاب از طرف خداوند است؛ به‌طوری‌که اگر همه مردم جهان در یک انتخاب سالم و آزاد، «مسئله کذاب» را برای پیامبری انتخاب نمایند، ولی به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حتی یک رأی هم ندهند، مسئله پیامبر نمی‌شود و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز نبوت خود را از دست نمی‌دهد.

همین مطلب درباره امام و جانشین پیامبر نیز جاری و صادق است. امام همان وظایف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دارد. تنها تفاوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام در این است که پیامبر پایه‌گذار دین، طرف وحی الهی و دارای کتاب است.

از نظر شیعه، امام قلب جامعه است و بحث از امامت جزء اصول دین است. امام بیانگر اصول و فروع دین، نگهبان آن از تحریف و مرجع تمام مسائل دینی و

۱. تقریب المعارف، الحلّی، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲. تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، خواجه نصیرالدین طوسی، صص ۴۲۹ و ۴۳۰.

دنیوی و علمی و دنبال‌کننده همه وظایف نبوی به عنوان جانشین پیامبر ﷺ است. امام پیراسته از گناه و اشتباه است و با اینکه دانش خود را از افراد عادی نیاموخته است، آگاه‌ترین فرد جامعه به اصول و فروع و معارف الهی است.^۱ از مطالبی که درباره ویژگی‌ها و صفات امام گفته شد، می‌توان گفت امام کسی است که تداوم بخش دین الهی و مبدأ فیض، جانشین پیامبر خدا ﷺ و حافظ شریعت است و ریاست عامه بر امت اسلامی در تمام مسائل دینی و دنیوی دارد. برخی نواندیشان در عقاید شیعه، شورا و بیعت را منشأ مشروعیت امامت می‌دانند و می‌گویند:

تا مردم با حاکم بیعت نکرده‌اند، فرمان او گریبان‌گیرشان نمی‌گردد. اما همین که با او بیعت به حکمرانی کردند، حکومت او برایشان مشروعیت پیدا می‌کند و اطاعت از او شرعاً واجب می‌گردد... بیعت به عنوان یک حق از جانب رهبر بر مردم، به حکومت او مشروعیت می‌بخشد.^۲ البته گفتنی است که براساس گفته‌های گذشته درباره ویژگی‌ها و جایگاه امام، نادرستی و فساد این سخن بسیار روشن است.

علم امام

راغب اصفهانی می‌گوید:

العِلْمُ إدراك الشيء بحقيقته و ذلك ضربان: أحدهما إدراك ذات الشيء و الثاني

۱. برای اطلاع بیشتر از شرایط و صفات امام از نگاه امامیه، ر.ک: اوائل المقالات، شیخ مفید، ص ۳۵؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۴۹۵؛ نهج الحق و الكشف الصدق، ص ۱۶۴؛ دلائل الصدق لنهج الحق، محمدحسن مظفر، ج ۲، ص ۲۰۵؛ معانی الاخبار، ص ۶۴؛ الفین، ص ۵۲۲؛ المیزان، ج ۱، ص ۲۷۴؛ امامت و رهبری، مرتضی مطهری؛ اعتقاد ما، ناصر مکارم شیرازی، ص ۷۶.

۲. در محضر استاد، واعظ زاده خراسانی، فصلنامه پژوهشی و اطلاع رسانی نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، صص ۱۷۱ و ۱۷۲. (جواب این مصاحبه را در همان فصلنامه شماره ۶، صص ۲۰۰ - ۲۴۱ از سید محمد قزوینی مشاهده فرمایید).

الحکم علی الشیء بوجود شیء هو موجود له أو نفي شیء هو منفي عنه... و العلم من وجه ضربان: نظری و عملی فالنظری ما إذا علم فقد کمل نحو العلم بموجودات العالم و العملی ما لا يتم إلا بأن يعمل کالعلم بالعبادات.^۱

درک کردن و فهمیدن حقیقت و اساس چیزی را علم می‌گویند که بر دو قسم است: اول: ادراک جوهر و ذات چیزی؛ دوم: حکم کردن چیزی را برای چیزی که [آن چیز] در آن وجود دارد یا نفي نمودن چیزی از شیئی که در آن شیئی [آن چیز] وجود ندارد....

از سوی دیگر علم بر دو قسم است: یکی علم نظری است که با دانستن آن، علم کامل می‌شود؛ مانند علم به موجودات عالم. دیگری نیز علم عملی است که علم به وسیله عمل نمودن به آن معلوم، کامل می‌گردد؛ مثل علم به عبادات. در واقع با ادراک اشیاء مانند درخت و سنگ، فهم انسان به آنها کامل می‌گردد. ولی عبادات مانند روزه یا نماز تا زمانی که انجام نگیرند درک‌شدنی نیستند.

روشن است که علوم ما از طریق ارتباط حواس ظاهری با موجودات خارج حاصل می‌شوند؛ به طوری که اگر یکی از حواس را نداشته باشیم، علم مربوط به آن را نیز نخواهیم داشت؛ همان‌گونه که گفته‌اند: «من فقد حساً فقد علماً». ^۲ ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز به مقتضای بشر بودن از این نوع علوم برخوردارند. اما این قسمت از علم، مورد بحث ما نیست. بلکه منظور از علم امام علیه‌السلام علمی است که خداوند از راه‌های غیرعادی به ائمه علیهم‌السلام داده است؛ به طوری که این علم از ویژگی‌های آنها می‌باشد و دیگران از آن بهره‌ای ندارند.

۱. مفردات، ص ۵۸۰، ماده علم.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۱۱.

همچنین روشن است که از نظر عقلی، امامت بدون علم، غیرممکن و مردود است و قرآن و روایاتی که خواهیم آورد، امامت جاهل برعالم و عالم بر اعلم را نمی‌پذیرند و به شدت آن را رد می‌نمایند. از این رو شیعیان اجماعاً، اعلامیت و افضلیت امام را شرط می‌دانند. در مقابل اهل سنت آن را جزء شرایط و ویژگی‌های رهبر نمی‌دانند. در اینجا نخست دیدگاه اهل سنت را بیان و نقد می‌کنیم. سپس دیدگاه شیعه را بیان می‌نماییم و دلایل آن را بررسی می‌کنیم.

دیدگاه اهل سنت

بعضی از علمای اهل سنت، علم امام را در حد یک قاضی و مجتهد می‌دانند و تقدیم مفضول بر فاضل را تجویز می‌کنند و می‌گویند خیلی از مفضول‌ها، حوزه اسلام را از فاضل‌ها بهتر اداره می‌کنند؛^۱ چنان‌که «فضل بن روزبهان» می‌گوید:

ویکفیه من العلم ما یشرط القوم من الاجتهاد... و کثیر من المفضولین یكونون اصلح للامامة من الفاضلین...^۲

همان علومی که قوم برای اجتهاد شرط می‌دانند، برای امام کفایت می‌کنند... و بسیاری از آنان که مقام پایین‌تری دارند از آنان که فاضل‌اند صلاحیت بیشتری برای امامت و رهبری جامعه دارند.

و کفایت می‌کند برای امام از علم، آنچه را قوم برای اجتهاد شرط دانسته‌اند... و بسیاری از مفضول‌ها در امامت اصلح از فاضل‌ها هستند... .

نویسنده «الاحکام السلطانیة» نیز اجتهاد را از جمله شروط امامت دانسته و

۱. المواقف، ص ۴۱۳؛ شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۴۶؛ دلائل الصدق لنهج الحق، محمد حسن مظفر، ج ۴، ص ۲۳۷؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۶۸.

۲. دلائل الصدق لنهج الحق، ج ۴، ص ۲۳۵؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، نورالله حسینی المرعشی الشوشتری (القاضی التستری)، ج ۲، ص ۳۲۱.

گفته است: «... والثانی... العلم المؤدی الی الاجتهاد فی النوازل و الاحکام»؛ «... شرط دوم از شروط امام، اجتهاد در مسائل مستحدثه و احکام است».

نقد و بررسی

این دیدگاه دارای اشکالاتی است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. هدف از ریاست امام تنها مسائل دنیوی و قضاوت و برقراری امنیت نیست. بلکه امام هدفی بالاتر از آن دارد که تأمین سعادت دنیوی و اخروی انسان است؛ همان‌طور که هدف از فرستادن پیامبران چنین است. البته زمانی این هدف پروردگار تأمین می‌گردد که امام همانند پیامبر، افضل و اعلم از دیگران باشد.
۲. تقدیم مفضول بر فاضل عقلاً قبیح است^۱ و قرآن کریم به روشنی چنین منطقی را رد می‌کند و می‌فرماید:

﴿أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ (یونس: ۳۵)

آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است یا آن کسی که هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟! شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟!

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (زمر: ۹)

بگو: «آیا آنان که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، یکسان‌اند؟! تنها خردمندان متذکر می‌شوند».

۱. الاحکام السلطانیه، ج ۲، ص ۶.

۲. شرح الجمل العلم و العمل، علم الهدی شریف المرتضی علی بن الحسین الموسوی، ص ۱۹۴.

از این دو آیه به‌ویژه آیه دوم که با استفهام انکاری شروع شده است، عظمت مقام علم و عالم و هدایتگری استفاده می‌گردد و از آنجایی که این نابرابری به صورت مطلق ذکر شده، معلوم می‌شود که این دو گروه نه در پیشگاه خدا یکسان‌اند و نه در نظر خلق آگاه. نه در دنیا در یک صف قرار دارند و نه در آخرت. نه در ظاهر یکسان‌اند و نه در باطن؛^۱ زیرا کسی که خود به راهنما احتیاج دارد، چگونه می‌تواند راهنمای دیگران باشد.

پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

مَنْ اسْتَعْمَلَ عَامِلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنْ فِيهِمْ أُولَىٰ بِذَلِكَ مِنْهُ وَأَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَكُلَّ الْمُسْلِمِينَ.^۲

هر کس زمامداری را میان مسلمانان بگمارد؛ درحالی که می‌داند میان آنان شخصی شایسته‌تر از او به کتاب الهی و سنت پیامبر ﷺ وجود دارد، به خدا و رسول ﷺ و همه مسلمانان خیانت نموده است.

حضرت علیؑ نیز درباره افضل بودن امام و رهبر فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِحُكْمِ اللَّهِ فِيهَا.^۳

ای مردم! سزاوارترین اشخاص به خلافت، آن کسی است که در تحقق حکومت نیرومندتر و در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد.

شهید مطهری در این مورد می‌گوید:

حال ما این مطلب (اعلم بودن امام و کارشناس مسائل دین) را به زبان امروز بیان می‌کنیم. [علمای شیعه] می‌گویند اینکه شما منکر امام با این مشخصات

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۹۴.

۲. کنز العمال، ج ۶، ص ۷۹، ح ۱۴۱۹۱۹؛ الغدير، ج ۸، ص ۲۹۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴.

هستید، در واقع اسلام را تحقیر می‌کنید. یک دستگاه فنی که به جایی فرستاده می‌شود، متخصصش هم باید همراهش باشد... البته در مورد امور ساده مثل پارچه، نیازی به همراهی متخصص نیست. شما اسلام را که از جانب خدا به مردم رسیده، چگونه چیزی تلقی می‌کنید؟ آیا آن را به سادگی پارچه تلقی می‌کنید که وقتی از کشوری به کشور دیگر صادر می‌شود، نیازی به همراهی متخصص و پارچه‌شناس با آن نیست؟ یا آن را به پیچیدگی یک ابزار فنی تلقی می‌کنید که هنگام صدور آن، کارشناسی هم باید همراهش باشد که تا مدتی مردم را با آن آشنا کند؟ امام یعنی کارشناس دین؛ کارشناس حقیقی که به گمان و اشتباه نیفتد و خطا برایش رخ ندهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اسلام را برای مردم آورده است. باید لاقلاً برای مدتی کارشناسانی الهی در میان مردم باشند که اسلام را به خوبی به مردم بشناسانند. چنین شخصی را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مردم تعیین کرده است.^۱

دیدگاه شیعه در اعلم بودن امام

عقیده شیعه با توجه به مبانی کلامی خود، کاملاً با اهل سنت متفاوت است. شیعیان معتقدند که امام باید در همه صفات، از همه امت برتر باشد؛ زیرا او جانشین پیامبر و رهبر امت اسلامی است. از این رو باید صفات پیامبر را دارا باشد. شیعه بر این اعتقاد خود، دلایل عقلی و نقلی متعددی دارد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

دلایل نقلی بر اعلمیت امام

در کتب حدیث شیعه، روایات بسیاری هست که به اعلمیت امام اشاره

۱. امامت و رهبری، مرتضی مطهری، صص ۹۴ و ۹۵.

دارد^۱، ولی ما در اینجا به بیان بعضی از روایات اهل سنت بسنده می‌کنیم:

۱. در آیه مباحله^۲ که از حوادث مهم زمان پیامبر خدا ﷺ به شمار می‌آید، سه عبارت: «أَبْنَاءَنَا»، «نِسَاءَنَا» و «أَنْفُسَنَا» وجود دارد که علمای تفسیر و حدیث فریقین به آنها توجه بیشتری داشته‌اند؛ به طوری که علمای اهل سنت، شأن نزول این آیه را در حق حضرت علی علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام، امام حسن و امام حسین علیهم السلام دانسته‌اند. حاکم حسکانی در این زمینه می‌نویسد:

أَخْبَرَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ نَصِيرٍ الْخُلْدِيُّ بِبِعْدَادِ ثَنَا مُوسَى بْنُ هَارُونَ ثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ مِسَارٍ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي» هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ وَلَمْ يُجَرَّجَاهُ.^۳

منظور از «أَبْنَاءَنَا» امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام است و «نِسَاءَنَا» تنها به حضرت فاطمه علیها السلام تطبیق داده شده است. قسمت سوم از آیه مباحله «أَنْفُسَنَا» است و از آنجا که پیامبر خدا ﷺ خود دعوت‌کننده به دین توحید است، باید به غیر آن حضرت انطباق پیدا کند و بدون شک پیامبر صلی الله علیه و آله خود اعلم از همه است. از این رو «نفس» او نیز باید همانند او از همه اعلم و برتر باشد تا «أَنْفُسَنَا» صدق نماید و آن شخص بنابر اعتراف شیعه و اهل تسنن، حضرت علی علیه السلام است.^۴

۱. برای اطلاع بیشتر، رک: بصائر الدرجات فی مناقب آل محمد، محمد بن الحسن الصفار القمی (ابن الفروج)؛ کافی، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲. «فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران: ۶۱).

۳. المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج ۳، ص ۱۵۰.

۴. همان؛ تحفة الأحمودی، المبارکفوری، ج ۸، ص ۲۷۸؛ نظم درر السمطین، الزرنندی الحنفی، ص ۱۰۸؛ احکام القرآن، الجصاص، ج ۲، ص ۱۸؛ شواهد التنزیل، الحاکم حسکانی، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. «... عَلِيٌّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللهِ...»^۱؛ «...علی علیه السلام آگاه‌ترین مردم به معرفت خداست...».
۳. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَعْلَمُ النَّاسِ بَعْدِي عَلِيٌّ»^۲؛ «داناترین مردم پس از من علی بن ابی طالب علیه السلام است».
۴. عایشه گفت: «اعلمکم بالسنة»^۳؛ «علی بن ابی طالب علیه السلام داناترین شما به سنت است».
۵. عایشه گفت: «عَلِيٌّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِالسُّنَّةِ»^۴؛ «علی علیه السلام داناترین مردم به سنت است».
۶. عایشه گفت: «أَمَّا إِنَّهُ أَعْلَمُ مَنْ بَقِيَ بِالسُّنَّةِ»^۵؛ «... او (علی) داناترین شخص به سنت است».
۷. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»^۶؛ «داناترین امتم بعد از من علی بن ابی طالب علیه السلام است».
۸. «ابن مسعود» می گوید:

كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فُسئِلَ عن علي كرم الله وجهه فَقَالَ: فُسِمَتِ
الْحِكْمَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَأُعْطِيَ عَلِيٌّ تِسْعَةً وَالنَّاسُ جُزْءًا وَاحِدًا.^۷

۱. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، المناوی، ج ۲، ص ۲۳ و ج ۵، ص ۱۲؛ سبیل الهدی والرشاد، الصالحی الشامی، ج ۱۱، ص ۲۹۷.
۲. سبیل الهدی والرشاد، الصالحی الشامی، ج ۱۱، ص ۲۹۱.
۳. الکامل، عبدالله بن عدی، ج ۷، ص ۲۳۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۴۰۸.
۴. التاریخ الکبیر، البخاری، ج ۲، ص ۲۵۶؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۴۰۸.
۵. تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۴۰۸؛ تاریخ الإسلام، الذهبی، ج ۳، ص ۶۳۸.
۶. فتح الملک العلی، أحمد بن الصدیق المغربی، ص ۷۰؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص ۸۲، ش ۶۷؛ ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج ۱، ص ۲۱۶.
۷. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، المناوی، ج ۳، ص ۶۰؛ فتح الملک العلی، أحمد بن الصدیق المغربی، ص ۶۹؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج ۱، ص ۱۳۵، ش ۱۴۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۸۴.

نزد پیغمبر ﷺ بودم که شخصی درباره علی سؤال کرد. پیامبر در پاسخ فرمود: «حکمت به ده بخش تقسیم شد که نه قسمت آن به علی علیه السلام رسید و یک قسمت آن به مردم داده شد».

البته در بعضی از روایات چنین آمده است: «وقال ابن مسعود: قسمت الحكمة عشرة أجزاء فاعطي علي تسعة أجزاء والناس جزءا وعلي أعلمهم بالواحد منها»^۱.
۹. از «عطاء» پرسیده شد:

أكان في أصحاب محمد أحد أعلم من علي قال ما أعلم.^۲

آیا میان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله کسی از علی بن ابی طالب علیه السلام داناتر است؟ در پاسخ گفت: «سوگند به خدا! کسی را عالم تر از او نمی شناسم».

۱۰. یعقوبی می نویسد که حضرت علی علیه السلام در خطبه خود چنین فرمود:

... ولما قدم علي الكوفة قام خطيبا... ثم قال: سلوني قبل أن تفقدوني... فوالذي فلق البحر وبراأ النسمة لا تسألوني عن شيء فيما بينكم وبين الساعة ولا عن فتنة تضل مائة أو تهدي مائة إلا أنبأتكم بناعقها وقائدها وسائقها إلى يوم القيامة...^۳.

وقتی علی علیه السلام وارد کوفه گردید، بلند شد و خطبه خواند... سپس فرمود: پرسید مرا پیش از آنکه مرا نیاید. قسم به کسی که دریا را شکافت و انسان را خلق کرد، نمی پرسید از چیزی که میان شما تا قیامت می گذرد و نه از فتنه ای که صد نفر را هدایت یا صد نفر را گمراه می سازد، جز آن که شما را آگاه می سازم از آن که مردم را به آن فتنه دعوت می کند و آن که رهبری فتنه را به عهده دارد و آن که فتنه را به جلو می راند تا روز قیامت.

۱. رک: الغدير، ج ۳، ص ۹۹.

۲. ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله الطبری، ص ۷۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۱۰؛ أسد الغابة، ج ۴، ص ۲۲.

۳. تاریخ اليعقوبی، اليعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۳.

۱۱. همچنين ابن ابی الحديد می نویسد که حضرت علی علیه السلام فرمود:

... فاسألوني قبل أن تفقدوني، فوالذي نفسي بيده لا تسألونني عن شيء فيما بينكم وبين الساعة ولا عن فئة تهدي مائة وتضل مائة إلا أنبأتكم بناعقها وقائدها وسائقها ومناخ ركابها ومحط رحالها ومن يقتل من أهلها قتلا ومن يموت منهم موتا.^۱

پرسید مرا پیش از آنکه مرا نیابید. سوگند بدان کسی که جان من در دستان اوست، نمی پرسید از من از چیزهایی که بین شما و قیامت است و نه از گروهی که صد نفر آنها هدایت یافتند و صد نفرشان گمراه شدند؛ جز آنکه از خواننده، کشاننده و راننده آن گروه، و از جای خواباندن شتران و باراندازهایشان و اینکه چند نفر کشته می شوند و چند نفرشان می میرند، همه را به شما خبر می دهم.

۱۲. «ابوالبختری» می گوید:

رَأَيْتُ عَلِيًّا علیه السلام مُتَقَلِّدًا بِسَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُتَعَمِّمًا بِعِمَامَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ فِي إِصْبَعِهِ خَاتَمَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَفَعَدَّ عَلَى الْمِنْبَرِ وَ كَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ فَقَالَ سَأَلُونِي مِنْ قَبْلِ أَنْ تَفْقُدُونِي فَإِنَّمَا بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّي عِلْمٌ جَمٌّ هَذَا سَفْطُ الْعِلْمِ هَذَا لِعَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَذَا مَا رَقَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله زَقًّا مِنْ غَيْرِ وَحِيٍّ أَوْ حِيٍّ إِلَيَّ فَوَاللَّهِ لَوْ نُثِّبَتْ لِي الْوِسَادَةُ فَجَلَسْتُ عَلَيْهَا لَأَفْتَيْتُ لِأَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ لِأَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَ لِأَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ حَتَّى يُنْطِقَ اللَّهُ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ فَيَقُولَ صَدَقَ عَلِيٌّ قَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.^۲

علی علیه السلام را دیدم در حالی که شمشیر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را بر کمرش بسته بود و

۱. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد، ج ۷، ص ۴۴.

۲. المناقب، الموفق الخوارزمی، ص ۹۱؛ بنایع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج ۱، ص ۲۲۴.

عمامه پیامبر بر سرش بود و در انگشت او انگشتر رسول خدا ﷺ بود. پس بر منبر نشست و شکم و سینه مبارکش را باز کرد و فرمود: «پرسید مرا پیش از آنکه مرا نیابید. پس جز این نیست که میان قلب و سینه‌ام علوم فراوانی است. این است علم و دانش. این است لعاب آب دهان رسول خدا ﷺ. این است آنچه پیامبر خدا مرا خورانید و نوشانید. پس سوگند به خدا! اگر برای من مسندی گذارده شود و بر آن بنشینم، هر آینه بر اهل تورات به توراتشان و به اهل انجیل به انجیلشان فتوا می‌دهم تا آنکه خدا تورات و انجیل را به سخن آورد. پس بگویند راست گفت علی که به تحقیق فتوا داد شما را به آنچه در من است و حال آنکه کتاب را تلاوت می‌کنید. پس آیا اندیشه نمی‌کنید؟!»

۱۳. پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود:

... فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ مِنْ عِلْمِهِ وَحِكْمَتِهِ، فَسَلُوهُ وَتَعَلَّمُوا مِنْهُ وَمَنْ أَوْصِيَاءَهُ بَعْدَهُ...^۱

... به درستی که تمام آنچه خداوند از علم و حکمتش به من آموخته است، نزد علی بن ابی طالب است. پس از وی بپرسید و از او یاد بگیرید و از جانشینان بعد از او یاد بگیرید....

۱۴. ایجی در مواقف می‌نویسد:

وعلی أعلم الصحابة لأنه كان في غاية الذكاء والحرص على التعلم...^۲

... و علی عليه السلام داناترین صحابه پیامبر ﷺ است؛ برای اینکه وی در نهایت هوش و اشتیاق بر آموختن بود....

آنچه بیان شد دلالت بعضی از روایات اهل سنت بر اعلمیت علی عليه السلام بود. اما با

۱. فرائد السمطين، ابراهيم بن محمد الجويني، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲. المواقف، ج ۳، ص ۶۲۷.

این اوصاف، بعضی از نویسندگان آنها، در ادعایی بدون دلیل، دیگران^۱ را اعلم از امیرمؤمنان علیه السلام دانسته و ناقلان این احادیث را دروغگو پنداشته‌اند که ما در اینجا به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

ابن حزم

۱. ابن حزم در کتاب «الفصل فی الملل والاهواء والنحل» چنین می‌نویسد:

كذب هَذَا الْقَائِلُ [أَنْ عَلِيًّا كَانَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا].^۲

گوینده این سخن که علم علی علیه السلام از همه صحابه بیشتر بوده است، دروغ گفته است.

۲. همچین وی می‌گوید:

...عِلْمُ كُلِّ ذِي حِظٍّ مِنَ الْعِلْمِ إِنْ الَّذِي كَانَ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ مِنَ الْعِلْمِ أَوْعَافَ مَا

كَانَ عِنْدَ عَلِيٍّ مِنْهُ.^۳

هر کس که بهره‌ای از علم داشته باشد، می‌داند علم «ابوبکر» چندین برابر علم علی علیه السلام بوده است!

۳. او در قسمتی دیگر از کتاب می‌نویسد:

...عِلْمُ كُلِّ ذِي حِسٍّ عِلْمًا صَرُورِيًّا أَنْ الَّذِي كَانَ عِنْدَ عُمَرَ مِنَ الْعِلْمِ أَوْعَافَ مَا

كَانَ عِنْدَ عَلِيٍّ مِنَ الْعِلْمِ.^۴

هر کس حس داشته باشد، به روشنی می‌داند علم «عمر» چندین برابر علم علی علیه السلام بوده است!

۱. برای آگاهی از علم عمر، رک: نوادر الاثر فی علم عمر، الغدير، صص ۱۲۰ - ۴۶۹.

۲. الفصل فی الملل و الأهواء والنحل، ابی محمد علی بن احمد (المعروف بابن حزم الظاهري)، الكلام فی وجوه الفضل و المفاضلة بين الصحابة، ج ۴، ص ۲۱۲.

۳. همان، ص ۲۱۳.

۴. همان، صص ۲۱۳ و ۲۱۴.

ابن تیمیه

فَلَا نُسَلِّمُ أَنْ عَلِيًّا كَانَ أَحْفَظَ لِلْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَأَعْلَمَ بِهِمَا مِنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ بَلْ هُمَا
كَانَا أَعْلَمَ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ مِنْهُ.^۱

ما قبول نداریم که علی علیه السلام آگاه‌تر به کتاب و سنت و عالم‌تر به آن دو از ابوبکر و عمر بوده است. بلکه ابوبکر و عمر به کتاب و سنت از علی علیه السلام آگاه‌تر بوده‌اند!

دلایل عقلی بر اعلمیت امام

بعد از بیان چند حدیث از اهل سنت مبنی بر اعلمیت امام، در اینجا دلایل عقلی بر اعلمیت امام را بیان می‌نماییم:

۱. از آنجا که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای هدایت همگان مبعوث شده است، باید از صفات برتری برخوردار باشد تا بتواند این آیین الهی را گسترش دهد و رسالت خود را به بهترین شکل به فرجام رساند. یکی از این صفات و کمالات، آگاهی کامل به تمام مسائل جهان است که باعث می‌شود ایشان بر تمام حوادث جهانی احاطه یابد؛ به عبارت دیگر آگاهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از امور عالم و احاطه او به آنچه رخ می‌دهد، از پایه‌های فراگیر رسالت است.

از این رو جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله نیز باید از این آگاهی برخوردار باشد تا بتواند هدف پیامبر صلی الله علیه و آله را به سرانجام برساند؛ زیرا احکامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف خداوند آورده است، تنها برای زمان رسالت و مردمان آن روزگار نیست. بلکه دربرگیرنده همه اقوام، گروه‌ها، زمان‌ها و مکان‌هاست.^۲

۱. منهاج السنة، ابن تیمیه، ج ۳، ص ۲۷۰.

۲. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: علم الامام علیه السلام، محمد الحسین المظفر، صص ۱۳ - ۱۸.

۲. همان‌طور که در قبل گفته شد، وظیفه جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله رساندن هدف و پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم است. از این رو اگر امام علیه السلام اعلم از همه مردم نباشد، تضمینی وجود ندارد که احکام و حدود الهی را صحیح و کامل به مردم برساند و آنها را دگرگون ننماید؛ همان‌طور که امیرمؤمنان علیه السلام در این زمینه فرمود:

وَأَمَّا وَجُوبُ كَوْنِهِ أَعْلَمَ النَّاسِ فَإِنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ عَالِمًا لَمْ يُؤْمَنْ أَنْ يَقْلِبَ الْأَحْكَامَ وَ
الْحُدُودَ.^۱

اما وجوب اعلم بودن امام برای آن است که اگر او اعلم نباشد، مردم از تغییر یافتن احکام و حدود الهی ایمن نخواهند بود.

۱. «علل الشرایع»، ص ۲۰۴؛ «بحار الانوار» ج ۲۵، ص ۱۶۵.

فصل دوم: دیدگاه علمای شیعه درباره حدود علم امام

صفات امام علیه السلام یکی از بحث‌های مهم کلامی و اعتقادی است. امام باید در همه کمالات و فضایل، یگانه و بی‌نظیر باشد. یکی از این صفات، علم امام علیه السلام است. البته گفتنی است که ما در این قسمت، تنها به بیان دیدگاه‌های بعضی از علمای بزرگ شیعه درباره علم امام می‌پردازیم. اما برای آشنایی با چگونگی علم امام و ویژگی‌های آن، باید به کتاب‌های دیگر مراجعه نمود.

درخور توجه است که اصل آگاهی امام از غیب و ماورای طبیعت، مورد قبول و اتفاق همه علما و صاحب‌نظران شیعه اعم از فقیهان، مفسران، فیلسوفان، عارفان و محدثان است. ولی در تفصیل و چگونگی و حدود آن اختلاف نظر است؛ به طوری که در این زمینه، سه دیدگاه وجود دارد:

۱. گستردگی علم امام

بیشتر دانشمندان شیعه، علم امام را فراگیر می‌دانند و معتقدند که حجج الهی علیهم السلام از حوادث گذشته، حال و آینده جهان آگاهی دارند. گفتار بعضی از متکلمان^۱ در این زمینه چنین است:

۱. بعضی از علمای علم اصول نیز گستردگی علم امام را در کتاب‌های خود ثابت کرده‌اند؛ مانند کفایة الاصول، محمدکاظم خراسانی، ج ۱، ص ۳۷۴؛ نه‌ایة الدراية فی شرح الکفایة، محمد حسین اصفهانی، ج ۲، ص ۴۸۸؛ بحرالفوائد فی شرح الفرائد، محمد حسین آشتیانی، ج ۲ ص ۶۰.

نوبختی‌ها

شیخ مفید در «اوائل المقالات» می‌نویسد: «نوبختی‌ها^۱ به حکم عقل، علم و آگاهی امام را به تمامی لغات و حرفه‌ها و صنعت‌ها لازم دانسته‌اند».^۲

علامه مظفر

او در کتاب خود در صدد اثبات این مطلب است که «امام با علم حضوری به همه حوادث گذشته و آینده و به همه موضوعات خارجی، بدون استثنا علم دارد».^۳

آیت الله العظمی مرعشی نجفی

ایشان درباره علم امامان شیعه معتقد است:

مخفی نماند آنکه از اصول مسلمة و عقاید حقه امامیه [است]، ثبوت علم ائمه اطهار علیهم السلام است به «ما کان و ما یکون و ما هو کائن» و متکلمان شیعه رضوان الله علیهم ادله و براهین متقنه کافیه بر این امر در کتب خود اقامه فرموده‌اند و در کتب حدیث، مانند کتاب شریف کافی، روایات معتبره و اخبار صحیحه نقل شده و آنها متلقای به قبول بوده و هست».^۴

۱. «بنو نوبخت بیت معروف من الشيعة منسوبون إلى نوبخت الفارسي المنجم نبغ منهم كثير من أهل العلم والمعرفة بالكلام والفقه والأخبار والآداب واشتهر منهم يعلم الكلام جماعة أشهرهم أبوسهل إسماعيل بن علي النوبختي وأبو محمد الحسن بن موسى النوبختي». أوائل المقالات، الشيخ المفيد، ص ۱۴۵.
 ۲. «وقد خالف فيه بنو نوبخت - رحمهم الله - وأوجبوا ذلك عقلا وقياسا». أوائل المقالات، الشيخ المفيد، ص ۶۷.

۳. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: علم امام، محمدحسین مظفر.

۴. سرگذشت کتاب شهید جاوید، رضا استادی، ص ۱۹۲.

آیت‌الله شهید قاضی

شهید قاضی بعد از بیان مقدمات اجمالی در تفسیر آیه تطهیر^۱ می‌نویسد:

در آیه تطهیر، برحسب ظاهر، اطلاق رجس اعم است. ولی مصب و جریان آیه شریفه، ارجاس باطنی است و الف و لام «الرجس» یا برای جنس است یا استغراق. در هر صورت، افاده عموم می‌کند. ولی آن بزرگواران قطعاً خودشان را از ارجاس ظاهری پاکیزه نگه می‌داشتند و از آنچه در اسلام نجس است، بدون شک اجتناب می‌فرمودند. ارجاس باطنی و پلیدی‌های معنوی که خداوند آنها را از آن پاکیزه گردانیده، شامل پلیدی‌ها و قذارت‌های باطنی است و تمامی ارجاس معنوی از اوصاف رذیله و صفات مذمومه از گناه و عصیان و جهل و نادانی و حرص و طمع و حسد و بخل و لئیمی و غباوت و سهو و نسیان و کینه‌توزی و بی‌عدالتی و بی‌بندوباری را شامل است و به عبارت دیگر، آیه شریفه دلالت بر کبرای کلیه دارد و آن عبارت از نفی کلی ارجاس و پلیدی‌های معنوی از اهل بیت است و هریک از افراد ارجاس باطنی که از اهل بیت دفع شده است، از مصادیق صغریات آن کبرای کلی است و منطبق بر آن شده و نتیجه صحیحه می‌دهد و لذا با عبارت عربی شریف که بهتر مطلب ادا می‌شود باید چنین گفت: «الذنب و الجهل او الحسد او... رجس وکل رجس فهو منفي عن اهل بیت فالجهل او... منفي عنهم». آیا کدام رجس باطنی بالاتر از جهل و نادانی است؟! پس به موجب آیه شریفه، امام باید به چیزی جاهل نباشد و الا با آیه شریفه سازش ندارد و خلاف مدلول مطابقی آیه است؛ زیرا جاهل بودن با عموم «اذهاب رجس» و کبرای کلی منافات دارد. کسانی که امام را فقط عالم به احکام شرعیه می‌دانند و جاهل به سایر موجودات می‌دانند

با مدلول آیه تطهیر مخالفت دارند و علت آن عدم تفکر و دقت در مدلول آیه است.^۱

علامه طباطبایی

مرحوم علامه طباطبایی، صاحب تفسیر المیزان، در کتاب «بحث کوتاه درباره علم امام» می‌نویسد:

علم امام به اعیان خارجی و حوادث و وقایع، طبق آنچه از ادله نقلیه و براهین عقلیه برمی‌آید، بر دو قسم است و از دو راه است: الف) علم موهبتی و خدادادی. ب) علم عادی. قسم اول از علم امام (علم موهبتی): امام به حقایق جهان هستی در هر شرایطی که وجود داشته باشد، به اذن خدا واقف است؛ اعم از آنهایی که تحت حس قرار دارند و آنهایی که بیرون از دایره حس می‌باشند؛ مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده.

علامه در ادامه بحث، به دلیل اول گفته خود می‌پردازد و می‌نویسد:

الف) از راه نقل: روایات متواتره‌ای است که در جوامع حدیث شیعه، مانند کتاب کافی و بصائر و کتب صدوق و کتاب بحار و غیر آن ضبط شده، به موجب این روایات که به حد و حصر نمی‌آید، امام از راه موهبت الهی، نه از راه اکتساب، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هر چه را بخواهد به اذن الهی به ادنی توجهی می‌داند.

سپس به دلیل دوم می‌پردازد و می‌نویسد:

ب) و از راه عقل: براهینی است که به موجب آنها امام به حسب مقام نورانیت خود، کامل‌ترین انسان عهد خود و مظهر تام اسماء و صفات خدایی و بالفعل به

۱. سرگذشت کتاب شهید جاوید، رضا استادی، ص ۵۷۳.

همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشناست و به حسب وجود عنصری خود، به هر سوی توجه کند برای وی حقایق روشن است.^۱

۲. محدود بودن علم امام

بعضی از متکلمان امامیه، علم امام را محدود و مخصوص به بعضی از مسائل و موضوعات خارجیه می دانند و مخالف گستردگی علم امام می باشند. گفتار بعضی از آنان در این زمینه چنین است:

ابن شهر آشوب

ایشان می نویسد:

پیامبر ﷺ و امام باید علوم دین و شریعت را بدانند. اما لازم نیست که از غیب و حوادث گذشته و آینده آگاه باشند؛ زیرا چنین چیزی به مشارکت آنها با خدای متعال در همه معلومات خدا ختم می شود؛ درحالی که دانسته های خدا نامحدود است. آنچه لازم است آن است که آنها برای خودشان عالم باشند و ثابت شده است که علم آنها حادث است و علم تفصیلی، فقط به یک معلوم تعلق می گیرد و اگر آنها علوم بی پایان داشته باشند، باید عالم به معلومات غیرمتناهی باشند، درحالی که این محال است. اما جایز است که بعضی از امور نهانی و حوادث گذشته یا آینده را به واسطه تعلیم خداوند بدانند.^۲

۱. بحث کوتاه درباره علم امام، سید محمد حسین طباطبایی، ص ۲۵.

۲. «النبي والامام يجب ان يعلما علوم الدين و الشريعة ولا يجب ان يعلما الغيب وما كان وما يكون لان ذلك يؤدي الى انها مشاركان للقديم تعالى في جميع معلوماته، ومعلوماته لاتنهاي وانما يجب ان يكونا عالمان لانفسهما وقد ثبت انها عالمان بعلم محدث، والعلم لا يتعلق على التفصيل الا بمعلوم واحد ولو علما ما لاتنهاي لوجب ان يعلما وجود ما لاتنهاي من المعلومات وذلك محال. ويجوز ان يعلما الغايات والكائنات الماضيات او المستقبلات بأعلام الله تعالى لها شيئا منها». متشابهات القرآن و مختلفه، محمد ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۱۱.

شیخ مفید

شیخ مفید در کتاب «اوائل المقالات» می‌نویسد:

ائمه اطهار علیهم السلام از نهان بعضی از انسان‌ها، اطلاع داشتند و در بعضی موارد، قبل از وقوع حادثه از آن آگاه بودند. البته عقل لازم نمی‌داند که امام علیه السلام از همه حوادث تکوین، آگاهی داشته باشد؛ هر چند ادله نقلی به این مطلب دلالت دارد. گفتنی است که علم غیب، شایسته خداست؛ زیرا علم و آگاهی خداوند ذاتی است. اما دیگران چون علمشان اکتسابی است، برخوردار از علم غیب نیستند.^۱

شیخ طوسی

شیخ طوسی درباره حدود علم امام علیه السلام می‌نویسد:

ولا يلزم اذا قلنا انه يجب أن يكون عالما بما أسند اليه، أن يكون عالما بما ليس هو
اماما فيه كالصنائع وغير ذلك...^۲
ما علم امام را در محدوده‌ای که به او ربط دارد، لازم شمردیم و در نتیجه در
مسائلی که به مقام امامت او ربط ندارد، علم او لازم نیست؛ مانند صنایع و
چیزهایی مثل آن.

کراجکی

صاحب کتاب «کنز الفوائد» درباره محدوده علم امام می‌گوید:

لازم و ضروری است که این باور پدید آید که امامان علیهم السلام در نهایت کمال و

۱. «إن الأئمة من آل محمد صلی الله علیه و آله قد كانوا يعرفون ضمائر بعض العباد ويعرفون ما يكون قبل كونه وليس ذلك بواجب في صفاتهم ولا شرطا في إمامتهم وإنما أكرمهم الله تعالى به وأعلمهم إياه للطف في طاعتهم و التمسك بإمامتهم وليس ذلك بواجب عقلا ولكنه وجب لهم من جهة السماع...». أوائل المقالات، ص ۶۷.

۲. الاقتصاد الهادي إلى طريق الرشاد، الشيخ الطوسي، ص ۱۹۲.

عصمت هستند... و اینکه خداوند سبحان، معجزات خویش را به دست آنان آشکار ساخت و بسیاری از امور پنهان و رخدادهای آینده را به آنان تعلیم داد، حکمت و مصلحتی است که خداوند بدان آگاه است. اما آنان پیوسته به تمامی اسرار درونی و امور پنهانی آگاه نیستند. همچنین آنان به تمامی دانش پروردگار، آگاهی ندارند.^۱

سید علی قزوینی

مرحوم سید علی قزوینی در این زمینه می‌نویسد:

آنچه از روایات اشاره شده پس از رعایت جمع‌بندی میان آنها و روایات دیگری که از جهات مختلف با آنها تعارض دارد، بر اهل تحقیق روشن می‌شود، چیزی بیش از علم به بعضی از موضوعات جزئی و حوادث خاص به نحو قضیه مهمله نمی‌باشد... پس سزاوار نیست ترسی داشت که امام برخی مسائل فرد سؤال‌کننده را که خداوند از راه‌های غیرعادی برای ایشان روشن نموده است، نداند.^۲

۳. توقف در علم امام

بعضی از محققان معتقدند نمی‌توانیم درباره حدود علم امام، به دلیل روشن و

۱. «... و أنهم في كمال العلم والعصمة من الآثام نظير الأنبياء... و أنه سبحانه أظهر على أيدهم الآيات وأعلمهم كثيرا من الغائبات والأمر المستقبلات ولم يعطهم من ذلك إلا ما قارن وجهها بعمله من اللطف والصلاح وليسوا عارفين بجميع الضمائر والغائبات على الدوام ولا يحيطون بالعلم بكل ما علمه الله تعالى...»، كنزالفوائد، ابن الفتح محمد بن علی الكراچکی، ص ۱۱۲.

۲. «... والمستفاد من الروایات المشار إليها بعد مراعاة الجمع بينها وبين معارضاتها من جهات شتى كما يقف عليه المتتبع ليس بازید من العلم بالموضوعات الجزئية والوقایع الشخصية في الجملة على طريقة القضية المهمة... فلا ينبغي لتوحش في جواز خفاء ما لم يظهره الله عليه بالاسباب الغير العادية من الوقایع الشخصية المبثلى بها السائلون من اصحابه». حاشیه قوانین الاصول میرزا ابوالقاسم القمی، سید علی قزوینی، ص ۲۲۷.

قانع‌کننده‌ای دست یابیم؛ زیرا هیچ‌یک از دلایل عقلی و نقلی، در این زمینه نتیجه روشن و قطعی ندارند؛ چرا که از سویی نمی‌توان در مسائل اعتقادی و دینی به عقل تکیه کرد. از طرفی نیز روایات مربوط به علم امام با یکدیگر تعارض دارند؛ به‌گونه‌ای که بعضی از آنها بر آگاهی همیشگی امامان بر تمام جهان دلالت دارد و بعضی دیگر از این روایات چنین علمی را برای ائمه علیهم السلام ثابت نمی‌کند. ازاین‌رو برخی از عالمان شیعه به توقف در این مسئله اعتقاد دارند که در اینجا نام بعضی از آنان را می‌آوریم:

شیخ مرتضی انصاری

ایشان در کتاب «فرائد الاصول» می‌نویسد:

واما مسألة مقدار معلومات الامام علیه السلام من حیث العموم والخصوص وکیفیه علمه بها من حیث توقفه علی مشیتهم او علی التفاتهم الی نفس الشیء او عدم توقفه علی ذلك فلا یکاد یظهر من الاخبار المختلفة فی ذلك ما یطمئن به النفس فالاولی وکول علم ذلك الیهم صلوات الله علیهم اجمعین.^۱

و اما مسئله اندازه علوم امام علیه السلام به لحاظ فراگیر بودن و فراگیر نبودن و نیز چگونگی علم امام به لحاظ متوقف بودن بر خواست آنها یا توقف بر توجه آنها بر خود یا توقف نداشتن بر آن، از روایات گوناگون چیزی که اطمینان‌بخش باشد، به دست نمی‌آید. در نتیجه، بهتر است که علم آن را به خودشان واگذار کنیم.

میرزا ابوالحسن مشکینی

«مرحوم میرزا ابوالحسن مشکینی» در حاشیه خود بر کفایة الاصول آخوند

۱. فرائد الاصول، مرتضی انصاری، ج ۱، ص ۳۷۴.

خراسانی، می‌گوید که روایات باب علم، مفید قطع نیست؛ چون باید در مسائل اعتقادی به قطع رسید. در ضمن، اعتقاد به چگونگی علم امام واجب نیست. آن‌گاه می‌نویسد:

فالمتيقن هو الاعتقاد الاجمالي بما هو الواقع وايقال التفصيل اليهم عليهم السلام
كما سلكه الشيخ في الرسالة.^۱

پس باید به آنچه واقعیت دارد، به نحو اجمالی اعتقاد داشت و تفصیل و توضیح آن را به خود ائمه معصوم و اگذار نمود؛ مانند شیخ [مرتضی انصاری] که در رسائل این راه را رفته است.

۱. کفایة الاصول با حاشیه مرحوم مشکینی، محمد کاظم خراسانی، ج ۱، ص ۳۷۴.

فصل سوم: مرجعیت علمی امامان علیهم السلام

مرجعیت علمی امامان علیهم السلام یکی از بحث‌های کلامی و اعتقادی است. در واقع ائمه علیهم السلام خلفای راستین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، مفسران قرآن، بیان‌کنندگان معارف و احکام الهی و حافظان و شارحان دین‌اند، نه دریافت‌کنندگان وحی؛ به عبارت دیگر، امامان علیهم السلام جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله در توضیح و تبیین دین می‌باشند؛ زیرا وحی با درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله قطع گردید.^۱ اما تبیین احکام و رفع مشکلات دین و بیان آیات قرآن تا قیامت باقی است.

بنابراین مرجعیت علمی، یکی از شئون اهل بیت علیهم السلام است؛ نه اینکه موقعیت آن بزرگواران تنها در همین خلاصه گردد. از این رو پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله براساس دستور پروردگار، بارها اهل بیت خود را مرجع دینی و علمی مسلمانان معرفی کرد و آنان را همسنگ قرآن قرار داد و فرمود: «وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَحُذُّوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي

۱. امیرالمؤمنان علیه السلام هنگام غسل دادن پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله با حسرت عرض کرد: «بِأبي أنت و أمي لقد انقطع بموتك ما لم ينقطع بموت غيرك من النبوة و الأنباء و أخبار السّماء»؛ «پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! با مرگ و رحلت تو رشته‌ای برید که در مرگ دیگران نبرید؛ با مرگ تو رشته پیامبری و فرو آمدن پیام و اخبار آسمانی گسست». نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰.

اهل بيتي اذكرکم الله في اهل بيتي»^۱.

حضرت در بیماری ای که موجب رحلت ایشان شد، فرمود: «دوات و قلمی حاضر کنید تا نامه ای برای شما بنویسم که سبب هدایت شما شود». اما خلیفه دوم با این کار مخالفت کرد. وی برای نفی نیاز جامعه مسلمانان به مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام شعار «إن الرجل ليهجر» و «حسبنا كتاب الله»^۲ را مطرح کرد. به دنبال این تفکر بود که زمامداران ستمگر، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را به انزوا کشیدند و آنها را شکنجه و شهید نمودند تا مانع حکومت و مرجعیت آنها گردند.

دلایل مرجعیت علمی امامان علیهم السلام

دلیل اول: عقل

در حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خود آن حضرت، تفسیر، تبیین و تعلیم احکام الهی را برعهده داشت و با علم خداوندی، مرجع علمی و دینی مردم بود. اما با توجه به نزول تدریجی قرآن و وجود گرفتاری های دوره پیامبری آن حضرت، به ویژه ده سال جنگ با دشمنان داخلی و خارجی، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرصت نیافت تا همه را برای مردم بیان نماید.

همچنین از آنجایی که اسلام، دینی جاودان^۳ است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران می باشد، باید آخرین شریعت آسمانی، تأمین کننده همه نیازهای بشری باشد. از این رو چنین دینی به کارشناسانی احتیاج دارد که رهبری و مرجعیت

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲؛ صحیح مسلم بشرح النووی، النووی، ج ۱۵، ص ۱۸۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۷.
 ۲. ارشاد الساری شرح صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۶۸ و ج ۸، ص ۳۵۴ و ج ۱۰، ص ۴۶۳ و ص ۳۵۲؛ صحیح مسلم، ج ۱۳، ص ۱۲۵۷؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۲؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۲۲؛ طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۶۶.
 ۳. سیاه: ۲۸؛ انبیاء: ۱۰۷.

علمی مردم را در حل مشکلات و تفسیر و تبیین دین، برعهده بگیرند. «محقق طوسی»، در باب وجوب عصمت امام علیه السلام، با برهان سبر و تقسیم ثابت می‌کند که حافظ شریعت، باید امام معصوم از خطا و گناه باشد که مرجعیت علمی مردم را برعهده دارد.^۱

چنین شخصی، افزون بر آن که نگهبان احکام و دستورهای بیان شده در کتاب و سنت است، بیانگر احکام و دستورهایی می‌باشد که در کتاب و سنت تبیین نشده است.

همچنین شهید مطهری در این باره می‌گوید:

شیعه می‌گوید نه خدا دستورات اسلام را ناقص به پیغمبر وحی کرد و نه پیغمبر آنها را ناقص برای مردم بیان کرد. پیغمبر کاملش را بیان کرد. اما آنچه پیغمبر کامل بیان کرد، همه آنهایی نبود که به عموم مردم گفت. بسیاری از دستورات بود که اصلاً موضوع آنها در زمان پیغمبر پیدا نشد، بعدها سؤالش را می‌کردند. بلکه همه دستوراتی که من جانب الله بود، به شاگرد خاص خودش گفت و به او فرمود تو برای مردم بیان کن.^۲

سپس می‌گوید:

پیغمبر از هیچ فرصتی کوتاهی نکرد و خیلی چیزها را تعلیم داد. ولی با توجه به تاریخچه مکه و مدینه، پیامبر و گرفتاری‌ها و مشاغل زیادی که ایشان داشت، مسلّم این مدت وافی نبود که همه احکام اسلام را برای مردم بیان کند و امکان ندارد که چنین دینی، ناقص بیان شده باشد. بنابراین حتماً باید کسی یا کسانی در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته باشند که اسلام را به تمام و کمال از

۱. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۴.

۲. امامت و رهبری، ص ۵۴.

پیغمبر گرفته و شاگردان مجهز پیغمبر باشند که بعد از رفتن او، از نظر توضیح
[و] بیان اسلام، نظیر وی باشند.^۱

شهید مطهری در ادامه می‌گوید:

امام یعنی کارشناس امر دین، کارشناسی حقیقی که به گناه و اشتباه نیفتد و
خطا برایش رخ ندهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اسلام را برای مردم آورده است. باید
لااقل برای مدتی کارشناسانی الهی در میان مردم باشند که اسلام را به خوبی به
مردم بشناسانند.^۲

کارشناس بودن امامان علیهم السلام همانند کارشناسی یک مجتهد نیست. بلکه ائمه
اطهار علیهم السلام تمام علوم و معارف اسلامی را از پیغمبر صلی الله علیه و آله، با واسطه یا بدون واسطه،
گرفته و بدون هیچ‌گونه تغییر یا اشتباهی به مردم رسانده‌اند. آنان تبیین و تفسیر
دین را برعهده دارند. بی‌شک این مقام از حضرت علی علیه السلام، جانشین بلافصل
پیامبر، شروع شده و سپس به امام دیگر منتقل گردیده است.^۳

دلیل دوم: کتاب

آیات متعددی در این زمینه وارد شده است و محدثان شیعه و سنی نیز در
کتاب‌های خود به آنها تصریح دارند. حتی بعضی از آنها کتاب‌های مستقلی را در

۱. امامت و رهبری، ص ۹۳.

۲. همان، ص ۹۵.

۳. شیعیان چنین مقامی را برای امامان خود قائل‌اند. ولی اهل سنت اعتراف کرده‌اند که خلفا و رهبران دینی آنها
اهل اشتباه و خطا بوده‌اند؛ مانند خلیفه اول که بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و در حضور مردم چنین اعلام کرد: «وإن لی
شیطانا یعترینی...» «به درستی که برای من شیطانی است که بر من مسلط می‌شود...». همچنین در جای
دیگر گفت: «أقیلونی فلسط یخیرکم» «مرا رها کنید و خلافت را از من بگیرید. من بهتر از شما نیستم».
رک: الامامة و السياسة، الدینوری ابن قتیبه، ج ۱، صص ۲۲ و ۳۴؛ طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۲۱۲؛
روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، آلوسی، ج ۱۴، ص ۱۸۰ و ج ۱۶، ص ۲۰۷.

این باره تدوین نموده‌اند.^۱ ما در این نوشتار، تنها به چند آیه، اشاره می‌کنیم:

۱. ﴿فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾

«ذکر» در لغت به معنای آگاهی است. راغب در مفردات می‌گوید:

الذکر تارة يقال ويراد به هیئة للنفس بها يمكن للانسان أن يحفظ ما يقتنيه من المعرفة و هو كالحفظ إلا أن الحفظ يقال اعتباراً بإحرازه، والذکر يقال اعتباراً باستحضاره و تارة يقال لحضور الشيء القلب او القول و...^۲

گاهی ذکر، به معنای هیئت و وضع درونی انسان است که به وسیله آن، مطالب و آموخته‌هایش را حفظ می‌کند. ذکر به این معنا، مرادف با کلمه «حفظ» است؛ با این تفاوت که حفظ را به اعتبار نگهداری آن محفوظ به کار می‌برند. ولی ذکر را به اعتبار اینکه محفوظ و مستحضر است. گاهی نیز از ذکر، حضور مطلب در قلب یا در زبان اراده می‌شود و... .

خداوند در این آیه می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (نحل: ۴۳)

و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می‌کردیم، نفرستادیم. اگر نمی‌دانید، از آگاهان پرسید.

این آیه امر می‌کند که جاهل به عالم رجوع کند و از او بپرسد تا آگاه گردد.

۱. از جمله آنها، حاکم حسکانی از علمای قرن پنجم هجری و حنفی‌مذهب است که کتاب شواهد التنزیل را تدوین کرده است. او در خاتمه کتاب می‌نویسد: «البته در این کتاب هر خبر و حدیثی که درباره اهل‌بیت به دستم رسید، با شتاب درج نمودم... تنها خواستم دروغ دشمنان اهل‌بیت را واضح کنم؛ زیرا دروغگو گفت: در حق اهل‌بیت آیه‌ای از قرآن نازل نشده است». شواهد التنزیل، عبیدالله بن عبدالله حاکم حسکانی، ج ۲، ص ۴۸۸.

۲. مفردات، الراغب الاصفهانی، ص ۱۷۹، ماده ذکر.

اما درباره اینکه آگاهان چه کسانی اند، در تفاسیر نظرهای گوناگونی بیان شده است که مورد بحث فعلی ما نیست. تنها نکته در خور بیان این است که «ذکر» در قرآن، هم به معنای قرآن و کتاب آسمانی آمده است و هم به معنای رسول اکرم صلی الله علیه و آله؛ چنان که خداوند در سوره نحل می فرماید:

﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل: ۴۴)

تا از دلایل روشن و کتاب‌های [پیامبران پیشین] آگاه شوید و بر تو نیز قرآن نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است، برای آنها روشن سازی. شاید اندیشه کنند.

همچنین خداوند می فرماید:

﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ﴾ (طلاق: ۱۰ و ۱۱)

به یقین خداوند چیزی که مایه تذکر است (قرآن) بر شما نازل کرده است. [و نیز] پیامبری [به سوی شما فرستاده] که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند.

بسیاری از مفسران، اهل ذکر را به دانشمندی تفسیر کرده‌اند که به قرآن و سنت آگاهی زیادی دارند. به هر حال بی گمان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مقصود و مورد نظر آیه شریفه‌اند؛ زیرا اگر ذکر را به معنای پیامبر بگیریم، ترجمه آیه می شود: «از اهل پیامبر صلی الله علیه و آله برسید». اهل پیامبر نیز، خاندان پاک آن حضرت‌اند. همچنین اگر ذکر را به معنای قرآن بگیریم، بی شک اهل بیت، نمونه آشکار اهل قرآن می باشند؛ چراکه به محتوا و مفاهیم والای قرآن، از دیگران آگاه‌ترند. پیامبر نیز در حدیث ثقلین، آنان را همسنگ قرآن معرفی کرد و به مردم دستور داد برای گمراه نشدن به قرآن و عترت او تمسک جویند. پس اینان سزاوارترین افراد به شناخت مفاهیم

و معارف بزرگ قرآن می‌باشند. در ضمن، آنان دانشمندترین و آگاه‌ترین اهل زمانشان بودند.^۱

روایات بسیاری، اهل ذکر را امامان معصوم علیهم‌السلام دانسته‌اند؛ از جمله امام رضا علیه‌السلام در پاسخ به اینکه اهل ذکر چه کسانی‌اند، فرمود: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمُسْتَأْمِنُونَ»؛^۲ «ما اهل ذکر هستیم و باید از ما سؤال شود». امام باقر علیه‌السلام نیز در تفسیر این آیه فرمود: «الذِّكْرُ الْقُرْآنُ وَ آلَ الرَّسُولِ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ هُمْ مَسْتَأْمِنُونَ»؛^۳ «ذکر، قرآن است و اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اهل ذکرند و باید از آنها سؤال شود».

همچنین «محمد بن مسلم» به نقل از امام باقر علیه‌السلام در این زمینه چنین می‌گوید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ مَنْ عِنْدَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ أُمَّهُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى قَالَ إِذَا بَدَعُونَكُمْ إِلَى دِينِهِمْ قَالَ قَالَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمُسْتَأْمِنُونَ.^۴

خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام عرض کردم: بعضی‌ها گمان می‌کنند که منظور از اهل ذکر در آیه ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾ یهود و نصارا هستند. امام علیه‌السلام فرمود: «اگر یهود و نصاری منظور باشند، پس آنها شما را به دین خود می‌خوانند».

۱. از آگاهان بپرسید، سید محمد تيجانی، ص ۴.

۲. تفسیر نورالثقلین، الحویزی ابن‌جمعة، ج ۳، ص ۵۵.

۳. همان، حدیث ۸۸. حاکم حسکانی نیز در ذیل این آیه از امام محمد باقر علیه‌السلام نقل می‌کند: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ»، شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج ۱، ص ۴۳۴.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۱.

برای آگاهی بیشتر رک: بصائر الدرجات فی مناقب آل محمد، محمد بن حسن الصفار، صص ۵۸ - ۶۴؛ الکافی، ج ۱، صص ۲۱۰ - ۲۱۲.

آن گاه با دست به سینه خود اشاره کرد و فرمود: «مایم اهل ذکر و مایم که مردم باید از ما سؤال کنند».^۱

۲. ﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾

در این آیه خداوند از مؤمنان خواسته است که پرهیزکار باشند و از راستگویان پیروی کنند؛ چنان که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! از [مخالفت فرمان] خدا پرهیزید و با راستگویان باشید».
(توبه: ۱۱۹)

از آنجا که «صادق» در این آیه به صورت مطلق ذکر شده است، همه ابعاد و مراتب آن، یعنی صدق در عقیده، گفتار و رفتار مراد است. بدیهی است کسی که همواره در عقیده، گفتار و رفتارش صادق باشد، از صفت عصمت برخوردار است.^۲

از این آیه استفاده می شود که جامعه به افرادی نیازمند است که مرجع و رهبر علمی و سیاسی آنها باشند تا مشکلات علمی و دینی مردم را حل کنند. بی شک این افراد، غیر از ائمه معصوم علیهم السلام نیستند؛ چنان که روایات بسیاری به این مسئله اشاره می کند که در اینجا برخی از آنها را می آوریم.

«شیخ صدوق» روایت می کند که حضرت علی علیه السلام خطاب به عده ای از مهاجران و انصار فرمود:

۱. فخررازی هنگامی که تفاسیر و معانی کوثر را می شمارد، از ذریه پیامبر نام می برد و می گوید: «...ثم أنظروا کم کان فیهم من الاکابر من العلماء کالباقر و الصادق و الکاظم و الرضا»؛ «...بین چه بزرگانی از علم و دانش میان فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد؛ کسانی مانند باقر و کاظم و صادق و رضا. تفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۲۴، سوره کوثر.

۲. مجله تخصصی کلام اسلامی، علی ربانی گلپایگانی، شماره ۵۰، ص ۴۴.

... أَنشُدْكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ فَقَالَ سَلْمَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَامَّةٌ هَذِهِ أُمَّ خَاصَّةٌ فَقَالَ ﷺ أَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعَامَّةُ الْمُؤْمِنِينَ أَمْرُوا بِدَلِّكَ وَ أَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةٌ لِأَخِي عَلِيٍّ وَ أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ...^۱

... شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که وقتی آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ نازل شد، سلمان پرسید: «ای رسول خدا! آیا این آیه عام است یا خاص؟» پیامبر فرمود: «اما مأموران که در این آیه به آنها فرمان داده شده است عامه مؤمنانند. اما صادقان آن درباره برادرم علی ﷺ و اوصیای پس از او تا روز قیامت است». گفتند: «به خدا چنین است...».

همچنین «نافع» از «عبدالله بن عمر» در تفسیر آیه می‌گوید که خداوند نخست به مسلمانان دستور می‌دهد که از خدا بترسند. سپس می‌فرماید: ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾؛ «بمعنی مَعَ مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَيْتِهِ^۲؛ «با پیامبر و خاندان او باشید».

«سیوطی» نیز در تفسیر خود از دو طریق نقل می‌کند که منظور از «صادقین» در آیه ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ علی بن ابی طالب ﷺ است؛ چنان‌که در طریق اول می‌گوید: «أَخْرَجَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ قَالَ: مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». «أَخْرَجَ ابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ قَالَ: مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ».^۳

همچنین «محدث کلینی» به استناد روایات بسیاری نقل می‌کند که مقصود از این آیه، ائمه اطهار ﷺ می‌باشند؛ چنان‌که از امام باقر ﷺ چنین آمده است: «عَنْ

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۵۲۱.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، صص ۱۶۹ و ۱۷۰؛ تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۸۱.

۳. درالمنثور، ج ۳، ص ۲۹۰.

بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيُّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» قَالَ: «إِيَّانَا عَنِّي».

همچنین در روایت دیگری از امام رضا علیه السلام چنین نقل کرده است: «عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا علیه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» قَالَ الصَّادِقُونَ هُمُ الْأَيُّمَةُ وَالصَّادِقُونَ بِطَاعَتِهِمْ»^۱.

گفتنی است مصداق آیه براساس این گونه احادیث، سه دسته‌اند:

- برخی احادیث، تنها حضرت علی علیه السلام را مصداق صادقین دانسته است؛

- برخی احادیث، اهل بیت علیهم السلام را مصداق صادقین دانسته است؛

- احادیثی نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و دیگر امامان اهل بیت علیهم السلام را مصداق آیه شمرده است.

روشن است که این روایات با یکدیگر ناسازگار نیستند؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام همگی معصوم‌اند و مصداق آیه می‌باشند و هریک در برهه‌ای از زمان، پیشوایی امت را برعهده داشته و گفتار و کردار آنها حجت الهی بر مسلمانان بوده است.^۲

نظر فخررازی درباره آیه

فخررازی درباره این آیه می‌نویسد:

خداوند، مؤمنان را به همراه بودن با صادقین دستور داده است. بنابراین آیه دلالت دارد آنها که جایز الخطا هستند، باید به کسی اقتدا کنند که معصوم است تا در پرتو او از خطا مصون بمانند و این معنا در هر زمانی خواهد بود و هیچ

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۰۸؛ ر.ک: شواهد التنزیل، حدیث ۳۵۰-۳۵۷؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب، از تاریخ دمشق،

ابن عساکر، ج ۲، صص ۲۹۰ و ۴۲۱؛ المراجعات، شماره ۶ و ۷.

۲. مجله تخصصی کلام اسلامی، علی ربانی گلپایگانی، شماره ۵۰، ص ۴۷.

دلیلی بر اختصاص آن به عصر پیامبر ﷺ نداریم. قبول داریم که مفهوم آیه این است که در هر زمانی باید معصومی باشد. اما صادقان معصوم، مجموع امت اند و نمی‌توانند افراد مشخصی از امت باشند؛ زیرا در این صورت بر هر کسی لازم است که آن افراد را بشناسد تا بتواند با آنان باشد؛ در حالی که این شناخت و آگاهی ممکن نیست و ما افراد خاصی را نمی‌شناسیم که از خطا معصوم باشند. با این وصف، این معصوم، مجموع امت خواهد بود و نتیجه آن حجیت اجماع معصوم است.^۱

نقد و بررسی

سخن فخررازی که معصوم را عبارت از مجموع امت دانسته است، دارای چند اشکال است:

الف) آیه تطهیر، حدیث ثقلین و دلایل دیگر، نادرستی سخن فخررازی را آشکار می‌سازد. در واقع اگر بپذیریم مقصود از «صادقین» در آیه، معصومانند، باید توجه داشته باشیم که آیه تطهیر، اهل بیت علیهم‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را مصداق معصومان معرفی کرده است. بنابراین براساس مفاد این دو آیه، امت اسلامی باید از اهل بیت معصوم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیروی کنند.^۲

ب) اگر فخررازی به این نکته توجه می‌کرد که باید پیرو از پیشوا جدا باشد، گرفتار این اشتباه نمی‌شد. بنابراین اگر منظور از «صادقین» مجموع امت باشند،

۱. «فكانت الآية دالة على أن من كان جائز الخطأ وجب كونه مقتدياً بمن كان واجب العصمة وهم الذين حكم الله تعالى بكونهم صادقين فهذا يدل على انه واجب على جائز الخطأ كونه مع المعصوم عن الخطأ حتى يكون المعصوم عن الخطأ مانعاً لجائز الخطأ عن الخطأ وهذا المعنى قائم في جميع الازمان فوجب حصوله في كل الازمان. قوله: لم لا يجوز ان يكون المراد هوكون المؤمن مع المعصوم الموجود في كل زمان؟ قلنا: نحن نعترف بانه لابد من معصوم في كل زمان الا انا نقول ذلك المعصوم هو مجموع الامة». تفسير الكبير، فخررازی، ج ۱۶، ص ۲۲۱.

۲. مجله تخصصی کلام اسلامی، شماره ۵۰، ص ۴۵.

خود این پیرو، جزء آن مجموع است؛ درحالی که ظاهر آیه می‌رساند پیروان از پیشوایان جدایند.^۱

ج) فخررازی با توجه به مضمون روشن آیه نتوانسته است دلالت آن را بر وجود معصوم در هر زمان انکار کند. ولی برای اینکه عقیده پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را نپذیرد، سخن از معصوم بودن «جمع امت» یا «اجماع امت» را به میان آورده است؛ درحالی که اولاً، مسائل اجماعی برای جمع امت، بسیار محدود است. اما همراهی با صادقان، وظیفه‌ای فراگیر است. ثانیاً، هیچ عرب‌زبانی به هنگام نزول این آیه، از کلمه «صادقین»، مجموع امت را نمی‌فهمیده است. پس چگونه می‌توان آن را بر این معنا حمل کرد.^۲

د) فخررازی می‌گوید: «این صادقان معصوم نمی‌توانند افراد مشخصی باشند؛ زیرا ما آگاهی به آنان نداریم». این سخن اشکالش روشن است؛ زیرا این آگاهی با مراجعه به دلایل عصمت امامان شیعه علیهم‌السلام که در منابع فریقین بیش از حد تواتر است، برای هرکسی امکان‌پذیر می‌باشد.

ه) قول به عصمت غیر از چهارده معصوم برخلاف اجماع قطعی همه مسلمانان است؛ زیرا شیعه تنها چهارده نفر از امت را معصوم می‌داند و اهل سنت تنها رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را معصوم می‌داند. از این رو عقیده به عصمت دیگران، خلاف اجماع مرکب است.

و) ظاهر عنوان صادقین در آیه، عام استغراقی و شمولی است نه مجموعی؛ توضیح آن که طبق سخن فخررازی، عصمت برای مجموع امت است نه جمع آنها؛ درحالی که «مجموع» عنوانی است اعتباری که قید وحدت، افراد آن را به هم

۱. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۸۳.

۲. پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ج ۹، ص ۵۵.

پیوند می‌دهد و اصل در عنوان، «استغراقی بودن» است؛ زیرا عام مجموعی، مجاز است و نیاز به قرینه دارد و مقتضای اصالة الحقیقة این است که عام بر معنای حقیقی که استغراقی بودن است، حمل شود.

ز) عصمت عنوانی است واقعی که موضوع واقعی را می‌طلبد. اما عام مجموعی، موضوعی است اعتباری و محال است موجود واقعی به موضوع اعتباری نظام یابد.

ح) سخن فخررازی برخلاف قرینه مقابله میان ﴿الصَّادِقِينَ﴾ با ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ است؛ زیرا مقابله بین این دو عنوان، ایجاب می‌کند که مؤمنان به غیر از صادقان باشند.

ط) عام مجموعی دانستن صادقین، برخلاف سخن فخررازی است؛ زیرا وی برای اینکه صادقین را منحصر در پیامبر ﷺ نداند، معتقد است: در هر زمان مؤمنان جایز الخطا و صادقان معصوم یافت می‌شوند. بنابراین فخررازی با این وصف، مؤمنان مخاطب آیه را جایز الخطا و صادقان را معصوم از خطا فرض کرده است.^۱

۳. ﴿ثُمَّ اهْتَدَى﴾

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾؛ «و من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می‌آموزم». (طه: ۸۲)

امام باقر علیه السلام ذیل این آیه فرمود: «منظور از ﴿ثُمَّ اهْتَدَى﴾، هدایت به ولایت ما اهل بیت است». سپس حضرت فرمود:

۱. امامت و عصمت امامان علیهم السلام در قرآن، رضا کاردان، صص ۲۰۵-۲۱۰.

فَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَبَدَ اللَّهَ عُمُرَهُ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ ثُمَّ مَاتَ وَ لَمْ يَجِئْ بِوَلَايَتِنَا
لَأَكْبَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ^۱.

به خدا سوگند اگر کسی تمام عمر خود را میان رکن و مقام (نزدیک خانه کعبه) عبادت کند و سپس از دنیا برود در حالی که ولایت ما را نپذیرفته باشد، خداوند او را با صورت در آتش جهنم خواهد افکند.

علامه طباطبایی ذیل این آیه، درباره مرجعیت علمی و دینی امامان علیهم السلام

می نویسد:

و مراد از ولایت در حدیث، ولایت امور مردم در دین و دنیا است که معنایش همان مرجعیت است در گرفتن معارف دین و شرایع آن و در اداره امور مجتمع؛ همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله به نص قرآن کریم دارای چنین ولایتی بود و در امثال آیه **﴿التَّيِّبُ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾** بدان تصریح شده است. سپس این مقام بعد از پیغمبر برای عترت او قرار داده شد. آیه ولایت در قرآن کریم و احادیث متواتری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است، از قبیل حدیث «ثقلین» و حدیث «منزلت» و نظایر آن دو، بر این مسئله دلالت دارند.^۲

کلام آلوسی

او درباره آیه **﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾** می نویسد:

ولایت ائمه اهل بیت علیهم السلام و محبت ایشان مطلبی است که نزد ما اهل سنت جای

۱. تفسیر الالوسی، ج ۱۶، ص ۲۴۱؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۵؛ نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۸۷؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۰۷ و ج ۲۴، ص ۱۴۹؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۰.

۲. «والمراد بالولاية في الحديث ولاية أمر الناس في دينهم و دنياهم و هي المرجعية في أخذ معارف الدين و شرائعه و في إدارة أمور المجتمع و قد كانت للنبي صلی الله علیه و آله كما ينص عليه الكتاب في أمثال قوله: **﴿التَّيِّبُ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾** ثم جعلت لعترته أهل بيته بعده في الكتاب بمثل آية الولاية و بما تواتر عنه صلی الله علیه و آله من حديث الثقلین و حديث المنزلة و نظائرهما». المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۱۹۹.

هیچ اشکال نیست و ما نیز به وجوب آن معتقدیم. اما حمل کلمه «اهتداء» در آیه مورد بحث بر این مسئله صحیح نیست؛ زیرا این کلمه در آیه‌ای قرار دارد که خطاب آن به بنی اسرائیل معاصر موسی عليه السلام است. در نتیجه باید بگوییم خداوند، ائمه اهل بیت عليهم السلام را برای بنی اسرائیل نیز معرفی نموده و ولایت آن حضرات را بر آنان نیز واجب کرده است و این مطلب در اخبار صحیح نرسیده است.^۱

نقد و بررسی کلام آلوسی

علامه طباطبایی بعد از نقل سخن آلوسی، می‌گوید:

و چیزی که او را در اشتباه انداخته، این است که او ولایت را به معنای محبت گرفته است و آن گاه آیه را مخصوص به بنی اسرائیل دانسته و چنین نتیجه گرفته است که جمله ﴿ثُمَّ اهْتَدَى﴾ نمی‌تواند ناظر به اهل بیت باشد. غافل از اینکه ولایت در هیچ یک از آیاتی که درباره آن هست، مخصوص به معنای محبت نیست. بلکه به معنای مالکیت تدبیر و صاحب اختیار و تصرف قانونی در اموری است که تصرف در آنها مستلزم پیروی دیگران و وجوب طاعت او بر دیگران باشد و این همان معنایی است که ائمه اهل بیت عليهم السلام آن را برای خود ادعا می‌کنند.

اما صرف محبت، معنایی است که اگر واژه ولایت را توسعه دهیم، شامل آن می‌شود؛ چون بیرون از معنای حقیقی کلمه است. بلکه از لوازم عادی معنای

۱. «وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ وَلايَتَهُمْ وَجِبَهُم رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ مِمَّا لَا كَلَامَ عِنْدَنَا فِي وَجُوبِهِ لَكِنْ حَلَّ الْاِهْتِدَاءِ فِي الْآيَةِ عَلَى ذَلِكَ مَعَ كَوْنِهَا حِكَايَةً لِمَا خَاطَبَ اللهُ تَعَالَى بِهِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي زَمَانِ مُوسَى عليه السلام مِمَّا يَسْتَدْعِي الْقَوْلَ بِأَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَعْلَمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَهْلِ الْبَيْتِ وَ أَوْجِبَ عَلَيْهِمْ وَلايَتَهُمْ إِذْ ذَاكَ وَ لَمْ يَثْبُتْ ذَلِكَ فِي صَحِيحِ الْأَخْبَارِ»، روح المعاني، السيد محمود آلوسی، ج ۱۶، ص ۲۴۱.

حقیقی است که ادله مودت ذی القربی از آیه و روایت به مطابقه بر آن دلالت دارد.^۱

«آیت الله مکارم شیرازی» نیز در نقد سخن آلوسی می گوید:

اینکه آلوسی در تفسیر روح المعانی بعد از ذکر پاره‌ای از این روایات گفته است: «وجوب محبت اهل بیت نزد ما جای تردید نیست؛ ولی این [سخن]، به بنی اسرائیل و عصر موسی ارتباطی ندارد»، سخن بی‌اساسی است؛ چراکه اولاً، بحث از محبت نیست. بلکه سخن از قبول رهبری است. ثانیاً، منظور انحصار رهبری در ائمه اهل بیت علیهم السلام نیست؛ بلکه در عصر موسی، او و برادرش هارون رهبر بودند و قبول ولایتشان لازم بود و در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ولایت او و در عصر ائمه اهل بیت علیهم السلام، ولایت آنها. این نیز روشن است که مخاطب این آیه، گرچه بنی اسرائیل است، ولی به آنها انحصار ندارد. هر فرد یا گروهی که این مراحل چهارگانه (توبه، ایمان، عمل صالح، زیر چتر هدایت رهبران الهی بودن) را طی کند، مشمول غفران و عفو خدا خواهد شد.^۲

دلیل سوم: روایات

دلیل عقل و کتاب بر مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام بیان شد. در این قسمت بعضی از روایاتی که مرجعیت علمی امامان را تأیید می‌کنند و در حد تواتر و تضافرنند، بیان خواهند شد:

۱. «والذي أوقعه فيها وقع فيه تفسيره الولاية بمعنى المحبة ثم أخذها الآية خاصة ببني إسرائيل حتى استنتج المعنى الذي ذكره وليست الولاية في آياتها وأخبارها بمعنى المحبة وإنما هي ملك التدبير والتصرف في الأمور الذي من شأنه لزوم الاتباع وافتراس الطاعة وهو الذي يدعيه أئمة أهل البيت لأنفسهم وأما المحبة فهي معنى توسعي للولاية بمعناها الحقيقي ومن لوازمها العادية وهي التي تدل عليه بالمطابقة أدلة مودة ذی القربی من آية أو رواية». الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۴، ص ۲۰۰.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۲۶۴.

۱. حدیث ثقلین

حدیث ثقلین از احادیث متواتری است که شیعه و سنی، آن را از طرق گوناگون، از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده‌اند. از این رو در سند آن جای کمترین تردیدی وجود ندارد. در این حدیث، پیامبر خدا ﷺ به نکات زیر تأکید داشته است:

الف) قرآن کریم و اهل بیت علیهم‌السلام دو میراث گرانبهای پیامبر برای امت اسلامی است: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي».

ب) هرگاه امت اسلامی به آن دو تمسک جویند، هرگز گمراه نخواهند شد: «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا».

ج) این دو میراث گرانبها، هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آنکه در قیامت کنار حوض کوثر نزد پیامبر ﷺ حاضر شوند: «وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

د) پیامبر اکرم ﷺ از امت اسلامی خواسته است در غیاب او، حرمت آن دو را پاس دارند: «فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهَا»؛ «بنگرید که چگونه سفارش مرا درباره آن دو رعایت می‌کنید».

در دلالت حدیث ثقلین بر عصمت اهل بیت پیامبر و مرجعیت علمی و دینی آنان جای تردید نیست؛ زیرا در این حدیث، عترت پیامبر ﷺ کنار قرآن قرار گرفته و بر جدایی ناپذیری آن دو تأکید شده است. همچنین تصریح شده است که تمسک به آن دو، مایه هدایت است. با توجه به اینکه اصل قرآن محفوظ است و در دسترس مسلمانان قرار دارد، بی تردید نقش اساسی اهل بیت پیامبر ﷺ درباره قرآن کریم، تفسیر و تبیین معارف و احکام آن است؛ یعنی جز اهل بیت پیامبر ﷺ کسی به حقایق و احکام قرآن آگاه نیست.^۱

۱. مجله تخصصی کلام اسلامی، علی ربانی گلپایگانی، شماره ۵۰، ص ۵۰، همچنین ر.ک: صواعق المحرقة، ابن حجر العسقلانی، صص ۱۴۹ - ۱۵۱.

۲. حدیث سفینه

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود:

مَثَلُ اهلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.^۱

اهل بیت من همانند کشتی نوح اند که هر کس بر آن سوار شد، از طوفان نجات

یافت و هر کس از آن روی برگرداند، غرق شد.

وجه تشبیه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به کشتی نوح این است که همان گونه که در زمان نوح، تنها کسانی از طوفان نجات یافتند که به کشتی نوح پناه بردند، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پس از آن تا روز قیامت، تنها کسانی از گمراهی نجات خواهند یافت که به اهل بیت پیامبر تمسک جویند؛ یعنی ولایتشان را بپذیرند و از آنان پیروی کنند.^۲

۳. حدیث منزلت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۳؛ «شما نسبت به من مثل هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام هستی؛ با این فرق که بعد از من پیامبری نیست».

این حدیث، حضرت علی علیه السلام را در همه صفات جز نبوت، همانند پیامبر صلی الله علیه و آله وصف می کند. بنابراین حضرت علی علیه السلام همانند پیامبر صلی الله علیه و آله از علم سرشاری

۱. المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج ۲، ص ۳۴۳ و ج ۳، ص ۱۵۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ المعجم الأوسط، ج ۴،

ص ۱۰ و ج ۵، ص ۳۵۵ و ج ۶، ص ۸۵؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۴۵ و ج ۱۲، ص ۲۷. همچنین رک: درالمنثور، ج ۱،

صص ۷۱ و ۷۲؛ لسان العرب، ج ۳، ص ۲۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱۸؛ کنز العمال، ج ۱۲،

صص ۹۴ و ۹۵؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۹۳ و ج ۲، ص ۹۰.

۲. مجله تخصصی کلام اسلامی، علی ربانی گلپایگانی، شماره ۵۰، ص ۵۵.

۳. فتح الباری شرح صحیح بخاری، ج ۶، ص ۶۰؛ صحیح مسلم بشرح النووی، النووی، ج ۱۵، ص ۱۷۴.

برخوردار بود.

گفتنی است امیر مؤمنان علی ع نخستین کسی بود که بعد از رحلت پیامبر اسلام ص، مرجعیت علمی و دینی اهل بیت ع را مطرح کرد.^۱ آن حضرت با انتقاد از بعضی از علمای آن زمان که در استنباط احکام، اختلاف نظرهایی داشتند، فرمود:

تَرِدُ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةَ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةَ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِهِ ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ فَيَصُوبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً وَإِهِمْ وَاحِدٌ وَنَبِيَّهُمْ وَاحِدٌ وَكِتَابُهُمْ وَاحِدٌ...^۲

دعوی نسبت به یکی از احکام اجتماعی نزد عالمی می‌برند که با رأی خود حکمی صادر می‌کند. پس همان دعوا را نزد دیگری می‌برند که او درست خلاف رأی اوّلی حکم می‌کند. سپس همه قضات نزد رئیسی که آنان را به قضاوت منصوب کرده جمع می‌گردند و او رأی همه را بر حق می‌شمارد! در صورتی که خدایشان یکی، پیغمبرشان یکی و کتابشان یکی است...

همچنین آن حضرت در وجوب پیروی از اهل بیت پیامبر ص فرمود:

أَنْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالزُّمُوا سَمْتَهُمْ وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى وَلَنْ يُعِيدُوا كُفْرَكُمْ فِي رَدًى فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا وَإِنْ مَهَضُوا فَامْهَضُوا وَلَا تَسْبِقُوهُمْ

۱. آن حضرت با انتقاد شدید از سه خلیفه، درباره مرجعیت علمی و دینی خود فرمود: «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلَّيَّ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا، يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»؛ «آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر جامه خلافت را بر تن کرد؛ درحالی که می‌دانست جایگاه من در حکومت اسلامی، همانند محور سنگ‌های آسیاب است که بدون آن آسیاب حرکت نمی‌کند. او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد». نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

فَتَضِلُّوا وَلَا تَتَّخِزُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا.^۱

مردم به اهل بیت پیامبرتان علیهم السلام بنگرید. از آن سو که گام برمی دارند، بروید. قدم جای قدمشان بگذارید. آنها شما را هرگز از راه هدایت بیرون نمی برند و به پستی و هلاکت باز نمی گردانند. اگر سکوت کردند، سکوت کنید و اگر قیام کردند، قیام کنید. از آنها پیشی نگیرید که گمراه می شوید و از آنها عقب نمانید که نابود می گردید.

از فرمایش حضرت علی علیه السلام استفاده می شود که امت اسلامی بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیازمند کارشناسانی است که با علم خدادادی خود، قدرت استنباط احکام الهی را داشته باشند و در تشخیص خود مصون از خطا و اشتباه باشند و مرجعیت علمی و دینی مردم را بر عهده بگیرند.

امام سجاده علیه السلام نیز در دعای چهل و دوم صحیفه سجادیه به خداوند عرض می کند:

أَللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجْمَلًا وَأَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ
مُكْمَلًا وَوَرِّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا وَفَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهَلَ عِلْمَهُ وَقَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا
فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِقْ حَمْلَهُ.^۲

بارالها! تو قرآن را بر پیامبرت محمد، که درود تو بر او و خاندانش باد، مجمل و سربسته نازل کردی و دانش عجایش را به طور کامل به او الهام فرمودی و علم آن را با تفسیرش به ما به ارث دادی و ما را بر آنان که از آن بی خبرند، ترجیح دادی و قدرت آگاهی بر آن را به ما مرحمت فرمودی تا ما را بر آنان که توانایی فهم مفاهیم آن را ندارند، برتری دهی.

۱. همان، خطبه ۹۷؛ همچنین ر. ک: نهج البلاغه، خطبه های ۲، ۴ و ۲۳۹.

۲. صحیفه کامله سجادیه، دعای ۴۲، ص ۲۰۸.

دلیل چهارم: واقعیات خارجی

بعد از رحلت پیامبر اسلام ﷺ و کنار گذاشتن جانشین واقعی آن حضرت، خلفا در مشکلات علمی، اعتقادی و سیاسی خود به حضرت علی علیه السلام پناه می‌بردند و پاسخ خود را دریافت می‌کردند؛ به طوری که تنها عمر بن خطاب در ۲۳ مسئله به حضرت علی علیه السلام رجوع کرد^۱ و هر بار اظهار می‌داشت: «لَوْلَا عَلِيٌّ هَلَكَ عُمَرُ»؛ «اگر علی علیه السلام نبود، عمر هلاک می‌شد».

وی به آگاهی حضرت علی علیه السلام و ناتوانی خود، با چنین جملاتی که در تاریخ ثبت است، اعتراف می‌کند: «اللهم لا تبقني لمعضلة ليس لها ابن ابيطالب. لا ابقاني الله بارض ليس فيها ابوالحسن. لا ابقني الله بعدك يا علي. اعود بالله من معضلة و لا ابوالحسن لها. اعود بالله أن أعيش في يوم لست فيهم يا ابا الحسن. اعود بالله أن أعيش في يوم ليس فيهم ابوالحسن. اللهم لاتنزل بي شديدة إلا و ابوالحسن إلى جنبي. لا ابقاني الله الى أن أدرك قوماً ليس فيهم ابوالحسن. لولا علي لضل عمر. كاد يهلك ابن الخطاب لولا ابن ابيطالب. ردوا قول عمر الى علي لولا علي هلك عمر. لولاك لا فتضحنا»^۲.

همین‌طور خلیفه سوم در مواردی گفته است: «لَوْلَا عَلِيٌّ هَلَكَ عُثْمَانُ»^۳. همچنین ابوحنیفه، یکی از امامان اهل سنت، می‌گوید: «لَوْلَا سِتْنَانُ هَلَكَ النَّعْمَانُ»^۴؛ «اگر آن دو سال شاگردی امام صادق علیه السلام نبود، من هلاک می‌شدم».

۱. المناقب، ج ۱، ص ۳۰۹؛ ینابیع المودة، ج ۱، باب ۱۴، ص ۲۲۷؛ الغدير، ج ۳، ص ۹۷.

۲. فیض القدير شرح الجامع الصغير، محمد بن الروؤف المناوی، ج ۴، ص ۴۷۰؛ نظم الدررالسّمطين، الزرندي الحنفی، صص ۱۳۰ و ۱۳۲؛ فتح الملك العلی، احمد بن الصديق المغربی، ص ۷۱؛ الغدير، ج ۳، صص ۹۷ و ۹۸، و ج ۶، صص ۴۶۲ و ۴۶۳. همچنین برای آشنایی بیشتر با «علم عمر» ر.ک: نوادر الاثر فی علم عمر، الغدير، ج ۶، صص ۱۲۰ - ۴۶۹.

۳. الغدير، ج ۸، صص ۱۸۹ و ۲۱۴.

۴. تلخیص الشافی، ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، ج ۱، ص ۲۱۰؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، ۱۴۰، ص ۶۱؛ الاعتصام بالکتاب والسنة، جعفر سبحانی، ص ۳۴۸.

روزی مأمون به امام رضا علیه السلام عرض کرد:

يَا أَبَا الْحَسَنِ! أَخْبِرْنِي عَنْ جَدِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِأَيِّ وَجْهِ هُوَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ
فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَمْ تَرَوْا عَنْ أَبِيكَ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ
سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَبُغْضُهُ كُفْرٌ فَقَالَ بَلَى قَالَ الرَّضَا عليه السلام
فَقَسَمَةُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ إِلَيْهِ فَقَالَ الْمَأْمُونُ لَا أَبْقَانِي اللَّهُ بَعْدَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَشْهَدُ أَنَّكَ
وَارِثُ عِلْمِ رَسُولِ اللَّهِ.^۱

ای ابوالحسن جد تو علی علیه السلام چگونه تقسیم کننده بهشت و دوزخ است؟
امام رضا علیه السلام فرمود: «مگر شما از پدر خود، از جد خود و از ابن عباس روایت
نمی کنید که او می گوید از پیامبر صلى الله عليه وآله شنیدم که می فرمود: حب علی ایمان و
بغض به او نشانه کفر است؟» گفت: «چنین است». امام فرمود: «پس او
تقسیم کننده بهشت و جهنم است». سپس مأمون گفت: «خدا مرا بعد از تو زنده
نگذارد ای ابوالحسن! شهادت می دهم که تو وارث علم پیامبر صلى الله عليه وآله هستی».

خاتمیت و مرجعیت علمی امامان علیهم السلام

از آنجا که درباره مرجعیت علمی امامان علیهم السلام بیان شد که آنان مفسران، حافظان
و شارحان احکام و قوانین اسلامی اند؛ نه شارعان و دریافت کنندگان وحی، به
روشنی می توان فهمید که این مرجعیت هیچ تعارض و تناقضی با ختم نبوت
ندارد. البته برخی کوشیده اند ثابت کنند که بعد از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله و با انقطاع وحی،
مرجعیت علمی امامان معصوم علیهم السلام معنایی ندارد^۲ که در بخش پاسخ به شبهات،
چنین نظری را به تفصیل بررسی و نقد خواهیم کرد.

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۲، ح ۳۰؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۱۴۷، مترجم، زواری؛ بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۹۳ و
ج ۴۹، ص ۱۷۳.

۲. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۰۹.

در اینجا به طور خلاصه اشاره می‌کنیم که با رحلت خاتم پیغمبران، تنها ولایت تشریحی آن حضرت پایان پذیرفت. اما بقیه شئون پیامبر ﷺ از جمله «ولایت تفسیری» آن حضرت باقی ماند. این ولایت همان مرجعیت علمی امامان معصوم علیهم‌السلام است که نه تنها با ختم نبوت ناسازگار نیست؛ بلکه لازمه و متمم نبوت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

فصل چهارم: آگاهی از غیب

«غیب» در لغت به معنای چیز ناپیدا و نهانی است^۱ و در برابر «شهادت» به کار می‌رود. از این رو کسانی را که در جمعی حضور نداشته باشند، «غایب» می‌گویند؛ چنان‌که پیامبر ﷺ در غدیر خم فرمود: «فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ...»^۲؛ «آگاه باشید پس برساند حاضر از شما به غایب از شما...».

همچنین امیرمؤمنان علی عليه السلام در نکوهش برخی یاران سست‌عنصر خود

فرمود:

مَا لِي أَرَاكُمْ أَشْبَاحاً بِلَا أَرْوَاحَ وَأَرْوَاحاً بِلَا أَشْبَاحٍ وَنُسَاكاً بِلَا صَلَاحٍ وَتُجَّاراً بِلَا
أَرْبَاحٍ وَأَيْقَاطاً نُومًا وَشُهُودًا غُيْبًا...^۳

مردم کوفه! چرا شما را پیکرهای بی‌روح و روح‌های بدون جسد می‌نگرم؟!
چرا شما را عبادت‌کنندگانی بدون صلاحیت و بازرگانانی بدون سود و تجارت
و بیدارانی خفته و حاضرانی غایب از صحنه می‌بینم... .

۱. العین، ج ۲، ص ۱۳۶۳؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۶۵۴؛ مصباح المنیر، ص ۴۵؛ آگاهی سوم، جعفر سبحانی، ص ۲۰۱ - ۲۰۶.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۹۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۸؛ همچنین ر.ک: خطبه ۱۲۰ و خطبه ۱۷۳ و نامه ۷۴.

آیات و روایات درباره چگونگی علم غیب غیر خداوند

آیات قرآنی در زمینه علم غیب، دو دسته است: دسته اول آیاتی است که علم غیب را مخصوص خداوند می‌داند و آن را از غیر خدا نفی می‌نماید.^۱ گروه دوم، آیاتی است که به روشنی نشان می‌دهد که اولیای الهی به اذن پروردگار از غیب آگاهی دارند.^۲ همچنین آیاتی وجود دارد که مشتمل بر خبرهای غیبی است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از آن خبر داده است.^۳

افزون بر آیات، روایات بسیاری بر علم غیب پیامبران الهی علیهم السلام و امامان معصوم علیهم السلام دلالت دارد.^۴ کتاب‌های روایی و تاریخی شیعه چنان آکنده از این گونه

۱. انعام: ۵۰ و ۵۹؛ نمل: ۶۵؛ اعراف: ۱۸۸؛ یونس: ۲۰.

۲. آل عمران: ۴۹ و ۱۷۹؛ جن: ۲۶ و ۲۷.

۳. روم: ۲-۴؛ قصص: ۸۵؛ فتح: ۲۷.

۴. حُدَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ: او مدعی بود که از طریق پیامبر خدا، علم به آنچه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد، فرا گرفته است. او می‌گفت: «عَنْ حُدَيْفَةَ أَنَّهُ قَالَ أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ...»؛ «پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر داد از آنچه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد». همچنین: «قَالَ حُدَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ النَّاسَ بِكُلِّ فِتْنَةٍ هِيَ كَائِنَةٌ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ السَّاعَةِ...»؛ «به خدا سوگند! من از همه مردم آگاه‌ترم به هر فتنه‌ای که از امروز تا قیامت واقع می‌شود».

«عَنْ حُدَيْفَةَ قَالَ قَامَ فِيمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَقَامًا مَا تَرَكَ شَيْئًا يَكُونُ فِي مَقَامِهِ ذَلِكَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ إِلَّا حَدَّثَ بِهِ حَفِظَهُ مَنْ حَفِظَهُ وَنَسِيَهُ مَنْ نَسِيَهُ...»؛ «پیامبر صلی الله علیه و آله میان ما به پاخواست و از آنچه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد، خبر داد. بعضی آن را حفظ کردند و بعضی فراموش نمودند».

همچنین عُمَرُو بْنُ أَحْطَبِ بْنِ زَيْدِ الْأَنْصَارِيِّ می‌گوید: «صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْفَجْرَ وَصَعِدَ الْمُنْبِرَ فَحَظَبْنَا حَتَّى حَضَرَتْ الظُّهْرَ فَتَزَلَّ فَصَلَّى ثُمَّ صَعِدَ الْمُنْبِرَ فَحَظَبْنَا حَتَّى حَضَرَتْ الْعَصْرَ ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى ثُمَّ صَعِدَ الْمُنْبِرَ فَحَظَبْنَا حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَأَخْبَرَنَا بِمَا كَانَ وَبِهَا هُوَ كَائِنٌ فَأَعْلَمْنَا أَحْفَظْنَا»؛ «پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز صبح را خواند. سپس بالای منبر رفت و خطبه‌ای خواند که تا ظهر ادامه پیدا کرد. بعد نماز ظهر را خواند. سپس منبر رفت تا موقع عصر».

سپس پایین آمد و نماز عصر را به جای آورد. سپس منبر رفت و خطبه خواند تا غروب آفتاب. او به ما خبر داد از آنچه واقع شده و واقع خواهد شد و آگاه‌ترین ما کسی بود که حفظ او از همه بیشتر بود. رک: صحیح المسلم، ج ۸،

صص ۱۷۲ و ۱۷۳. همچنین ترمذی در سنن خود، گروهی از صحابه را نام می‌برد که علم به آنچه را تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد، فراگرفته‌اند. وی می‌نویسد: «قَالَ أَبُو عِيْسَى وَفِي الْبَابِ عَنْ حُدَيْفَةَ وَأَبِي مَرْبِئِمَ وَأَبِي زَيْدِ بْنِ أَحْطَبِ وَالْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ وَذَكَرُوا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدَّثَهُمْ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ. وَهَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ». رک: الجامع الصحیح سنن الترمذی، محمد بن عیسیٰ ابو عیسیٰ الترمذی السملی، ج ۳، ص ۲۲۸.

روایات است که نقل آنها احتیاج به کتابی مستقل دارد. در کتب اهل سنت نیز روایاتی وجود دارد که دلالت می‌کند کسانی، پیغمبر نبودند، ولی از غیب آگاهی داشتند.

جمع بین آیات و روایات^۱

علمای کلام، برای جمع بین آیات و روایاتی که علم غیب را برای غیر خداوند ثابت می‌کند و آیات و روایاتی که آن را نفی می‌نماید، راه‌حلی بیابان نموده‌اند که در این نوشتار به برخی از آنان اشاره می‌نماییم:

۱. «علم ذاتی و استقلالی» و «علم غیرذاتی و تبعی»

علم غیب به‌طور مطلق و بدون هیچ قید و بندی (علم ذاتی و استقلالی)، مخصوص ذات خداوند است و آگاهی دیگران از غیب، غیرذاتی و تبعی است. حضرت علی علیه السلام در این باره فرمود: «لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ»^۲؛ «این اخباری که اطلاع می‌دهم، علم غیب نیست. بلکه علمی است که از دارنده علم غیب آموخته‌ام».

۲. «لوح محفوظ» و «لوح محو و اثبات»

علم غیبی که مخصوص خداست، آگاهی از لوح محفوظ است که آنچه در آن است بی‌کم‌وکاست تحقق می‌یابد. در حقیقت علم به علت تامه اشیاء است که هیچ وقت از معلول آن جدا نخواهد بود. اما پیامبران علیهم السلام و امامان معصوم علیهم السلام از لوح محو و اثبات باخبرند که تغییرپذیر است؛ زیرا علم به علل ناقصه است؛ نه

۱. پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ج ۷، ص ۲۳۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸.

علت تامه؛ به تعبیر دیگر، ممکن است با بروز موانع یا نرسیدن به کمال، دگرگون گردد.

امام باقر علیه السلام در این باره فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَحَدَّثْنَاكُمْ بِمَا يَكُونُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ...»^۱؛ «اگر نبود آیه‌ای در قرآن، حتماً به شما خبر می‌دادم از گذشته و از آنچه واقع می‌شود».

در واقع اسرار غیب دو قسم است: قسمتی مخصوص خداوند است؛ به طوری که هیچ کس جز خدا آن را نمی‌داند و قسمتی دیگر، اسراری است که خداوند به انبیا و اولیای خود می‌آموزد. حضرت علی علیه السلام در این زمینه فرمود:

لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ.^۲

این اخباری که اطلاع می‌دهم، علم غیب نیست. بلکه علمی است که از دارنده علم غیب آموخته‌ام.

۳. علم فعلی و علم شأنی (استعدادی)

خداوند به همه چیز آگاه است (علم فعلی) و هیچ چیز از او پنهان نمی‌ماند. ولی انبیا و اولیا ممکن است بالفعل بسیاری از اسرار غیب را ندانند. اما اگر اراده کنند، خداوند آنان را آگاه می‌نماید (علم شأنی و استعدادی). از این رو «کلینی» در کتاب کافی، بابی را با این عنوان نوشته است: «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلُّمُوا»^۳؛ «امامان هرگاه بخواهند چیزی را بدانند به آنها تعلیم داده می‌شود».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئاً أَعْلَمَهُ

۱. قرب الاسناد، ص ۳۵۴؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۱۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

الله ذَلِكَ.^۱

هنگامی که امام اراده می‌کند چیزی را بداند، خدا او را از آن چیز آگاه می‌کند.

۴. تفاوت حال افراد

راه دیگر جمع بین روایات مختلف در علم غیب این است که مخاطبان این روایات مختلف بوده‌اند. از این رو سخن به اندازه فهم شنونده بیان می‌شده است؛ برای مثال در حدیثی می‌خوانیم که «ابوبصیر» و چند تن از یاران بزرگ امام صادق علیه السلام در مجلسی حاضر بودند. امام آزرده خاطر وارد مجلس شد. هنگامی که نشست، در حضور جمع فرمود:

... يَا عَجَبًا لَأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَا نَعْلَمُ الْغَيْبَ مَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَقَدْ

هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَّتِي فُلَانَةٌ فَهَرَبَتْ مِنِّي فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بَيْتِ الدَّارِ هِيَ...^۲

عجیب است که عده‌ای گمان می‌کنند ما علم غیب داریم. هیچ‌کس جز خداوند متعال از غیب آگاه نیست. من الآن می‌خواستم کنیزم را تأدیب کنم که از دست من گریخت و ندانستم در کدام یک از اتاق‌های خانه پنهان شده است.

راوی حدیث می‌گوید: هنگامی که امام علیه السلام از مجلس برخاست، من و بعضی دیگر از یاران حضرت وارد اندرون منزل شدیم و گفتیم فدایت شویم شما درباره کنیزتان چنین گفتی؛ در حالی که ما می‌دانیم شما علوم زیادی دارید و ما نامی از علم غیب نمی‌بریم. سپس امام علیه السلام شرحی در این زمینه داد که مفهومی آگاهی او

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. همان، ص ۲۵۷.

بر اسرار غیب بود.

روشن است که در آن مجلس، افرادی بودند که آمادگی و استعداد لازم برای درک این معانی و معرفت مقام امام را نداشتند. باید توجه داشت این راههایی که برای جمع بین آیات و روایات بیان شد، منافاتی با یکدیگر ندارند و می‌تواند همه آنها صادق باشد.

بخش دوم:

منابع عام علم امام عليه السلام

مقدمه

در مطالب قبل بیان شد که امام از نگاه شیعه، کسی است که خداوند او را برای جانشینی پیامبر ﷺ نصب کرده است. آن حضرت نیز این جانشینی را به مردم ابلاغ می‌کند. در واقع جانشین پیامبر ﷺ وارث تمام صفات و ویژگی‌های پیامبر ﷺ، غیر از وحی است. بنابراین امام علیه السلام باید از غیب آگاه باشد تا بتواند پاسخگوی سؤالات علمی و دینی جامعه مسلمانان باشد.

اما سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله حقایق و دستورهای دینی را با استناد به وحی بیان می‌نمود. ولی با رحلت آن حضرت و انقطاع وحی، ائمه اطهار علیهم السلام با استناد به چه منابع و مصادری، احکام و دستورها را تفسیر و تبیین می‌کنند؟ به بیان دیگر، منابع علم امامان علیهم السلام کدام است؟

در پاسخ می‌گوییم منابع علم ائمه علیهم السلام گوناگون است که آنها را در این نوشتار به دو قسمت کلی دسته‌بندی کرده‌ایم: منابع عام علم امام و منابع خاص علم امام. منظور از منابع عام، منابعی است که همه امامان از آن بهره‌مندند و به‌وسیله آن از غیب آگاه می‌شوند و احکام و دستورهای الهی را تبیین و تفسیر می‌نمایند؛ مانند آگاهی از قرآن کریم و در مرتبه بعد، آگاهی از علومی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله،

با واسطه یا بی‌واسطه، به ارث رسیده است. اما منظور از منبع خاص علم امام علیهم‌السلام علمی است که مخصوص بعضی از ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشد. بنابراین منابع و راه‌های عام آگاهی ائمه علیهم‌السلام از غیب عبارت‌اند از:

۱. قرآن

قرآن (کتاب) نخستین منبع نامتناهی علوم اهل‌بیت علیهم‌السلام است که احکام و دستورهای دین را از آن می‌گیرند. استنباط و برداشت اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از قرآن به دو صورت است: گاهی ظاهر آیه بسیار روشن است. از این رو اهل‌بیت علیهم‌السلام حکمی را که بیان می‌کنند، به این آیات محکم استناد می‌دهند. اما گاهی ظاهر آیه روشن نیست و احتیاج به تأویل دارد. در این صورت، اهل‌بیت علیهم‌السلام که راسخان در علم و آگاهان به تأویل و تفسیر و ظاهر و باطن قرآن‌اند، حکم آن را از قرآن استخراج می‌نمایند.

در این زمینه، آیات و روایات متعددی نقل شده است که بعد از نقل چند نمونه از آیات و روایات، بعضی از استنباط‌های ائمه علیهم‌السلام را از قرآن بیان می‌کنیم.

آیه عِلْمُ الْكِتَابِ

خداوند در این آیه می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (رعد: ۴۳)

آنها که کافر شدند می‌گویند: «تو پیامبر نیستی». بگو: «کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن] نزد اوست، میان من و شما گواه باشند».

ذیل این آیه در کتاب‌های حدیثی شیعی، روایات بسیاری نقل شده است که

مصدق «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» ائمه اطهار علیهم السلام می باشند، همچنین برخی از احادیث اهل سنت، مصداق آیه را علی بن ابی طالب علیه السلام دانسته اند که به چند نمونه اشاره می کنیم:

از امام باقر علیه السلام درباره «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» سؤال شد. حضرت فرمود:

إِنَّا عَنِّي وَعَلِيٌّ أَوْلَانَا وَأَفْضَلُنَا وَخَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله.

مراد از آیه، ما اهل بیت علیهم السلام هستیم و علی علیه السلام نخستین، برترین و بهترین ما بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

در روایت دیگری چنین آمده است:

عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» قال: نزلت فی علی علیه السلام انه عالم هذه الامة بعد النبي صلی الله علیه و آله.

امام باقر علیه السلام درباره آیه «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» فرمود: این آیه در حق علی علیه السلام نازل شده است. به درستی که او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله عالم این امت است. همچنین در روایت دیگری می خوانیم:

عن ابی سعید الخدری قال سألت رسول الله صلی الله علیه و آله عن قول الله تعالی «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» قال ذلك أخي علی بن ابی طالب.

ابوسعید خدری می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آیه «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» پرسیدم. حضرت فرمود: «او برادرم علی بن ابی طالب است».

در روایت دیگری چنین آمده است:

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ بصائر الدرجات، محمدبن حسن صفار، ص ۲۳۴؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۲۱.
۲. بصائر الدرجات، ص ۲۳۴؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۲۱؛ تفسیر الصافی، ص ۷۷؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۲۳.
۳. شواهدالتنزیل، ج ۱، ص ۴۰.

عن ابن عباس قال: ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ إِنَّمَا هُوَ عَلِيُّ عليه السلام لَقَدْ كَانَ عَالِمًا
بِالتفسير والتأويل والناسخ والمنسوخ.^۱

ابن عباس می گوید: به درستی که منظور از ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾، حضرت
علی عليه السلام است که به تحقیق او آگاه‌ترین فرد به تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ
است.

اقوال در آیه ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾

آنچه گذشت برخی از روایات شیعه و سنی درباره مصداق این آیه بود. در
اینجا ابتدا سخنان و نظرات مفسران را نقل و نقد می‌کنیم. سپس قول حق را بیان
می‌نماییم. درباره آیه، سه نظر وجود دارد:

۱. مقصود از آیه، خود خداوند سبحان است.^۲ بنابراین تفسیر آیه چنین
می‌شود: «کفایت می‌کند در شهادت، خدایی که علم کتاب نزد اوست».

البته این قول صحیح نیست؛ زیرا اولاً، این تفسیر خلاف ظاهر عطف است؛
چرا که ابتدای آیه کفایت خدا گفته شده بود. پس دیگر معنا ندارد که آن را تکرار
کند. ثانیاً، اگر این قول را بپذیریم لازم می‌آید که صفت خدا را بر ذات خدا
عطف نماییم؛ درحالی‌که چنین عطفی قبیح و غیرفصیح است.^۳

۲. مراد آن دسته از علمای اهل کتاب‌اند که اسلام آورده بودند؛ مانند
عبدالله بن سلام، تمیم داری، جارود و سلمان فارسی یا مراد فقط عبدالله بن سلام
است.^۴

۱. ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۰۸.

۲. الکشاف، ج ۲، ص ۵۳۶.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۳۸۴.

۴. همان.

این قول با محل نزول آیه متعارض است؛ زیرا این سوره در مکه نازل شده است و نامبردگان در مدینه مسلمان شدند. در آن ایام، هیچ کس از علمای اهل کتاب ایمان نیاورده بودند و کسی از آنها به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت نداده بود. کسانی که گفته‌اند این آیه به اتفاق همه در مدینه نازل شده است: «والآیه مدنیة بالاتفاق»^۱، صرف ادعاست و چنین اتفاقی در کار نیست.^۲

۳. براساس روایاتی که ذکر شد، کسی که علم قرآن نزد اوست، امیرمؤمنان علی علیه السلام و اولاد آن حضرت می‌باشد و این آیه در حق ایشان نازل شده است. بنابراین به استناد روایات، قول حق و صحیح‌ترین نظر، همین است.

آیه استنباط ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ... لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ...﴾

دومین آیه‌ای که دلالت می‌کند قرآن یکی از منابع علوم اهل بیت پیامبر است، آیه استنباط می‌باشد.

خداوند در این آیه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ...﴾ (نساء: ۸۳)

و هنگامی که خبری امیدبخش یا نگران‌کننده به آنها برسد، [بدون تحقیق] آن را شایع می‌سازند؛ درحالی که اگر آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایانشان بازگردانند، کسانی که قدرت تشخیص کافی دارند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد... .

استنباط در لغت از ماده «نبط» و به معنای بیرون آوردن و استخراج آب است.

۱. تفسیرای السعود، ج ۵، ص ۲۹.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۳۸۴.

همچنین به نخستین دلو آبی که از چاه می‌کشند و از ریشه‌های زمین استخراج می‌کنند، «نبط» اطلاق می‌شود.^۱ در اصطلاح نیز به معنای استخراج نظریه و رأی از حالت ابهام به مرحله تمیز و شناسایی است.^۲

منظور از «أُولِي الْأَمْرِ» و «الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ» کسانی‌اند که قدرت استنباط احکام الهی را دارند و می‌توانند حقایق را از شایعات جدا سازند؛ چنان‌که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «أنا كلام الله الناطق وهذا الصامت»^۳؛ «من کلام سخنگوی خدایم و این (قرآن) ساکت است».

احادیث بسیاری این آیه را درباره ائمه علیهم السلام دانسته است. امام رضا علیه السلام فرمود:

﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾
 يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ علیهم السلام وَ هُمُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَ مِنَ الْقُرْآنِ وَ يَعْرِفُونَ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ هُمُ الْحُجَّةُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ.^۴

مقصود آیه، آل محمد علیهم السلام است. آنها کسانی‌اند که حقیقت اخبار و احکام را از قرآن بیرون می‌کشند و حلال و حرام را می‌شناسند. آنها حجت بر خلق خداوندند.

در روایت دیگری چنین می‌خوانیم:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ

۱. العین، ج ۳، ص ۱۷۴۸، ماده نبط؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۳۸۱؛ مفردات، ص ۴۸۱؛ لسان العرب، ج ۷، ص ۴۱۰؛ التحقیق، حسن مصطفوی، ج ۱۲، ص ۲۷؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۲؛ تفسیرنمونه، ج ۴، ص ۳۰.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۲.

۳. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۵۴۶.

۴. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۶۰؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۴۴۷؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۲۳؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۹۶.

مِنْهُمْ» قَالَ هُمْ الْأَيْمَّةُ^۱.^۱ راوی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «منظور این آیه، ائمه علیهم السلام است».

نمونه‌هایی از استنباط اهل بیت علیهم السلام

استنباط امام جواد علیه السلام از قرآن^۲

از «زرقان»، یکی از شاگردان ابن ابی داود که بسیار او را دوست می‌داشت چنین روایت شده است:

روزی ابن ابی داود از کاخ معتصم برمی‌گشت. دیدم که افسرده و غمگین است. پرسیدم: «علت اندوه تو چیست؟» گفت: «من امروز صحنه‌ای دیدم که دوست می‌داشتم بیست سال قبل مرده بودم و این صحنه را نمی‌دیدم». به او گفتم: «مگر چه شده است؟ و برای چه آرزوی مرگ می‌کنی؟» گفت: «برای صحنه‌ای که آن مرد سیاه‌چهره، یعنی ابوجعفر پسر علی بن موسی الرضا، امروز در حضور امیرمؤمنان معتصم به وجود آورد».

۱. نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۲۳.

۲. براساس بعضی از روایات ائمه علیهم السلام آگاهان به قرآن‌اند و قرآن یکی از منابع علم آنهاست؛ از جمله: «عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ أَكُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله أَوْ تَقُولُونَ فِيهِ قَالَ بَلْ كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ»؛ «سماعه می‌گوید که از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال کردم: آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت رسول خدا آمده است یا شما هم چیزی می‌گویید؟ امام فرمود: همه چیز در کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است». ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۶۱، بصائر الدرجات، ص ۳۲۱؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۲. همچنین حضرت علی علیه السلام فرمود: «هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ حَطُّ مَسْطُورٍ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلسَانٍ وَلَا بُدَلُّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ...»؛ «این قرآن خطی است نوشته شده که میان دو جلد پنهان است. زبان ندارد تا سخن گوید و نیازمند کسی است که آن را ترجمه کند». نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵.

آن حضرت در خطبه‌ای دیگر از نهج البلاغه گفتار خود را تفسیر می‌نماید و می‌فرماید: «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ»؛ «از قرآن بخواهید که سخن گوید. اما هرگز سخن نمی‌گوید. ولی من شما را از معارف آن باخبر می‌کنم». نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸. همچنین ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۶۱؛ نورالثقلین، ج ۳، ص ۷۵.

به او گفتم: «آن جریان چگونه بوده است؟» گفت: سارقی علیه خود به سرقت اقرار نمود و از خلیفه درخواست کرد او را با اقامه حد پاک کند. خلیفه، فقها را در مجلس خود گرد آورد؛ درحالی که ابوجعفر محمد بن علی را نیز احضار کرده بود. آن گاه از ما پرسید که دست دزد را از کجا باید قطع کرد؟ از میان آن جمع من گفتم باید از مچ دست قطع شود؛ به دلیل اینکه خدای تعالی در مسئله تیمم می‌فرماید: ﴿فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ﴾ و ما می‌دانیم که در تیمم، حد دست همان مچ دست است. عده‌ای از فقهای حاضر نیز در این فتوا با من اتفاق کردند.

عده‌ای دیگر گفتند: «نه، این درست نیست. بلکه باید از مرفق قطع شود». خلیفه پرسید: «دلیل بر این فتوا چیست؟» گفتند: «دلیلش این است که خدای تعالی در مسئله وضو حد دست را مرفق قرار داده و فرموده است: ﴿وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾»

آن گاه ابن ابی داود گفت: خلیفه رو کرد به محمد بن علی و گفت: «تو در این مسئله چه نظر می‌دهی ای اباجعفر؟» محمد بن علی در پاسخ گفت: «ای امیرمؤمنان! این آقایان سخن گفتند؛ یعنی جواب سؤال تو را دادند». خلیفه گفت سخنان آنها را واگذار. می‌خواهم بدانم فتوای تو چیست؟ محمد بن علی گفت: «مرا از نظر دادن معاف کن». خلیفه گفت: «تو را به خدا سوگند می‌دهم نظریه‌ای که داری به من بگو».

محمد بن علی گفت: «حال که مرا به خدای تعالی سوگند می‌دهی نظر من این است که این دو دسته از فقها خطا رفتند و سنت را در این مسئله تشخیص ندادند؛ برای اینکه قطع دست دزد باید از بند اصول انگشتان باشد و کف دست باید باقی بماند». خلیفه پرسید: «دلیل بر این فتوایت چیست؟» محمد بن علی

گفت: «دلیلش گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود سجده باید بر هفت عضو بدن (صورت، دو دست، دو زانو، دو پا) صورت بگیرد. اگر دست دزد را از میج قطع کنند یا از مرفق ببرند، دیگر دستی برایش نمی ماند تا با آن سجده کند. خدای تعالی نیز می فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ﴾؛ «محل سجده همه از آن خداست»؛ یعنی این اعضای هفتگانه که بر آن سجده می شود از برای خداوند است. ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ و چیزی که از آن خدا باشد قطع نمی شود. معتصم از این فتوا و این استدلال تعجب کرد و خوشش آمد. پس دستور داد دست آن دزد را از بیخ انگشتان قطع کنند و کف دستش را باقی بگذارند. ابن ابی داود گفت: «وقتی محمد بن علی این نظریه را داد و معتصم بر طبق آن عمل کرد، قیامت من بپاخاست و آرزو کردم که کاش اصلاً زنده نبودم»^۱.

استنباط امام کاظم علیه السلام از قرآن

محمد بن مسلم می گوید:

دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ رَأَيْتُ ابْنَكَ مُوسَى عليه السلام يُصَلِّي وَالنَّاسُ يَمْشُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَنْهَاهُمْ وَفِيهِ مَا فِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اذْعُوا لِي مُوسَى فِدْعِي فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ إِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ يَذْكُرُ أَنَّكَ كُنْتَ تُصَلِّي وَالنَّاسُ يَمْشُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَلَمْ تَنْهَهُمْ فَقَالَ نَعَمْ يَا أَبَتِ إِنَّ الَّذِي كُنْتُ أُصَلِّي لَهُ كَانَ أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْهُمْ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَخُنُّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ قَالَ فَضَمَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَى نَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ يَا بُنَيَّ يَا أَبَتِ أَنْتَ وَأُمِّي يَا مُودِعَ الْأَسْرَارِ.^۲

روزی ابوحنیفه خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: «من فرزندت را دیدم

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۹۷؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۰۸؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۰۴.

که نماز می‌خواند و مردم از جلوی او عبور می‌کردند. ولی او آنها را نهی نمی‌کرد؛ درحالی‌که این کار مطلوب نیست». امام صادق علیه‌السلام فرمود: «بگویند موسی علیه‌السلام پیش من بیاید». سپس به او گفت: «ای فرزندم! ابوحنیفه می‌گوید تو نماز می‌گزاردی؛ درحالی‌که مردم از جلوی تو عبور می‌کردند و تو آنها را نهی نمی‌کردی». امام کاظم علیه‌السلام عرض کرد: «ای پدر! کسی را که من برای او نماز می‌خواندم از مردم به من نزدیک‌تر بود؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم»^۱. محمد بن مسلم می‌گوید: [بعد از استدلال امام کاظم علیه‌السلام] امام صادق علیه‌السلام او را در آغوش گرفت و فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد! ای کسی که اسرار الهی در قلب او به ودیعه نهاده شده است».

۲. تعلیم از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

دومین منبع علم امامان علیهم‌السلام، وصایت و وراثت از پیامبر یا تعلیم از پیامبر و به عبارت دیگر، آگاهی از سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؛ یعنی پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تمام معارف و علوم خود را به نخستین وصی خود، حضرت علی علیه‌السلام منتقل نمود و این علوم نیز بعد از ایشان به فرزندان او (امامان علیهم‌السلام) نسل به نسل منتقل شده است تا به خاتم‌الاولیا امام زمان علیه‌السلام رسیده است. این تعلیم و وراثت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به دو صورت بدون واسطه و با واسطه به آنان رسیده است که در اینجا به توضیح آن می‌پردازیم.

تعلیم بدون واسطه

تعلیم بدون واسطه، مجموعه معارف و علمی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به‌طور مستقیم و بدون واسطه به حضرت علی علیه‌السلام تعلیم داده است؛ چنان‌که احادیث

۱. ق: ۱۶.

مختلفی از فریقین در این باره نقل شده است؛ برای مثال وقتی آیه ﴿وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ﴾^۱ نازل شد، پیامبر اسلام (ص) فرمود:

سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَهَا فِي أُذُنِ عَلِيٍّ.^۲

از خدا خواستم که گوش علی را از گوش‌های شنوا و نگهدارنده حقایق قرار دهد.

همچنین «ابونعیم» در کتاب «حلیه» از حضرت علی (ع) چنین نقل کرده است:

قال رسول الله (ص) يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أُذْنِكَ وَأُعَلِّمَكَ فَأَنْزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ﴾ فَأَنْتَ أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ لِعَلْمِي.^۳

رسول خدا (ص) فرمود: یا علی خدا مرا دستور داده است که تو را نزدیک کنم و تعلیمت دهم تا تو فرا بگیری. سپس این آیه نازل شد: ﴿وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ﴾. پس ای علی! تو اذن و اعیه (گوش فراگیرنده) علم من می باشی.

در همان کتاب است که سعید بن منصور، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم و ابن مردویه، از مکحول روایت کرده‌اند که گفت:

أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ عِنْدَ نَزْوُلِ هَذِهِ الْآيَةِ سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَ عَلِيٍّ. قَالَ مَكْحُولٌ: فَكَانَ عَلِيٌّ يَقُولُ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) شَيْئًا قَطُّ فَنَسِيْتَهُ إِلَّا وَحَفِظْتَهُ.^۴

وقتی آیه ﴿وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ﴾ نازل شد، رسول خدا (ص) فرمود: «من از

۱. الحاقه: ۱۲. «تعیها» از ماده «وعی» در اصل به معنای نگهداری چیزی در قلب است. سپس به هر ظرفی «وعاء» گفته شد؛ چون چیزی را در خود نگه می‌دارد. در آیه مورد بحث، این صفت برای «گوش‌ها» ذکر شده است؛ گوش‌هایی که حقایق را می‌شنوند و در خود نگه می‌دارند. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۴۴۴.

۲. ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۶۰؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۶۱؛ تأویل الآیات، شرف الدین الحسینی، ص ۷۱۵. ۳. درالمنثور، ج ۶، ص ۲۶۰.

۴. الجامع لاحکام القرآن، القرطبی، ج ۱۹، ص ۲۶۴؛ رک: سعد السعود، موسی بن طاووس، ص ۱۰۸؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۶۰.

پروردگارم خواستم این اذن واعیه را علی بن ابی طالب قرار دهد». مکحول می گوید که بعد از این دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام بارها می گفت: «هیچ نشد چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بشنوم و فراموش کنم».

در روایتی ابن عباس چنین نقل می کند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَتَانِي جَبْرَائِيلُ علیه السلام بِدُرُّنُوكِ مِنْ دَرَائِكَ الْجَنَّةِ فَجَلَسْتُ عَلَيْهِ فَلَمَّا صَرْتُ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي كَلَّمَنِي وَ نَاجَانِي فَمَا عَلَّمَنِي شَيْئًا إِلَّا وَ عَلَّمْتُ عَلِيًّا فَهُوَ بَابُ مَدِينَةِ عِلْمِي.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی به معراج رفتم خداوند با من سخن گفت و مناجات کرد. پس آنچه را یاد گرفتم، به علی علیه السلام آموختم. پس او باب علم من می باشد. همچنین نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام می خواست تا آنچه را از آن حضرت شنیده است، یادداشت کند تا میراثی برای دیگر امامان باشد؛ چنان که در روایتی چنین می خوانیم:

عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام اَكْتُبْ مَا أُمِّي عَلَيْكَ قَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهُ أَتَخَافُ عَلَيَّ النَّسْيَانَ فَقَالَ لَسْتُ أَتَخَافُ عَلَيْكَ النَّسْيَانَ وَ قَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ لَكَ أَنْ يُحَفِّظَكَ وَ لَا يُنْسِيكَ وَ لَكِنْ اكْتُبْ لِشُرَكَائِكَ قَالَ قُلْتُ وَ مَنْ شُرَكَائِي يَا نَبِيَّ اللَّهُ قَالَ الْأَيُّمَةُ مِنْ وُلْدِكَ.^۲

علی علیه السلام می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی آنچه را بر تو املا می کنم، بنویس». عرض کردم: «یا رسول الله! آیا می ترسی فراموش کنم». پیامبر فرمود: «نه؛ زیرا از خدا خواسته ام که تو را حافظ قرار دهد. ولی اینها را بنویس تا برای امامان بعد از خودت باقی بماند».

۱. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۴۹ و ج ۴۰، ص ۱۹۰؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس، ج ۲، ص ۲۰؛ مستدرک سفینة

البحار، علی نمازی، ج ۸، ص ۴۸؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲. بصائر الدرجات، جزء ۴، ص ۲۲۷؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۹۲.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:

... لَمْ يَعْلَمْ اللهُ مُحَمَّدًا علیه السلام عَلِمًا إِلَّا وَ أَمْرُهُ أَنْ يَعْلَمَهُ عَلِيًّا.^۱

خداوند علمی را به پیامبر صلی الله علیه و آله نیاموخت؛ مگر اینکه به او امر کرد آن را به

علی علیه السلام بیاموزد.

بنابراین حضرت علی علیه السلام گنجینه علوم پیامبر و باب علم النبی صلی الله علیه و آله است؛

همان طور که خود آن حضرت درباره معارف خود چنین فرمود:

بَلِ اَنْدَجْتُ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَاضْطَرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْضِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ
الْبَعِيدَةِ.^۲

بلکه من دارای علمی ام که اگر آنها را در اختیار شما قرار دهم، به لرزه و

اضطراب خواهید افتاد؛ همانند لرزش ریسمان در چاه‌های عمیق.

تعلیم با واسطه

تعلیم و وراثت با واسطه، مجموعه معارفی است که با یک واسطه یا بیشتر از

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به سایر اهل بیت علیهم السلام رسیده است؛ یعنی امامانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله

را درک نکرده‌اند و مستقیم از آن حضرت کسب فیض ننموده‌اند. ولی از اجداد

خود نقل حدیث می‌کنند تا به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسد؛ مثل حدیث معروف

سلسله الذهب که امام رضا علیه السلام در نیشابور چنین فرمود:

قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي الْعَبْدُ الصَّالِحُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ

مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي أَبُو جَعْفَرٍ بْنُ عَلِيٍّ بِأَقْرَبِ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ

الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحُسَيْنُ قَالَ حَدَّثَنِي

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۶۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۵.

أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله يَقُولُ سَمِعْتُ جَبْرَائِيلَ يَقُولُ
 قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي مَنْ جَاءَ مِنْكُمْ بِشَهَادَةٍ أَنْ
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْإِخْلَاصِ دَخَلَ فِي حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ فِي حِصْنِي أَمِنَ مِنْ
 عَذَابِي.^۱

همچنین حدیث امام صادق علیه السلام که فرمود:

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ وَغَيْرِهِ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ
 حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي وَحَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَحَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ وَ
 حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ وَحَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ
 حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَحَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ
 عَزَّ وَجَلَّ.^۲

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید که علوم شما از چه منبعی گرفته شده است؟

حضرت فرمود:

مَهْمَا أَجَبْتُكَ فِيهِ بِشَيْءٍ فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَسْنَا نَقُولُ بِرَأْيِنَا مِنْ شَيْءٍ.^۳

هر گاه درباره چیزی به تو پاسخ گفتم، از رسول خدا صلى الله عليه وآله است و ما از خود
 چیزی نمی گوییم.

در پایان فصل این نکته درخور توجه است که برخی این چنین شبهه کرده اند:
 چگونه می شود که پس از پیامبر خاتم صلى الله عليه وآله کسانی در آیند و به اتکای وحی و شهود
 سخنانی بگویند که نشانی از آنها در قرآن و سنت نبوی نباشد و در عین حال،
 تعلیم و تشریح و ایجاب و تحریمشان، در رتبه وحی بنشینند و عصمت و حجیت

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۲۹۶-۲۹۹؛ کشف الغمّة، إربلی، ج ۳، صص ۹۸ و ۹۹.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۳؛ جامع احادیث الشیعة، معزی ملایری، ج ۱، ص ۳۷؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۱.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۸؛ بصائر الدرجات، جزء ۶، ص ۳۹۵؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۳؛ وضوء النبی، علی شهرستانی، ج ۲،
 ص ۳۳۵؛ النص و الاجتهاد، ص ۱۶.

سخنان پیامبر پیدا کند و باز هم در خاتمیت خللی نیفتد.^۱ البته از مطالبی که گذشت، نادرستی این سخن روشن است؛ «زیرا از دیدگاه شیعه، حجیت و اطاعت امام علیه السلام در طول حجیت پیامبر صلی الله علیه و آله و خداوند است و شیعه نیز بر ارجاع حجیت قول امام علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و خداوند اذعان دارد. ولی از آنجا که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، آخرین حجت آسمانی از جنس نبوت خاتمه یافته است، حجت آسمانی از جنس امامت و ولایت جایگزین آن می‌شود و مطابق روایات پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علیه السلام در همه شئون نبوت، مانند مرجعیت و تفسیر دین و وظیفه‌اش را انجام می‌دهد و کلام او همانند کلام پیامبر صلی الله علیه و آله برای دیگران حجت و ملاک حق خواهد بود».^۲

۳. کتاب امیر مؤمنان علی علیه السلام

یکی دیگر از منابع علم امامان علیهم السلام، کتاب علی علیه السلام است. از احادیث استفاده می‌گردد که آن کتاب، طوماری از جنس پوست بوده است به طول هفتاد ذراع پیامبر صلی الله علیه و آله که با املائی ایشان و با خط علی علیه السلام نوشته شده است و در آن هر حلال و حرامی و هر چیزی که مردم تا قیامت به آن نیاز دارند، وجود دارد؛ حتی دیه یک خراش بر بدن.

کتاب علی علیه السلام نخستین کتاب گردآوری شده در اسلام می‌باشد که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته شده است.^۳ گاهی این نوشته به اسم «جامعه» و گاهی به نام

۱. بازتاب اندیشه، به کجای این شب آویزم قبابی زنده‌ام را، عبدالکریم سروش، ش ۷۱، ص ۹۰.

۲. کتاب نقد، تعارض امامت و خاتمیت، جعفر محقق، ش ۳۸، ص ۱۱۷.

۳. أعيان الشیعة، ج ۱، ص ۹۳. سید محسن امین بعد از معرفی کتاب جامعه و بیان اوصاف آن، جامعه و صحیفه و کتاب علی علیه السلام را مصداق یک کتاب می‌داند و می‌نویسد: «فظهر من ملاحظة مجموع هذه الاخبار و ضم بعضها الى بعض أن الجماعة و کتاب علی علیه السلام علی الاطلاق و الذی طوله سبعون ذراعاً و الکتاب الذی باملاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام و الصحیفة التی سبعون ذراعاً و الجلد الذی هو سبعون ذراعاً و الصحیفة العتیقة کلها یراد بها کتاب واحد».

«صحیفه» یا «کتاب علی» شناخته شده است^۱ که بعد از امام علی علیه السلام به امامان علیهم السلام یکی پس از دیگری منتقل می‌شود و الآن نیز در دست خاتم‌الاولیا امام زمان علیه السلام است.

دلیل بر وجود آن

احادیث بسیاری از شیعه و سنی، وجود کتابی با املائی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خط امیر مؤمنان علی علیه السلام را تأیید می‌کند؛ برای مثال ابوبصیر از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند:

ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَإِنَّا عِنْدَنَا الْجَامِعَةُ وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ قَالَ قُلْتُ
جُعِلَتْ فِدَاكَ وَمَا الْجَامِعَةُ قَالَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا بِذِرَاعِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله
وَإِمْلَائِهِ مِنْ فُلُقٍ فِيهِ وَحَطَّ عَلَيَّ بِيَمِينِهِ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَكُلُّ شَيْءٍ
يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْضُ فِي الْخَدَشِ وَصَرَبَ بِيَدِهِ إِلَيَّ فَقَالَ تَأَذَّنْ لِي يَا أَبَا
مُحَمَّدٍ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّمَا أَنَا لَكَ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ قَالَ فَغَمَزَنِي بِيَدِهِ وَقَالَ
حَتَّى أَرْضُ هَذَا كَأَنَّهُ مُغْضَبٌ قَالَ قُلْتُ هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَلَيْسَ
بِذَاكَ...^۲

ای ابو محمد! «جامعه» نزد ما می‌باشد و آنها چه می‌دانند جامعه چیست! عرض کردم: «قربانت گردم! جامعه چیست؟» فرمود: «صحیفه‌ای است با طول هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا صلی الله علیه و آله و املائی آن حضرت از دهان مبارکش و خط علی علیه السلام. هر حلال و حرام و هر چیزی که مردم به آن نیاز داشته باشند، حتی دیه خراش‌های کوچک، در آن است». امام با دستش به من زد و فرمود: «ای

۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۹۴.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۳۹.

ابومحمد! به من اجازه می‌دهی؟ عرض کردم: «قربانت گردم من در اختیار شمایم. هر چه می‌خواهید انجام دهید».

حضرت همچون کسی که خشمگین است، دست مرا نیشگون گرفت و فرمود: «حتی دیه این». عرض کردم: «به خدا این علم است». فرمود: «این علم است؛ ولی نه همه علم...».

همچنین امام باقر علیه السلام فرمود:

فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ أَبَدًا حَتَّى يَرَى وَبِأَهْلِنَّ: الْبُغْيُ
وَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَالْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُبَارِزُ اللَّهُ بِهَا.^۱

در کتاب علی علیه السلام نوشته شده است که سه صفت است که دارند آن نمی‌میرد تا عاقبت آنها را ببیند: ستم، قطع رحم و قسم دروغ که مبارزه با خداوند است.

افزون بر این روایات، بعضی از علمای اهل سنت نیز به وجود چنین کتابی که دربرگیرنده تمام احکام و شرایع اسلام و بسیاری از اسرار جهان هستی است، تصریح دارند.

«محقق میرسید شریف» سنی حنفی در «شرح مواقف قاضی ایجی» می‌گوید: «هما کتابان لعلی رضي الله عنه»؛^۲ «آن دو (جفر و جامعه)، دو کتاب از علی علیه السلام است».

کتاب علی علیه السلام و اصحاب ائمه علیهم السلام

بعضی از دوستان اهل بیت علیهم السلام، کتاب علی علیه السلام را که منبعی از علوم اهل بیت علیهم السلام

۱. خصال، ابن بابویه، ص ۱۳۹؛ معالم المدرستین، مرتضیٰ عسکری، ج ۲، ص ۳۴۶.

۲. شرح مواقف، میرسید شریف، ص ۲۷۶؛ الذریعه، ج ۵، ص ۱۱۹؛ أعيان الشیعه، ج ۱، ص ۸۱.

است، دیده‌اند؛ مانند ابوبصیر^۱، محمد بن مسلم^۲، عبیدالملک بن اُغین^۳،
مُعْتَب^۴.

استشهاد به جامعه

در موارد بسیاری، اهل بیت پیامبر علیهم السلام از وجود کتاب علی علیه السلام خبر داده و به آن
استشهاد نموده‌اند؛ برای نمونه امام باقر علیه السلام فرمود:

۱. الف) «عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْفَرَائِضِ فَقَالَ لِي أَلَا أُخْرِجُ لَكَ كِتَابَ
عَلِيِّ علیه السلام فَقُلْتُ كِتَابَ عَلِيِّ علیه السلام لَمْ يَدْرُسْ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ كِتَابَ عَلِيِّ علیه السلام لَمْ يَدْرُسْ فَأَخْرَجَهُ فَإِذَا كِتَابٌ جَلِيلٌ وَإِذَا
فِيهِ رَجُلٌ مَاتَ وَتَرَكَ عَمَّهُ وَحَالَهَ قَالَ لِيَعَمَّ الثَّلَاثَانَ وَلِلْحَالِ الثَّلَاثُ». کافی، ج ۷، ص ۱۱۹.

ب) «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ أَخْرَجَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام صَحِيفَةً فِيهَا الْحَلَالُ وَالْحُرَامُ وَالْفَرَائِضُ قُلْتُ مَا هَذِهِ
قَالَ هَذِهِ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَحَطَّهُ عَلِيُّ علیه السلام بِيَدِهِ قَالَ قُلْتُ فَمَا تَبَيَّنَ قَالَ فَمَا يُبَيِّنُهَا قُلْتُ وَمَا تَدْرُسُ قَالَ وَمَا يَدْرُسُهَا
قَالَ هِيَ الْجَامِعَةُ أَوْ مِنَ الْجَامِعَةِ». بصائر الدرجات، ص ۲۰۰.

ج) «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ أَخْرَجَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام صَحِيفَةً فِيهَا الْحَلَالُ وَالْحُرَامُ وَالْفَرَائِضُ...». «ابوبصیر
می‌گوید امام باقر علیه السلام صحیفه را بیرون آورد که در آن تمام حلال و حرام و فرائض وجود داشت...».
بصائر الدرجات، جزء ۳، ص ۲۰۰؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۴۹.

۲. الف) «عن محمد بن مسلم قال: أقرأني أبو جعفر علیه السلام شيئا من كتب علي علیه السلام...». کافی، ج ۶، ص ۲۱۹.

ب) «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ نَظَرْتُ إِلَى صَحِيفَةٍ يَنْظُرُ فِيهَا أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَرَأْتُ فِيهَا مَكْتُوبًا ابْنِ أَخٍ وَجَدْتُ الْمَالَ بَيْنَهُمَا
سَوَاءً فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام إِنْ مَنْ عِنْدَنَا لَا يَقْضُونَ بِهَذَا الْقَضَاءِ وَلَا يَجْعَلُونَ لِابْنِ الْأَخِ مَعَ الْجَدِّ شَيْئًا فَقَالَ
أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام أَمَا إِنَّهُ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَحَطَّ عَلِيُّ علیه السلام مِنْ فِيهِ بِيَدِهِ». کافی، ج ۷، ص ۱۱۳.

ج) «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ أَقْرَأَنِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام صَحِيفَةَ كِتَابِ الْفَرَائِضِ الَّتِي هِيَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَحَطَّ
عَلِيُّ علیه السلام بِيَدِهِ فَوَجَدْتُ فِيهَا: «رَجُلٌ تَرَكَ ابْنَتَهُ وَأُمَّهُ لِابْنَتِهِ النَّصْفُ: ثَلَاثَةٌ أَسْهُمٍ وَلِلْأُمِّ السُّدُسُ...». کافی، ج ۷،
ص ۹۳.

د) «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ نَظَرْتُ إِلَى صَحِيفَةٍ يَنْظُرُ فِيهَا أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَرَأْتُ فِيهَا مَكْتُوبًا ابْنِ أَخٍ وَجَدْتُ الْمَالَ بَيْنَهُمَا
سَوَاءً...». کافی، ج ۷، ص ۱۱۳.

۳. «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أُغَيْنَ قَالَ أَرَانِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام بَعْضَ كُتُبِ عَلِيِّ علیه السلام...». بصائر الدرجات، ص ۱۸۲.

۴. «عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يُوسُفَ عَنْ مُعْتَبٍ قَالَ قَالَ أَخْرَجَ إِلَيْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام صَحِيفَةً عَتِيقَةً مِنْ صُحُفِ عَلِيِّ علیه السلام فَإِذَا فِيهَا مَا
نَقُولُ إِذَا جَلَسْنَا لِتَسْهَدٍ...». بصائر الدرجات، جزء ۳، ص ۲۰۱.

قَالَ وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام إِنَّ الْأَرْضَ لَللَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ...^۱

در کتاب علی علیه السلام دیدیم که نوشته بود: «زمین متعلق به خداست و به هر کس از بندگان خویش بخواهد وامی گذارد و سرانجام نیک از پرهیزکاران است».

همچنین در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل است که حضرت فرمود:

قَالَ وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ وَهُوَ عَلَى مَنبَرِهِ وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَرَجَائِهِ لَهُ وَحُسْنِ خُلُقِهِ وَالْكَفَّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعَذِّبُ اللَّهَ مُؤْمِنًا بَعْدَ التَّوْبَةِ وَالِاسْتِغْفَارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَتَقْصِيرِهِ مِنْ رَجَائِهِ وَسُوءِ خُلُقِهِ وَاغْتِيَابِهِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يَحْسُنُ ظَنُّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ بِاللَّهِ إِلَّا كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ لِأَنَّ اللَّهَ كَرِيمٌ بِيَدِهِ الْخَيْرَاتُ يَسْتَحْيِي أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنَّ ثُمَّ يُخْلِفَ ظَنَّهُ وَرَجَاءَهُ فَأَحْسِنُوا بِاللَّهِ الظَّنَّ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ.^۲

در کتاب علی علیه السلام دیدیم که رسول خدا صلى الله عليه وآله بالای منبر خویش فرمود: سوگند به خدایی که جز او شایسته پرستشی نیست! به هیچ مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت داده نشد؛ جز به سبب خوشبینی اش به خدا و امیداری اش به او و حسن خلق و غیبت نکردنش از مؤمنان و به خدایی که جز او شایسته پرستشی نیست! خدا هیچ مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نکند؛ مگر به سبب بدگمانی اش به خدا و کوتاهی کردن در امیدواری به او و بدخلقی و غیبت نمودنش از مؤمنان و به خدایی که جز او شایسته پرستشی نیست! گمان هیچ بنده‌ای به خدا

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۰۷.

۲. همان، ج ۲، ص ۷۲.

نیکو نشود؛ جز اینکه خدا همراه گمان بنده مؤمن خود باشد (هرگونه به او گمان برد، خدا با او رفتار کند)؛ زیرا خدا کریم است و همه خیرات به دست اوست. او حیا می کند از اینکه بنده مؤمنش به او گمان نیک برد و او خلاف گمان و امید بنده رفتار کند. پس به خدا خوش بین باشید و به سویش رغبت کنید.

همچنین در روایت دیگری امام باقر علیه السلام فرمود:

وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِذَا كَثُرَ الزَّانِمِنْ بَعْدِي كَثُرَ مَوْتُ
الْفَجَاءَةِ.^۱

در کتاب علی علیه السلام یافتیم که پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: زمانی که بعد از من زنا زیاد گردد، مرگ ناگهانی نیز زیاد خواهد شد.

«نجاشی» در ترجمه محمد بن عذافر بن عیسی صیرفی می نویسد که من با «حکم بن عتیبه»، از فقهای اهل سنت، در خدمت امام باقر علیه السلام بودم. او از امام سؤالاتی می کرد و امام به او احترام می گذاشت. آنان در یک مسئله اختلاف کردند. آن گاه امام باقر علیه السلام فرمود:

يا بني قم فأخرج كتاب علي عليه السلام فأخرج كتاباً مدورجاً ففتحته وجعل ينظر حتى أخرج المسألة فقال أبو جعفر هذا خط علي عليه السلام وإملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وأقبل علي الحكم وقال يا أبا محمد إذهب أنت و أبوالمقداد حيث شئتم يميناً و شمالاً فوالله لا تجدون العلم اوثق منه عنده قوم كان ينزل عليهم جبرئيل.^۲

ای فرزندم! برخیز و کتاب علی علیه السلام را بیاور. او رفت و کتاب بزرگ و خط کشی شده‌ای را آورد. امام آن را گشود و در آن نگرست تا مسئله را پیدا کرد و

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۴۱.

۲. رجال نجاشی، احمد بن عباس، ص ۳۵۹؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۵۸.

فرمود: «این خط علی علیه السلام و املائی پیامبر صلی الله علیه و آله است». سپس رو کرد به حکم و فرمود: «ای ابومحمد! تو و سلمه و ابومقداد به هر کجا که بروید، به خدا قسم! نزد هیچ قومی علمی استوارتر از علم قومی که جبرئیل بر آنها نازل شده، نخواهید یافت».

همچنین امام باقر علیه السلام فرمود:

وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ علیه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا مُنِعَتِ الزَّكَاةُ مَنَعَتِ الْأَرْضُ
بَرَكَاتَهَا.^۱

در کتاب علی علیه السلام یافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه زکات پرداخت نشود، زمین برکات خود را منع می کند.

در روایت دیگری می خوانیم:

عَنْ أَبَانَ عَنْ عَلِيِّ علیه السلام بَنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِشَيْءٍ مِنْ مَالِهِ فَقَالَ
الشَّيْءُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ علیه السلام وَاحِدٌ مِنْ سِتَّةٍ.^۲

ابان می گوید: از امام سجاد علیه السلام درباره کسی سؤال شد که به شیئی از مالش وصیت کرده بود. آن حضرت فرمود: «شیء در کتاب علی علیه السلام یک ششم محسوب می شود».

«ابن اعین» از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: «فِي كِتَابِ

عَلِيِّ علیه السلام دِيَّةُ كَلْبِ الصَّيِّدِ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا»؛^۳ «در کتاب علی علیه السلام دیه سگ شکاری، چهل درهم است».

آنچه گذشت نشانگر فراگیر بودن محتوای کتاب امیرمؤمنان علی علیه السلام است. اما

۱. کافی، ج ۳، ص ۵۰۵؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۳.

۲. کافی، ج ۷، ص ۴۰.

۳. خصال، ص ۵۳۹.

بعضی گفته‌اند^۱:

از اخبار مربوطه معلوم می‌شود که در جامعه، احکام اسلام نوشته شده است، نه حوادث گذشته و آینده. پس اینکه عالم نامبرده^۲ گمان کرده‌اند حوادث گذشته و آینده و ما کان و ما یکون در جامعه نوشته شده، گمانی باطل است که منشأ آن دقت نکردن در اخبار است...^۳

بی تردید چنین سخنی نادرست است؛ زیرا از روایات استفاده می‌گردد که افزون بر احکام اسلامی، مباحث دیگری نیز در کتاب امام علی علیه السلام موجود است؛ مثل مباحث اخلاق، تفسیر و حتی بعضی از حوادث؛ چنان‌که بعضی از روایات، شاهد بر این بحث است؛ برای مثال امام صادق علیه السلام فرمود:

قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّىٰ أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَدْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ.^۴

در کتاب علی علیه السلام خواندم که خداوند قبل از اینکه یادگیری علم را بر نادانان واجب کرده باشد، از دانایان پیمان یاد دادن علم گرفته است؛ چون علم بر جهل مقدم است.

همچنین در روایتی «هشام بن سالم» از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت

فرمود:

۱. عصای موسی، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، ص ۳۰.

۲. منظور او «آیت الله سید ابوالحسن قزوینی» است که از او خواسته بودند نظر خود را درباره کتاب شهید جاوید بیان کند. در جواب آنان آورده است: «...اما از طریق نقل، اخبار متظافره و متکاتره معتبره در بحار و غیره وارد است که ایشان نیز نزد ائمه علیهم السلام مصحف فاطمه علیها السلام و جفر و جامعه می‌باشد. از این رو عالم به ماکان و مایکون و ماهو کائن اِلی القیامه می‌باشند. حتی میرسیدشریف سنی مذهب در شرح مواقف می‌گوید: جفر و جامعه دو کتاب بودند از علی کرم الله وجهه...». عصای موسی، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، ص ۳۰.

۳. عصای موسی، ص ۳۱.

۴. کافی، ج ۱، ص ۴۱.

إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَأَلْأَمْثَلُ^۱.

شدیدترین و سخت‌ترین بلا و سختی، نخست برای پیامبران است و سپس جانشینان آنها.

همچنین در روایتی «ابن خنیس» می‌گوید:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ أَقْبَلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَسَلَّمَ ثُمَّ ذَهَبَ فَرَقَّ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فَقُلْتُ لَهُ لَقَدْ رَأَيْتُكَ صَنَعْتَ بِهِ مَا لَمْ تَكُنْ تَصْنَعُ فَقَالَ: رَفَقْتُ لَهُ لِأَنَّهُ يُنْسَبُ إِلَى أَمْرِ لَيْسَ لَهُ لَمْ أَحِدُهُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام مِنْ خُلَفَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَلَا مِنْ مُلُوكِهَا^۲.

خدمت امام صادق علیه السلام بودم که در این هنگام محمد بن عبدالله (نفس زکیه) وارد شد. او سلام کرد و رفت. در این هنگام امام منقلب شد و چشم‌های او اشک آلود شد. به حضرت علیه السلام عرض کردم: حالتی از شما نسبت به ایشان مشاهده کردم که سابقه نداشت. حضرت فرمود: از این جهت برای او متأثر شدم که: «چیزی را به او نسبت می‌دهند که در او نیست. من در کتاب (امام) علی علیه السلام نام او را میان اسامی خلفا و پادشاهان نیافتم».

۴. جفر

«جفر» یکی دیگر از منابع علم امامان علیهم السلام است که در مواردی به آن تمسک نموده‌اند.

معنای جفر

کلمه جفر در لغت به معنای «بزرگ شدن بچه حیوان (بزغاله) و علف‌خوار

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. همان، ج ۸، ص ۳۹۵؛ بصائر الدرجات، جزء ۴، ص ۲۲۹.

شدن و گشاده شدن [شکم] آن» آمده است.^۱ همچنین به «چاه نابراورده و فراخ یا اندک برآورده» معنا شده است.^۲

اما در اصطلاح، جفر پوستی است که علوم در آن نوشته می‌گردد و در اصطلاح حدیثی، به کتاب مخصوصی اطلاق می‌شود که به املائی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نگارش علی علیه السلام بوده و در بردارنده علم انبیا و اوصیا علیهم السلام است. این کتاب، از جمله نشانه‌های امامت است که اکنون نزد خاتم‌الوصیا امام عصر علیه السلام می‌باشد.

دلیل بر وجود آن

از برخی روایات استفاده می‌شود که کتاب جفر از جمله نشانه‌های امامت است که نزد اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. امامان شیعه نیز در روایات، با تعبیری مانند «عِنْدِي الْجَفْرُ»، «عِنْدَنَا الْجَفْرُ»، «عِنْدَهُ الْجَفْرُ»، «الْجَفْرُ مَعِيَ» بر وجود آن تأکید کرده‌اند. در اینجا به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم؛ برای نمونه امام صادق علیه السلام فرمود:

... ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَفْرُ... وَعَاءٌ مِنْ أَدَمٍ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَ الْوَصِيِّينَ وَ عِلْمُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ مَضَوْا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ...^۳

... به درستی که جفر پیش ما می‌باشد و آنها چه می‌دانند که جفر چیست؟...
ظرفی است از پوست که در آن است علم پیامبران و جانشینان آنها و علمایی از بنی اسرائیل ...

امام رضا علیه السلام نیز در حدیثی، یکی از صفات امام و شرایط امامت را همراه داشتن «جفر» می‌داند و می‌فرماید: «... وَ يَكُونُ عِنْدَهُ الْجَفْرُ الْأَكْبَرُ وَ الْأَصْغَرُ [أَوْ

۱. العین، ج ۱، ص ۲۹۹؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۱۴۲؛ معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۶۶؛ أقرب الموارد، شرتونی، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۶۶؛ الأقرب الموارد، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳. بصائر الدرجات، جزء ۳، ص ۲۱۰؛ کافی، ج ۱، ص ۲۳۹.

الأَصْفَرُ]...؛ «و از جمله شرایط [امامت و رهبری] همراه داشتن جفر بزرگ و کوچک [تصرف یا زرد] است...».

همچنین در روایتی می‌خوانیم:

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ السَّحَابِيُّ [السَّنَجَالِيُّ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام ... وَ عِنْدَنَا الْجَفْرُ وَ هُوَ أَدِيمٌ عَكَاظِيٌّ قَدْ كُتِبَ فِيهِ حَتَّى مُلِئَتْ أَكَارِعُهُ فِيهِ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۲

امام باقر علیه السلام فرمود: ... و جفر نزد ما می‌باشد و آن پوست دباغی شده است. به تحقیق در آن نوشته شد؛ حتی پاچه‌هایش هم پر شد. آنچه بود و آنچه خواهد بود تا قیامت، در آن وجود دارد.

استشهاد اهل بیت علیهم السلام به جفر

گاهی ائمه اطهار علیهم السلام به جفر استدلال نموده‌اند؛ برای مثال وقتی مأمون در نامه‌ای ولایتعهدی را به امام رضا علیه السلام داد، آن حضرت در پشت آن نامه نوشت:

... وَ الْجَامِعَةُ وَ الْجَفْرُ يَدْلَانِ عَلَيَّ ضِدًّا ذَلِكَ ... لِكَيْنِي امْتَثَلْتُ أَمْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَثَرْتُ رِضَاهُ...^۳

... جامعه و جفر برخلاف آن شهادت می‌دهند... اما من از امر امیرمؤمنان! پیروی کردم و اختیار رضای او نمودم...

در واقع حضرت اشاره می‌کند اگر من هم ولایتعهدی را قبول کنم، به پایان نمی‌رسد و به دست مأمون با سم به شهادت می‌رسم؛ چرا که من این مطلب را در

۱. کشف الغمّة، ج ۳، ص ۱۲۱؛ الاحتجاج علی اهل اللجاج، احمد بن علی الطبرسی، ج ۲، ص ۴۴۸؛ خصال، ص ۵۲۷؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۱۷. در کتاب بحار الانوار به جای «الاصغر»، «الاصفر» درج شده است.
۲. بصائر الدرجات، جزء ۳، ص ۲۱۸؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۸.
۳. کشف الغمّة، ج ۳، صص ۱۷۲ - ۱۷۹، معالم المدرستین، ج ۲، ص ۴۲۷.

جفر و جامعه مشاهده نموده‌ام.

این سخن امام علیه السلام بیانگر آن است که جفر و جامعه، مخزنی از علوم ائمه علیهم السلام می‌باشد که امامان علیهم السلام با رجوع به آن دو، از مسائل و حوادث آینده آگاه می‌شدند.

«محمد بن علی بن طباطبا»، در کتاب «الفخری فی الآداب السلطانية والدول الإسلامية»، بعد از نقل نامه مأمون به امام رضا علیه السلام می‌نویسد:

امام رضا در پایان عهدنامه مأمون نوشت: «مضمون جفر و جامعه چنین بیان می‌دارد که امر ولایتعهدی کامل منعقد نخواهد شد». سپس افرادی بر آن شهادت دادند.^۱

«طاش کبری زاده» صاحب کتاب «مفتاح السعادة و مصباح السيادة» بعد از نقل نامه مأمون به امام رضا علیه السلام و جواب آن حضرت، چنین می‌نویسد:

امر همان گونه که امام رضا علیه السلام پیش‌بینی کرده بود، اتفاق افتاد. ولایتعهدی منعقد نشد و مأمون که از ناحیه بنی هاشم احساس خطر کرده بود، امام رضا را با سم به شهادت رساند.^۲

همچنین در روایت دیگری چنین روایت شده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ
قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ فِي الْجَفْرِ الَّذِي يَذْكُرُونَهُ لِمَا يَسُوءُهُمْ لِأَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ

۱. «... و وضع خطه في ظاهر كتاب المأمون بما معناه: إني قد أجت امتثالاً للأمر وإن كان الجفر والجامعة يدلان على ضد ذلك وشهد عليها بذلك الشهود». الفخری فی الآداب السلطانية والدول الإسلامية، محمد بن علی بن طباطبا المعروف بابن طقطقی، ص ۱۷۸.

۲. «... ان الخليفة لما عهد بالخلافة من بعده إلى علي بن موسى الرضا وكتب إليه كتاب عهد كتب هو في آخر ذلك الكتاب: نعم الا ان الجفر والجامعة يدلان على أن هذا الامر لا يتم وكان كما قال لان المأمون استشعر من أجل ذلك فتنة من طرف بني هاشم فسم علي بن موسى الرضا في عتب علي ما هو المسطور في كتب التواريخ»، مفتاح السعادة و مصباح السيادة في موضوعات العلوم، احمد بن مصطفى طاش کبری زاده، ج ۲، صص ۴۲۰ و ۴۲۱.

الْحَقُّ وَالْحَقُّ فِيهِ فَلْيُخْرِجُوا قَضَايَا عَلِيٍّ وَفَرَائِضَهُ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ وَ سَلُّوهُمْ عَنِ
الْحَالَاتِ وَالْعَمَاتِ ...^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: زیدیه مدعی اند که جعفر نزد آنهاست. دروغ می گویند. اگر راست می گویند، قضاوت های علی علیه السلام و احکام و میراثی را که ایشان فرموده است [و در جعفر موجود است] بیرون بیاورند. همچنین درباره میراث خاله ها و عمه ها از آنها پرسید. اگر جواب گویند... [یعنی نمی توانند جواب بدهند. بلکه اینها نزد ما می باشد؛ نه نزد آنها].

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز فرمود:

إِنَّ ابْنِي عَلِيًّا أَكْبَرُ وُلْدِي وَأَبْرَهُمْ عِنْدِي وَأَحَبَّهُمْ إِلَيَّ وَهُوَ يُنْظَرُ مَعِيَ فِي الْجَفْرِ وَ لَمْ
يُنْظَرُ فِيهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ.^۲

همانا علی بزرگترین اولاد من است و خوش رفتارترین و محبوب ترین آنهاست نزد من و او با من در جعفر می نگرد؛ در صورتی که جز پیغمبر یا وصی پیغمبر در آن نمی نگرد.

جعفر در کتب اهل سنت

اهل سنت نیز کتاب جعفر را جزء علوم اهل بیت علیهم السلام دانسته و از آن در کتاب های خود یاد کرده اند که در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می شود:

ابن خلدون

ابن خلدون، اصل کتاب جعفر را از امام جعفر صادق علیه السلام می داند و معتقد است که پیشوای زیدیان، یعنی «هارون بن سعید عجلی»، از کتاب امام صادق علیه السلام

۱. بصائر الدرجات، جزء ۳، صص ۲۱۴ - ۲۱۶؛ کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۱۱.

روایاتی نقل می‌کرده که در آن از حوادثی که در آینده برای اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق خواهد افتاد، خبر می‌داده است.^۱

حاجی خلیفه

صاحب «کشف الظنون»، کتاب جفر و جامعه را دو کتاب با عظمت و جزء مواریث ائمه می‌داند و می‌گوید:

حضرت علی علیه السلام هنگام خطبه بر منبر کوفه از یکی از اینها (جامعه) اسم برد و دیگری (جفر) است که در بردارنده علم اولین و آخرین و اسراری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. حضرت آن را به علی علیه السلام آموخت و به او امر کرد آن را بنویسد.^۲

محمد بن طلحة النصیبینی الشافعی

وی در کتاب «الجفر الجامع والنور اللامع» می‌نویسد: «بزرگان از فرزندان امام جعفر علیه السلام با جفر آشنا بودند و اسرار و حوادث خود را از آن می‌گرفتند».^۳

۱. «... و وقع لجعفر و أمثاله من أهل البيت كثير من ذلك مستندهم فيه... و اعلم أن كتاب الجفر كان أصله أن هارون ابن سعيد العجلي و هو رأس الزيدية كان له كتاب يرويه عن جعفر الصادق و فيه علم ما سيقع لأهل البيت على العموم و لبعض الأشخاص منهم على الخصوص وقع ذلك لجعفر و نظائره من رجالهم على طريق الكرامة و الكشف...». تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۳۴.

۲. «قال ابن طلحة: الجفر و الجامعة: كتابان جليلان أحدهما ذكره الإمام علي بن أبي طالب رضي الله تعالى عنه و هو يخطب بالكوفة على المنبر و الآخر أسره رسول الله صلی الله علیه و آله و أمره بتدوينه فكتبه علي رضي الله عنه حروفا متفرقة على طريقة سفر آدم في جفر يعني في رق قد صبغ من جلد البعير فاشتهر بين الناس به لأنه وجد فيه ما جرى فيه للأولين و الآخرين». كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، حاجی خلیفه، ج ۱، ص ۵۹۲.

۳. «أن الأئمة من أولاد جعفر يعرفون الجفر فاختر من أسرارهم فيه». الجفر الجامع والنور اللامع، للشيخ كمال الدين أبي سالم محمد بن طلحة النصیبینی الشافعی. به نقل از كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، حاجی خلیفه، ج ۱، ص ۵۹۲.

عضدالدین عبدالرحمان بن أحمد الإيجی

او در این باره می گوید:

جامعه و جفر دو کتاب از علی علیه السلام می باشد که حوادثی که تا انقراض عالم رخ خواهد داد، در آن نگاشته شده است و بزرگان از فرزندان آن حضرت، به آن دو آشنایی داشتند و به وسیله آنها حکم می نمودند. امام رضا علیه السلام نیز در جواب اعطای ولایتعهدی مأمون به آن حضرت، فرمود که جفر و جامعه بیان می کنند که این ولایتعدی به سرانجام نمی رسد.^۱

ابو العلاء المعری

«ابن خلکان» به نقل از کتاب «اللزومیات» ابوالعلاء، در دو بیت از اشعار معروف، به علم جفر اشاره می کند و می نویسد:

لقد عجبوا لأهل البيت لما أتاهم علمه في مسك جفر
ومرأة المنجم وهي صغرى أرتة كل عامرة وقفر^۲

در شگفت شدند هنگامی که ملاحظه کردند به اهل بیت علیهم السلام دانش جفر و پیشگویی عطا شده است. و آن عبارت است از آینه منجم که در آن، جغرافیای سرزمین ها، آبادانی ها و بیابان ها را نشان داده است.

عمرو بن بحر بن محبوب الکنانی (جاحظ)

«جاحظ» در قصیده ای به نقل از «بشر بن معتمر هلالی»، رئیس معتزلیان بغداد،

۱. «الجامعة والجفر وهما كتابان لعلي رضي الله تعالى عنه قد ذكر فيهما على طريقة علم الحروف الحوادث التي تحدث إلى انقراض العالم وكان الأئمة المعروفون من أولاده يعرفونها ويحكمون بها وفي كتاب قبول العهد الذي كتبه علي بن موسى رضي الله عنهما إلى المأمون أنك قد عرفت من حقوقنا ما لم يعرفه أبأؤك فقبلت منك عهدك إلا أن الجفر والجامعة يدلان على أنه لا يتم...»، المواقف، ج ۲، ص ۶۰.

۲. وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، ج ۳، ص ۲۴۰.

به رافضیان! طعنه می‌زند و می‌گوید که جفر، آنان را غَرّه (مغرور) ساخته

۱. «رافضه» از ریشه «رَفَضَ» به معنای ترک و رهاکردن فرد یا چیزی است. این واژه، در موارد زیر به کار رفته است:

(الف) معتقدان به نص در نصب امام و منصب امامت و منکران مشروعیت خلافت خلفای قبل از امام علی علیه السلام.
 (ب) معتقدان به افضلیت امام علی علیه السلام بر خلفای پیش از او؛ ضمن انکار نص در امامت.
 عسقلانی می‌نویسد: «ان التشیع هو محبة علی علیه السلام و تفضیله علی الصحابه فمن قدمه علی ابي بكر و عمر فهو رافضی غال فی التشیع ومن لم يقدمه علیهما فهو شیعی»؛ «کسی که علی علیه السلام را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارد، رافضی است و کسی که علاقه‌مند به علی علیه السلام باشد و او را از صحابه برتر بداند، شیعه می‌باشد.»
 (ج) اظهار کنندگان محبت و مودت به خاندان رسالت. در ابیاتی که از «ابن ادریس شافعی» نقل گردیده، به این معنا اشاره شده است:

إِنْ كَانَ رِفْضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَيْنِ أَنِّي رَافِضِي

اگر دوستی آل محمد رفض به شمار می‌آید پس انس و جن رفض مرا گواه گردند.

ولی مشهورترین کاربرد این واژه، معنای نخست است؛ چنان‌که اشعری، رافضی را معادل اصطلاح امامیه دانسته و آن را به اعتقاد به نص بر خلافت حضرت علی علیه السلام تفسیر کرده است. وی می‌گوید: «والصنف الثاني من الأصناف الثلاثة التي ذكرنا بأن الشيعة يجمعها ثلاثة أصناف وهم الرافضة وإنما سموا رافضة لرفضهم إمامة أبي بكر وعمر وهم مجمعون على أن النبي صلى الله عليه وآله نص على استخلاف علي بن أبي طالب باسمه وأظهر ذلك وأعلنه وأن أكثر الصحابة ضلوا بتركهم الاقتداء به بعد وفاة النبي صلى الله عليه وآله»؛ «دومین گروه از شیعه، رافضیان [یا امامیه‌اند] که به سبب انکار خلافت ابوبکر و عمر، [از سوی اهل سنت] بدین نام شهرت یافته‌اند. همگی آنان معتقدند پیامبر صلى الله عليه وآله بر خلافت علی بن ابی‌طالب علیه السلام به نص روشن اقرار فرموده و نیت خویش را آشکار ساخته است و پس از رحلت او بیشتر صحابه از پیروی فرمان او سرباز زدند و به گمراهی افتادند.»

درباره تاریخ و منشأ پیدایش این اصطلاح، چند نظر وجود دارد:

- این لقب را زید بن علی بن حسین علیه السلام بر شیعیان کوفه که با او بیعت کرده بودند و سپس به بیعت خود عمل نکردند و از یاری او دست کشیدند، اطلاق کرده است؛ زیرا آنان نظر او را درباره ابوبکر و عمر جویا شدند و او از آن دو به نیکی یادکرد و تبری نجست. در نتیجه، شیعیان کوفه او را رها کردند و بدین علت، «رافضه» نامیده شدند.

مصباح المنیر در این زمینه می‌نویسد: «و الرافضة فرقة من شيعة الكوفة سموا بذلك لأنهم رفضوا أي تركوا زيد بن علي عليه السلام حين ناهم عن الطعن في الصحابة فلما عرفوا مقاتله وأنه لا يبرأ من الشيخين رفضوه ثم استعمل هذا اللقب في كل من غلا في هذا المذهب وأجاز الطعن في الصحابة.»

این نظریه مناقشه‌پذیر است؛ زیرا مورخان معتبر آنجا که درباره قیام زید بن علی و شهادت وی سخن گفته‌اند، چنین مطلبی را بیان نکرده‌اند. آنان فقط از اینکه کوفیان او را تنها گذاشتند و به بیعت با او وفادار نماندند، یاد کرده‌اند. این روش کوفیان پیش از این شناخته شده بود؛ چنان‌که درباره امام حسین علیه السلام نیز چنین کردند. بلکه می‌توان گفت: عنوان رافضه، اصطلاحی سیاسی بوده که حتی قبل از ولادت زید بن علی بن الحسین ←

است.^۱ بنابراین اهل سنت نیز به علم جفر که یکی از منابع آگاهی اهل بیت علیهم السلام است، اعتراف نموده و آن را مخصوص خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند.^۲

→ بین عوام مردم رایج بوده است و این اصطلاح بر کسی اطلاق می‌شد که معتقد به مشروعیت نظام سیاسی حاکم نبوده است.

- از گزارش‌های تاریخی به دست می‌آید که در عصر بنی‌امیه، دشمنان اهل بیت علیهم السلام، این اصطلاح را برای ابراز دشمنی به شیعیان به کار می‌بردند. آنان رافضی بودن را گناه نابخشودنی به شمار می‌آوردند و رافضی را سزاوار شکنجه و قتل می‌دانستند.

البته آنان رها کردن و اعتقاد نداشتن به خلفا را ناپسند می‌دانستند و به این علت شیعه را رافضی نامیدند. اما همین عمل (ترک اعتقاد به خلافت خلفا) نزد اهل بیت علیهم السلام عملی محبوب بود.

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ اسْمُ سَمِينًا بِهِ اسْتَحَلَّتْ بِهِ الْوَلَاةُ دِمَاءَنَا وَ أَمْوَالَنَا وَ عَدَابَنَا قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ الرَّافِضَةُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ عَسْكَرِ فِرْعَوْنَ رَفُضُوا فِرْعَوْنَ فَأَتَوْا مُوسَى عليه السلام فَلَمْ يَكُنْ فِي قَوْمِ مُوسَى أَحَدٌ أَشَدَّ اجْتِهَادًا وَ أَشَدَّ حُبًّا هَارُونَ مِنْهُمْ فَسَأَهُمْ قَوْمُ مُوسَى الرَّافِضَةَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى أَنْ أَثْبِتْ لَهُمْ هَذَا الْإِسْمَ فِي التَّوْرَةِ فَإِنِّي نَحَلْتُهُمْ وَ ذَلِكَ اسْمٌ قَدْ نَحَلَكُمُوهُ اللَّهُ»؛ «بابصير نقل می‌کند: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: مردم ما را «رافضه» می‌نامند. حضرت عليه السلام فرمود: به خدا سوگند! آنان شما را رافضه نامیدند. بلکه خداوند شما را به این لقب نامیده است. همانا هفتاد نفر از بهترین‌های بنی‌اسرائیل به حضرت موسی و برادرش ایمان آوردند و از این‌رو آنان را «رافضه» نامیدند ... آن‌گاه امام عليه السلام فرمود: ای ابابصیر! مردم خیر را ترک کردند و شر را گرفتند. ولی شما شر را رها کردید و خیر را برگزیدید».

در روایتی دیگر آمده است: فردی به امام باقر عليه السلام گفت: ما (شیعه) را «رافضه» می‌نامند. امام عليه السلام سه بار به او فرمود: من از رافضه‌ام و رافضه از من است: عَنْ أَبِي الْحَارُودِ قَالَ: أَصَمَّ اللَّهُ أذُنَيْهِ كَمَا أَعْمَى عَيْنَيْهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ إِنْ فَلَانًا سَمَانًا بِاسْمٍ قَالَ وَ مَا ذَلِكَ إِلَّا اسْمُ قَالَ سَمَانًا الرَّافِضَةَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ وَ أَنَا مِنَ الرَّافِضَةِ وَ هُوَ مِنِّي قَالَهَا ثَلَاثًا.

برای اطلاع بیشتر، ر.ک: العين، ج ۲، ص ۲۹؛ لسان العرب، ج ۷، ص ۱۵۶، المصباح المنير فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، احمد بن محمد الفيومی، ج ۲، ص ۲۳۲، ص ۸۹؛ هدی الساری، ابن حجر عسقلانی، ص ۳۳۳؛ التفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۱۶۶، ذیل آیه «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ تفسیر الاکوسی، ج ۲۵، ص ۳۲؛ المحاسن، برقی، ج ۱، ص ۱۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۹۷.

۱. «لست بإضیاء غیباً ولا کرافضی غره الجفر». الحیوان، عمرو بن بحر بن محبوب الکنانی بالولاء اللیثی، أبو عثمان، الشهیر بالجاحظ، ج ۶، ص ۲۸۹.

۲. باید به این نکته توجه کرد که کتاب‌های حدیثی شیعیان، علم جفر را مخصوص اهل بیت علیهم السلام دانسته و فرموده‌اند که فقط نبی و وصی حق نگاه به کتاب جفر را دارند: «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخُشَّابِ عَنْ نَعِيمِ بْنِ قَابُوسَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام عَلِيٌّ أَكْبَرُ ابْنِي آخِرٌ وَ لُدِي وَ أَسْمَعُهُمْ لِقَوْلِي وَ أَطْوَعُهُمْ لِأَمْرِي يَنْظُرُ فِي الْكِتَابِ الْجَفْرِ مَعِي وَ لَيْسَ يَنْظُرُ فِيهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ». بصائر الدرجات، ج ۳، ص ۲۱۷.

حقیقت جفر^۱

ظاهر روایات جفر با هم اختلاف دارند؛ زیرا از بعضی روایات به دست می‌آید که جفر، کتاب نیست. بلکه ظرف و محفظه است؛ یعنی جفر ابیض، محفظه کتاب و جفر أحمر، ظرف و محفظه اسلحه پیامبر صلی الله علیه و آله است.^۲ ولی ظاهر بعضی دیگر از روایات، این است که جفر، علم و کتاب است نه ظرف علم.

کتاب نبودن جفر

کسانی که ادعا می‌کنند جفر، کتاب نیست بلکه ظرف برای کتاب است، به روایاتی استدلال کرده‌اند؛ برای مثال «ابن ابی العلاء» می‌گوید که امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ عِنْدِي الْجَفْرَ الْأَبْيَضَ قَالَ قُلْتُ فَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ قَالَ زُبُورُ دَاوُدَ وَ تَوْرَةُ مُوسَى وَ
 أَنْجِيلُ عِيسَى وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ ... وَ عِنْدِي الْجَفْرُ الْأَحْمَرُ
 قَالَ قُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ فِي الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ قَالَ السَّلَاحُ ...^۳

همانا جفر سفید نزد من است. گفتم: «چه چیزی در آن است؟» فرمود: «زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام... و جفر سرخ نزد من است». گفتم: «چه چیزی در آن است؟» فرمود: «اسلح پیامبر...».

همچنین در روایت است که امام صادق علیه السلام همیشه می‌فرمود:

وَ إِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ الْأَحْمَرَ وَ الْجَفْرَ الْأَبْيَضَ ... وَ أَمَّا الْجَفْرُ الْأَحْمَرُ فَوَعَاءٌ فِيهِ سِلَاحُ
 رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَنْ يُخْرَجَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَمَّا الْجَفْرُ الْأَبْيَضُ فَوَعَاءٌ

۱. منظور از جفر در اینجا، جفر در اصطلاح حدیثی است که تعریف آن گذشت.

۲. نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی به این قول معتقد است. ر.ک: عصای موسی، ص ۳۱.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۱۸.

فِيهِ تَوْرَةُ مُوسَىٰ وَانْجِيلُ عِيسَىٰ وَزَبُورُ دَاوُدَ...^۱

و به درستی که جفر سرخ و سفید نزد ما است... و اما جفر سرخ، ظرفی است که در آن اسلحه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و بیرون نمی آید، مگر قائم ما اهل بیت قیام نماید. اما جفر سفید، ظرفی است که در آن تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داوود است...

کتاب بودن جفر

کسانی نیز که ادعا می کنند جفر، کتاب است؛ نه ظرف برای کتاب، به روایاتی استدلال کرده اند؛ برای مثال «ابن ابی مریم» می گوید که امام باقر علیه السلام به من فرمود:

وَ عِنْدَنَا الْجَفْرُ وَ هُوَ أَدِيمٌ عَكَاطِيٌّ قَدْ كُتِبَ فِيهِ حَتَّىٰ مُلِئَتْ أَكَارِعُهُ فِيهِ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۲

... و جفر نزد ما می باشد و آن پوست دباغی شده ای است که در آن نوشته شده؛ حتی پاچه هایش پر شد و در آن ما کان و ما هو کائن تا روز قیامت است.

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام فرمود:

فَقَالَ نَعَمْ هُمَا إِهَابَانِ إِهَابٌ مَاعِزٍ وَ إِهَابٌ صَانٍ مَمْلُؤَانِ كُتِبَا فِيهِمَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّىٰ أَرُشُ الْخَلْدِشِ.^۳

آری آن دو (جفر سفید و سرخ) دو پوست هستند؛ پوست بز و پوست گوسفند که انباشته از علم اند. در آن دو، هر چیزی نوشته شده است؛ حتی ارش خراش کوچک.

۱. بصائر الدرجات، جزء ۳، صص ۲۱۴ و ۲۱۸؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۸.

۲. بصائر الدرجات، ص ۲۱۸؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۸.

۳. بصائر الدرجات، جزء ۳، ص ۲۱۲. همچنین ر.ک: صص ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، و ۲۱۷.

جمع بین دو دیدگاه

همان‌طور که گفته شد روایات جفر در نگاه اول با هم اختلاف دارند؛ از برخی روایات استفاده می‌شود که جفر، کتاب نیست. بلکه ظرف و محفظه‌ای است که کتاب‌های آسمانی را در آن می‌گذاشتند. ولی براساس بعضی از روایات دیگر جفر، کتاب است. با دقت در این روایات، راه جمع بین آنها چنین به دست می‌آید که جفر، ظرف و محفظه‌ای بوده است که هم روی آن می‌نوشتند و هم ظرفی برای کتاب‌های آسمانی بوده است.

این گفتار درست‌تر به نظر می‌آید؛ زیرا اگر هم معتقد باشیم که جفر، ظرف و محل کتاب است، هیچ منافاتی ندارد که روی آن نیز چیزی نوشته شده باشد. بنابراین اعتراض نویسنده کتاب «عصای موسی» وارد نیست. او می‌نویسد:

جفر، کتاب نبوده است. بلکه جفر ایضاً، محفظه کتاب و جفر احمر، ظرف اسلحه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است. پس اینکه عالم نامبرده گمان کرده است که جفر کتاب بوده است، گمانی باطل می‌باشد که منشأ آن دقت نکردن در اخبار است و عجب است که ایشان برای توضیح معنای جفر به گفته سید میرشریف سنی اعتماد کرده است. ولی به اخبار اهل بیت علیهم‌السلام مراجعه ننموده تا بدانند که جفر، کتاب نبوده است.^۱

خلاصه

جفر و جامعه، از جمله منابع علم امامان علیهم‌السلام است که بخش عظیمی از علوم اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آن نشأت می‌گیرد. آنان در مواقع ضروری و نیاز، به آن دو کتاب رجوع می‌کردند و سؤالات را جواب می‌گفتند و از حوادث و اسرار آینده

۱. عصای موسی، ص ۳۰.

خبر می‌دادند؛ همان‌طور که امام رضا علیه السلام در جواب به درخواست قبول ولایتعهدی مأمون، فرمود: «وَالْجَامِعَةُ وَالْجَفْرُ يَدُلَّانِ عَلَيَّ ضِدَّ ذَلِكَ». این بیان حضرت نشان می‌دهد که ایشان به‌وسیله این دو کتاب، از آینده آگاهی داشته است. در ضمن این دو کتاب، جزء مواریث امامان علیهم السلام است که هم‌اکنون نزد امام عصر علیه السلام است.

۵. مصحف فاطمه علیها السلام

صحیفه فاطمه علیها السلام از جمله منابع عام علم امامان علیهم السلام است که براساس روایات، مجموعه‌ای از اخبار غیبی و وقایع آیندگان است که جبرئیل بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام عرضه کرد و امیرمؤمنان علیه السلام نیز مطالب آن را نگاشت.^۱

مصحف فاطمه علیها السلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. امام خمینی رحمته الله علیه در این‌باره می‌گوید: «صحیفه فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است، از ماست».^۲

معنای لغوی مصحف

در زبان عرب به هر چیزی که در آن می‌نویسند، «صحیفه» و «مصحف» را «الجامع بین الدفتین» گفته‌اند. «علامه فیومی» می‌نویسد:

«الدفّ» الجنب من کل شیء و الجمع «الدفوف» مثل فلس و فلوس و قد یؤنث

بالهاء فیقال «الدفة» و منه «دفنا المصحف» للوجهین من الجانبین.^۳

«الدف» جنب و پهلوی هر چیزی است و جمع آن «دفوف» می‌باشد؛ مثل فلس

۱. کافی، ج ۱، صص ۲۴۱ و ۴۵۸.

۲. وصیت‌نامه سیاسی الهی، ص ۳.

۳. مصباح المنیر، ص ۱۹۷.

و فلوس. گاهی نیز مؤنث استعمال می گردد. پس گفته می شود «الدفة» و از همین قسم است: «دفنا المصحف»؛ یعنی دو جلدی که صفحات را دربر گرفته است.

نویسنده «تاج العروس» نیز می گوید: «صحف، جمع صحیفه» است؛ به معنای ورق و برگ که روی آن می نویسند.^۱

«ابوهلال عسکری» می نویسد: «... و المصحف لایکون الا جماعه اوراق صحفت ای جمع بعضها إلى بعض»^۲؛ «مصحف، مجموعه اوراقی است که روی هم جمع شده است».

معنای اصطلاحی مصحف

«علامه سید مرتضی عسکری» در بحث دقیق و جامعی که در این زمینه دارد، ابتدا «مصحف» را در اصطلاح صحابه، روایات اهل بیت علیهم السلام و از منظر خلفا و حتی از دیدگاه امت های گذشته بررسی می کند و نتیجه می گیرد که واژه مصحف تا زمان عثمان، تنها یک اسم عامی بوده است که به معنای لغوی خود (نوشته ها و کتاب های جلد شده) استعمال می شده است؛ حال چه قرآن باشد، مانند مصحف علی علیه السلام که قرآن است همراه با شأن نزول و تفسیر تمام آیات و چه غیر قرآن باشد؛ مانند مصحف حضرت زهرا علیها السلام که طبق روایات اهل بیت علیهم السلام قرآن دیگری نیست و چیزی از قرآن در آن وجود ندارد. بلکه در آن اخبار و حوادثی است که در آینده به وقوع خواهد پیوست. ولی از زمان عثمان به بعد، بنابر اغراض سیاسی، مصحف را تنها در «قرآن» استعمال کرده اند.^۳

۱. تاج العروس، ج ۶، ص ۱۶۱.

۲. معجم الفروق اللغة، أبي هلال العسکری، ص ۴۴۷.

۳. مصحف در روایات و اخبار، علامه عسکری، صص ۹-۲۸.

سپس ایشان در پایان بحث خود می‌نویسد:

پس از آن، واژه مصحف نامی شد برای قرآن مجرد و جدای از بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و مرور زمان باعث شد تا مسلمانان دوره‌های بعد ندانند که در مصاحف صحابه، نص قرآنی با بیان تفسیری رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه بوده است.^۱

محتوای مصحف فاطمه

روایات فراوانی درباره محتوای مصحف فاطمه وارد شده است. البته این روایات به تفصیل، محتوای مصحف را ذکر نکرده‌اند. بلکه تنها عنوان‌ها یا برخی سخنان را بیان نموده‌اند که از مجموع آنها به دست می‌آید در مصحف فاطمه چه مطالبی وجود دارد و چه مطالبی وجود ندارد. ابتدا به مواردی اشاره می‌کنیم که در مصحف وجود دارد:

الف) مقام عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله

امام صادق علیه السلام فرمود: «... وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ...»^۲؛ «... مصحف فاطمه خبر می‌دهد به او از پدرش (حضرت محمد صلی الله علیه و آله) و مقام او...».

ب) آینده ذریه حضرت زهرا علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: «... وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا...»^۳؛ «... و خبر می‌دهد به او از آنچه برای فرزندان او اتفاق خواهد افتاد...».

۱. مصحف در روایات و اخبار، صص ۹ - ۲۸.

۲. بصائر الدرجات، ص ۲۱۱؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۱.

۳. همان.

ج) حوادثی که رخ خواهد داد

«حماد بن عثمان» می گوید که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «تَطَهَّرُ الزَّانِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ...»؛ «زنادقه در سال ۱۲۸ ظهور می کنند. من این را از مطالعه مصحف فاطمه دریافتم...».

د) نام‌های اوصیا و انبیا

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا وَصِيٍّ وَلَا مَلِكٍ إِلَّا فِي كِتَابِ عِنْدِي...»؛ «هیچ نبی و جانشین او نیست، مگر اینکه نام او در کتابی که نزد من است، وجود دارد».

ه) اسامی پادشاهان و پدران آنها

«فضیل بن سکره» می گوید خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم. ایشان به من فرمود:
يَا فَضِيلُ أَتَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُ أَنْظُرُ فُبَيْلٌ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ كُنْتُ أَنْظُرُ فِي
كِتَابِ فَاطِمَةَ علیها السلام لَيْسَ مِنْ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ إِلَّا وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ وَ
اسْمِ أَبِيهِ...^۳

ای فضیل! می دانی اندکی پیش، من در چه مطالعه می کردم؟ گفتیم: نه. حضرت فرمود: «در مصحف فاطمه علیها السلام. کسی روی زمین به پادشاهی نمی رسد، جز اینکه نام او و پدرش در آن نوشته شده است...».

و) وصیت حضرت زهرا علیها السلام

«... وَ يُخْرِجُوا مُصْحَفَ فَاطِمَةَ علیها السلام فَإِنَّ فِيهِ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ...»؛ «... [اگر راست می گویند]

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۴۰؛ بصائر الدرجات، جزء ۳، ص ۲۱۵.

۲. بصائر الدرجات، جزء ۴، ص ۲۳۰.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۴۲.

۴. همان، ص ۲۴۱.

مصحف فاطمه علیها السلام را بیرون آورند زیرا وصیت فاطمه در آن است...». همچنین براساس روایات اهل بیت علیهم السلام درمی یابیم که مطالب زیر در مصحف فاطمه وجود ندارد:

ز) نبود احکام شرعی در مصحف

بعضی از روایات دلالت دارند که مصحف حضرت زهرا علیها السلام دارای احکام شرعی و حقایق و حیانی نیست. بلکه تنها از آینده خیر می دهد؛ چنان که «حماد بن عثمان» در روایتی از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند:

ثُمَّ قَالَ أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَ لَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ^۱.

به درستی که در مصحف، هیچ حکم حلال و حرامی نیست. ولی در آن، علم به حوادث آینده است.

ح) قرآن و مصحف فاطمه علیها السلام

روایات مربوط به این قسم، با تعبیر مختلف زیر آمده است:

یک - قرآن نبودن مصحف

«محمد بن مسلم» از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: «وَ خَلَّفْتُ فَاطِمَةَ علیها السلام مُصْحَفًا مَا هُوَ قُرْآنٌ...»^۲؛ «... و فاطمه علیها السلام کتابی را به جای گذاشت که قرآن نیست...». «محمد بن عبدالملک» نیز از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند: «وَ عِنْدَنَا مُصْحَفٌ فَاطِمَةَ علیها السلام أَمَا وَ اللَّهُ مَا هُوَ بِالْقُرْآنِ»^۳؛ «... و نزد ما مصحف فاطمه علیها السلام است. ولی به خدا سوگند که قرآن نیست».

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۱۵؛ کافی، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲. بصائر الدرجات، جزء ۳، ص ۲۱۳؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۳.

۳. بصائر الدرجات، جزء ۳، ص ۲۰۸.

دو- نبودن قرآن در مصحف

حسین بن ابی العلاء می گوید که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «... وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ مَا أَرَعُمُ أَنْ فِيهِ قُرْآنًا»؛ «... و مصحف فاطمه علیه السلام گمان نمی کنم که در آن قرآن باشد».

سه - نبودن چیزی از قرآن در آن

امام کاظم علیه السلام فرمود: «قَالَ عِنْدِي مُصْحَفُ فَاطِمَةَ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ»؛ «نزد من مصحف فاطمه است؛ در حالی که چیزی از قرآن در آن نیست».

چهار - نبودن چیزی از کتاب الله در آن

امام صادق علیه السلام فرمود: «مصحف فاطمه ما فيه شيء من كتاب الله...»؛ «چیزی از کتاب الله در مصحف فاطمه نیست...».

پنج - نبودن حرفی از قرآن در آن

«وَ عِنْدَنَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ أَمَا وَاللَّهِ مَا فِيهِ حَرْفٌ مِنَ الْقُرْآنِ...»؛ «مصحف فاطمه نزد ماست. اما سوگند به خدا! حرفی از قرآن در آن نیست...».

شش - نبودن یک حرف از قرآن موجود در آن

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: «... وَاللَّهِ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ»؛ «... سوگند به خدا! یک حرف از قرآن موجود در آن نیست...».

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ بصائر الدرجات، جزء ۳، صص ۲۰۸ و ۲۱۲.

۲. بصائر الدرجات، جزء ۳، ص ۲۱۲.

۳. همان، ص ۲۱۷.

۴. همان، صص ۲۱۶ و ۲۱۹.

۵. همان، ص ۲۱۰.

اشکال

علامه مجلسی در کتاب «بحار الانوار» حدیثی را از ابوبصیر چنین نقل کرده است:

عن محمد بن سلیمان عن أبيه عن أبيه عبد الله عليه السلام أنه تلا هذه الآية ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقِعٍ﴾ - للكافرين بولاية علي - ﴿لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾ ثم قال: هكذا في مصحف فاطمة عليها السلام ...^۱

امام صادق علیه السلام این آیه را چنین خواند: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقِعٍ﴾ - للكافرين بولاية علي - ﴿لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾. آن گاه امام فرمود در مصحف فاطمه، چنین آمده است.

این حدیث با این ادعا که در مصحف فاطمه چیزی از قرآن وجود ندارد، ناسازگار است.

جواب

در این روایت، نام «محمد بن سلیمان دیلمی» وجود دارد که رجال شناسان او را تضعیف نموده‌اند. در نتیجه، حدیث او صحیح نیست. «نجاشی» درباره او می‌گوید:

محمد بن سلیمان بن عبدالله الديلمي ضعيفة جداً لا يعول عليه في شيء.^۲

محمد بن سلیمان بن عبدالله دیلمی ضعیف است و در هیچ مورد نمی‌توان به او اعتماد کرد.

۱. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۷۶.

همچنین ر.ک: شرح الأخبار، القاضي النعمان المغربي، ج ۱، ص ۲۴۱؛ التفسیر الأصفی، الفیض الکاشانی، ج ۲، ص ۱۳۴۹؛ التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج ۵، ص ۲۲۴.

۲. رجال نجاشی، ص ۳۶۵.

«علامه خوینی رحمته الله» نیز می گوید:

محمد بن سلیمان الدیلمی له کتاب یرمی بالغلو ... ضعیف أنه لا یعمل بها تفرد
سلیمان و ابنه محمد، به من الروایة.^۱

محمد بن سلیمان دیلمی صاحب کتابی است. او متهم به غلو است... او ضعیف
است. اگر در روایتی سلیمان و فرزند او فقط باشند، به آن روایت عمل
نمی شود.

اشکال

بعضی از ناآگاهان و مغرضان اهل تسنن می گویند که شیعه به قرآنی دیگر، غیر
از قرآن متداول بین مسلمانان معتقد است. این اتهامات در کتابها، محافل و
سایت های آنها وجود دارد؛ برای مثال در وبلاگ اهل سنت (تحریف قرآن)، چنین
آمده است: «اما آقای کلینی به تحریف قرآن اعتراف دارد. حتی او وجود مصحفی
غیر از قرآنی را که در اختیار مسلمانان است، ثابت کرده است».
همچنین آنان می نویسند:

این گفته آقای خوینی که قرآن ما قطعاً همان قرآنی است که نزد اهل سنت
می باشد، دروغ محض است؛ زیرا معتبرترین کتاب شیعه دوازده امامی، این
مطلب را نفی می کند. آنان مدعی اند که این قرآن را صحابه تحریف کرده اند
و قرآنی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است، نزد علی و فرزندانش می باشد
که «مصحف فاطمه» نام دارد.^۲

همچنین علامه عسکری در کتاب «معالم المدرستین» در این باره از قول بعضی

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۲۷.

۲. وبلاگ اهل سنت (تحریف قرآن) www.irlearn.com

از اهل سنت می نویسد:

وأقام بعض الكتاب أيضاً ضجة مفتعلة اخرى على اصحاب مدرسة اهل البيت وقالوا بأن لهم قرآنا آخر اسمه «مصحف فاطمة عليها السلام» وذلك لان كتاب فاطمة سمي بالمصحف والقرآن ايضاً سمي من قبل بعض المسلمين بالمصحف.^۱

برخی از نویسندگان اهل سنت نهمت دیگری را به پیروان مکتب اهل بیت متوجه ساخته اند و می گویند: آنان قرآن دیگری به نام مصحف فاطمه دارند؛ زیرا نام کتاب فاطمه، مصحف است و برخی از مسلمانان نیز در آغاز به قرآن مصحف می گفتند.

جواب

اشکال کننده، برای اشکال خود هیچ دلیلی را ذکر نمی نماید. به یقین هیچ یک از شیعیان، مصحف فاطمه را قرآن دیگری نمی داند. اگر اشکال کننده به کتاب های شیعه یا حتی به عامه مردم رجوع می نمود، چنین اعتراضی نمی کرد و می دانست که اتهام بی اساسی را مطرح کرده است. البته باید توجه داشت که این اشکالات، اتهام جدیدی نیست. بلکه در عهد بنی امیه و بنی عباس نیز وجود داشته است و در زمان ما، وارثان آنها همان حرف ها را بازگو می کنند.

بسیار روشن است که امامان معصوم در آن عصر، بارها این اتهامات را رد کرده اند و به مناسبت های مختلف و عبارات متفاوت فرموده اند: «مصحف فاطمه عليها السلام قرآن نیست».^۲

در ضمن، واژه «مصحف» در لغت عرب، به هر چیزی که از برگ های نوشته

۱. معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۸.

۲. بصائر الدرجات، جزء ۳، صص ۲۰۸، ۲۱۲ و ۲۱۳؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۳.

شده و میان دو جلد تشکیل شده باشد، گفته می‌شود و اختصاص به قرآن ندارد. از این رو معترضان بین معنای لغوی و اصطلاحی متداول خلط نموده‌اند. گفتنی است واژه مصحف در قرآن نیامده و حتی در حدیث نبوی نیز از نام‌های قرآن شمرده نشده است. علامه عسکری در این باره می‌فرماید: «أن لفظ المصحف لم يرد في القرآن ولا في حديث النبي الشريف»^۱؛ «لفظ مصحف نه در قرآن و نه در حدیث شریف نبوی آمده است».

جلال‌الدین سیوطی از علمای اهل تسنن نیز برای قرآن بیش از پنجاه نام در قرآن نقل می‌کند که میان آنها، کلمه «مصحف» دیده نمی‌شود.^۲ در قرآن کریم، یکی از اسماء قرآن «الکتاب»^۳ شمرده شده است. از سویی نیز سیبویه یکی از علمای نحوی اهل تسنن اثری دارد به نام «الکتاب»؛ با اینکه آیات متعددی، قرآن را به این اسم خوانده است، نه کسی به او اعتراض کرده و نه کتاب او را قرآنی دیگر دانسته است. راستی اگر این کتاب برای امامیه بود، آیا بعضی از فرق اهل سنت، مجوز دیگری برای کفر آنها نمی‌تراشیدند؟!

محل نگهداری مصحف فاطمه علیها السلام

مصحف فاطمه علیها السلام میراثی ارزشمند است که نزد امامان معصوم علیهم السلام دست به دست گشته است. ابوبصیر بعد از نقل حدیثی از امام باقر علیه السلام در این باره می‌گوید: «به آن حضرت گفتم که مصحف فاطمه علیها السلام بعد از شهادت آن حضرت نزد چه

۱. معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۹.

۲. الانتقان فی علوم القرآن، ج ۱، صص ۱۴۳-۱۴۷.

۳. «الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين» (بقره: ۲). «أفتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعض» (بقره: ۸۵). «يتلوا عليهم آياتك ويعلمهم الكتاب والحكمة ويركيبهم» (بقره: ۱۲۹). «يتلوا عليكم آياتنا ويركيبكم ويعلمكم الكتاب والحكمة» (بقره: ۱۵۱).

کسی است؟ امام باقر علیه السلام فرمود:

دفعته إلى أمير المؤمنين فلما مضى صار إلى الحسن ثم إلى الحسين ثم عند أهله حتى يدفعوه إلى صاحب هذا الامر...^۱

آن را به امیر مؤمنان علیه السلام داد. وقتی آن حضرت شهید شد، رسید به دست حسن. سپس رسید به دست حسین. سپس نزد اهل آن است تا بدهد به صاحب این امر (امر امامت) [یعنی حضرت مهدی علیه السلام].

همچنین صحیفه حضرت زهرا علیه السلام جزء نشانه‌های امامت نزد ائمه علیهم السلام می‌باشد؛ چنان که امام رضا علیه السلام در این باره فرمود: «... لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ... وَ يَكُونُ عِنْدَهُ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ...»^۲؛ «... برای امام علیه السلام نشانه‌هایی است... و نزد او مصحف حضرت فاطمه علیه السلام است...».

امامان معصوم در مواردی به صحیفه حضرت فاطمه استشهاد نموده و به وسیله آن علیه کج‌اندیشان و منحرفان از مسیر امامت احتجاج کرده و حقانیت خود و دروغ‌گوئیان را آشکار ساخته‌اند. در این زمینه، احادیث بسیاری است که در اینجا تنها به چند روایت بسنده می‌کنیم:

سلیمان بن خالد می‌گوید که امام صادق علیه السلام فرمود: «وَلْيُخْرِجُوا مُصْحَفَ فَاطِمَةَ علیه السلام فَإِنَّ فِيهِ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ...»^۳؛ «اگر راست می‌گویند [مصحف فاطمه علیه السلام را بیرون آورند؛ زیرا وصیت فاطمه در آن است...».

حماد بن عثمان می‌گوید که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «تَظْهَرُ الزَّانِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَ دَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ...»^۴؛ «زنادقه در سال ۱۲۸ ظهور

۱. دلائل الامامة، طبری، ص ۲۸؛ مسند حضرت زهرا، عزیز الله عطاردی، ص ۲۹۲.

۲. خصال، ص ۵۲۷.

۳. بصائر الدرجات، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۴. کافی، ج ۱، ص ۲۴۰؛ بصائر الدرجات، ص ۲۱۵.

می‌کنند. من این را از مطالعه مصحف فاطمه دریافتیم...».

صاحب کتاب «الذریعه» درباره مصحف حضرت زهرا علیها السلام می‌نویسد:

مصحف فاطمه علیها السلام من ودایع الإمامة عند مولینا و إمامنا صاحب الزمان علیه السلام كما روي في عدة احاديث من طرق الأئمة علیهم السلام ...^۱

مصحف فاطمه علیها السلام از ودایع امامت است که نزد مولا و امام ما صاحب الزمان علیه السلام است؛ همان‌طور که تعدادی روایت از ائمه علیهم السلام در این باره نقل شده است.

۶. مُحَدَّثٌ بُوْدُن

یکی از منابع عام علوم ائمه علیهم السلام «محدث» بودن آنهاست؛ یعنی امامان شیعه، بخشی از علم خود را از راه «تحديث» که توسط فرشتگان الهی صورت می‌گیرد، به دست می‌آورند. البته این صفت منحصر به آنها و مخصوص به منصب امامت نیست. بلکه دختر پیامبر اسلام، حضرت فاطمه علیها السلام نیز دارای این صفت بوده است. در اینجا ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی محدث را بیان می‌کنیم:

معنای لغوی مُحَدَّثٌ

«ابن قتیبه دینوری» می‌نویسد:

[يكون المحدثون] قوماً يصيبون إذا ظنوا و إذا حدثوا يقال رجل محدث و إنما قيل له ذلك لأنه يصيب رأيه و يصدق ظنه إذا توهم...^۲

محدثان گروهی‌اند که اگر درباره چیزی گمان و احتمال بدهند، راست و درست گفته‌اند و گمان آنها مطابق با واقع خواهد بود... .

۱. الذریعة، ج ۲۱، ص ۱۲۶.

۲. غریب الحدیث، ج ۱، ص ۹۷.

او در ادامه می گوید: «إن المحدث هو الذي تنطق الملائكة على لسانه»^۱؛ «همانا محدث کسی است که فرشتگان بر زبان او سخن گویند». صاحب «صحاح اللغة» می نویسد: «ويقال للرجل الصادق الظن محدثاً»^۲؛ «محدث به کسی گفته می شود که گمان و حس او راست و درست باشد».

معنای اصطلاحی مُحَدَّث

محدث در اصطلاح به معانی زیر آمده است:

کسی است که فرشته با او سخن بگوید؛ بدون اینکه پیامبر باشد یا فرشته را ببیند یا کسی است که در او دانشی به طریق الهام و مکاشفه ایجاد گردد یا در قلب او حقایقی پدید آید که از دیگران مخفی است.^۳

امکان تحدیث در غیر انبیا

مضمون بعضی از آیات و روایات می رساند که فرشتگان با غیر پیامبران نیز ارتباط داشته و مسائل غیبی را برای آنها بازگو کرده اند که در اینجا به چند نمونه اشاره می کنیم:

سخن گفتن فرشتگان با حضرت مریم علیها السلام

خداوند در چند آیه از قرآن به این مسئله اشاره دارد که فرشتگان با حضرت مریم علیها السلام سخن گفته اند؛ برای مثال خداوند می فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ
الْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران: ۴۲)

۱. غریب الحدیث، ج ۱، ص ۹۸.

۲. الصحاح اللغة، ج ۱، ص ۲۷۹؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۱۳۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ الغدیر، ج ۵، ص ۴۲.

و [به یاد آورید] هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری بخشیده است».

یا در آیه‌ای دیگر خداوند می‌فرماید:

﴿يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ (آل عمران: ۴۳)

ای مریم! [به شکرانه این نعمت] برای پروردگار خضوع کن و سجده به جا آور و با رکوع کنندگان، رکوع کن.

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾ (آل عمران: ۴۵)

[به یاد آورید] هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از سوی خود بشارت می‌دهد که نامش مسیح، عیسی پسر مریم است و از مقربان [الهی] خواهد بود».

سخن گفتن فرشته با ساره، همسر حضرت ابراهیم

خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاَهَا بِإِسْحَقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَقَ يَعْقُوبَ﴾

(هود: ۷۱)

همسرش ایستاده بود، [از خوشحالی] خندید. پس او را به اسحاق و بعد از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم.

سخن گفتن فرشته با دختر پیامبر صلی الله علیه و آله

روایات متعددی محدث بودن فاطمه زهرا علیها السلام را بیان کرده‌اند؛ از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام است که حضرت فرمود: «فاطمه دختر رسول خدا محدثه

بود؛ زیرا فرشتگان از آسمان فرو می آمدند و با او سخن می گفتند؛ همچنان که با مریم بنت عمران سخن می گفتند.^۱

همچنین در زیارت آن حضرت آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا التَّقِيَّةُ النَّقِيَّةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْمُحَدَّثَةُ الْعَلِيمَةُ»^۲؛ «درود بر تو ای پرهیز کار پاک! درود بر تو ای همراز فرشته و دانا!».

سخن گفتن فرشتگان با ائمه اطهار علیهم السلام

روایات فراوانی در این زمینه است که به چند نمونه بسنده می کنیم:
امام باقر علیه السلام فرمود: «أَنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَدَّثُونَ»^۳؛ «به درستی که اوصیای محمد صلی الله علیه و آله محدث اند و مطالب را به آنها می فهمانند». همین حدیث با اختلاف کمی در کتاب «بصائر» از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است: «أَنَّ أَوْصِيَاءَ عَلِيٍّ مُحَدَّثُونَ»^۴؛ «به درستی که اوصیای علی علیه السلام محدث اند و مطالب را به آنها می فهمانند». در روایتی چنین می خوانیم که محمد بن اسماعیل می گوید شنیدم ابوالحسن علیه السلام می فرمود: «الْأئِمَّةُ عَلَمَاءُ صَادِقُونَ مُفَهَّمُونَ مُحَدَّثُونَ»^۵؛ «ائمه، دانشمندان، راستگویان، فهمیدگان و محدثان اند».

«محمد بن عمران» نیز می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «نَحْنُ أَتْنَا عَشْرَ مُحَدَّثَاتٍ...»^۶؛ «ما دوازده نفر محدث هستیم...».

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۶؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۸. دلائل الامامة، ص ۲۸.

۲. إقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۶۵؛ المزار، الشهيد الاول، ص ۲۲.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۷۰.

۴. بصائر الدرجات، جزء ۷، ص ۴۲۱.

۵. کافی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ امالی، الطوسی، ص ۲۴۵.

۶. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۱۹.

مُحَدَّث بُوْدنِ غَیْرِ نَبِیِّ از نگاه اهل سنت

تمام مسلمانان اتفاق دارند که در امت اسلام همانند امت‌های گذشته، افرادی محدث بوده‌اند؛ تنها اختلاف، در مصادیق آنهاست که شیعه، علی و فرزندان آن حضرت را که امامان بعد از اویند، محدث می‌دانند و اهل سنت، «عمر بن خطاب» و امثال او را محدث می‌دانند که در این قسمت نصوص اهل سنت را بیان می‌کنیم:

مُحَدَّث بُوْدنِ عَمْرٍ

در کتاب‌های متعددی از اهل سنت بیان شده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «عمر بن خطاب، محدث امت من است». «بخاری» در صحیح خود به نقل از «ابوهریره» چنین می‌گوید:

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَدْ كَانَ فِيمَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ مُحَدِّثُونَ فَإِنْ يَكُ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ.

رَأَدَ زَكَرِيَاءُ بْنُ أَبِي زَائِدَةَ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَدْ كَانَ فِي مَن كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجَالٌ يَكَلِّمُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ فَإِنْ يَكُنْ مِنْ أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعُمَرُ.^۱

بی شک، میان امت‌های گذشته مانند بنی اسرائیل که پیش از شما زندگی می‌کردند، مردانی بودند که با آنها سخن گفته می‌شد؛ بدون اینکه پیامبر باشند. پس اگر میان امت من، کسی از آنها وجود داشته باشد، او عمر بن خطاب است.

«ابن حجر عسقلانی» در کتاب «فتح الباری» که یکی از شرح‌های صحیح

۱. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۰۰؛ فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۵۲؛ غریب الحدیث، ابن قتیبه الدینوری، ج ۱، ص ۹۷؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۱۳۴.

بخاری است، در توضیح این حدیث می گوید:

وَقَوْلُهُ «وَإِنْ يَكُ فِي أُمَّتِي» قِيلَ لَمْ يُورِدْ هَذَا الْقَوْلَ مَوْرِدَ التَّرْدِيدِ فَإِنَّ أُمَّتَهُ أَفْضَلُ الْأُمَّمِ وَإِذَا نَبَتْ أَنَّ ذَلِكَ وَجِدَ فِي غَيْرِهِمْ فَإِنَّكَانَ وَجُودُهُ فِيهِمْ أَوْلَى وَإِنَّمَا أُوْرِدَهُ مَوْرِدَ التَّأْكِيدِ كَمَا يَقُولُ الرَّجُلُ: إِنْ يَكُنْ لِي صَدِيقٌ فَإِنَّهُ فَلَانٌ يُرِيدُ إِخْتِصَاصَهُ بِكِمَالِ الصَّدَاقَةِ لَا نَفِي الْأَصْدِقَاءِ.^۱

اینکه رسول خدا ﷺ فرموده است: «اگر میان امتم کسی از آنها باشد»، این کلام و شرط را از روی تردید نگفته است. بلکه حضرت برای تأکید فرموده است؛ چنان که وقتی می گوید: «اگر دوستی برایم باشد، او فلانی است»، منظور این نیست که او هیچ دوستی ندارد. بلکه اختصاص دادن کمال صداقت به او می باشد. هنگامی که ثابت شد چنین حقیقتی میان غیر امت اسلام وجود داشته است، بودنش در امت برتر، سزاوارتر خواهد بود.

همچنین در جای دیگر از کتاب صحیح بخاری چنین آمده است:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ إِنَّهُ قَدْ كَانَ فِيهَا مَضَى قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَّمِ مُحَدِّثُونَ وَإِنَّهُ إِنْ كَانَ فِي أُمَّتِي هَذِهِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ.^۲

همانا میان امت های گذشته کسانی بودند که با آنها صحبت می شد. پس اگر میان امت من کسی از آنها وجود داشته باشد، او عمر بن خطاب است.

مُؤَافَقَاتِ عُمَرَ

در کتاب های تاریخی و حدیثی اهل سنت، فضایی برای خلیفه دوم به نام «موافقات عمر» بیان شده است؛ یعنی در مسائل زیادی، عمر پیشنهادهایی را به

۱. فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۶۲.

۲. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۴۹، همانند این حدیث در کتاب صحیح مسلم نیز آمده است: صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۵، ص ۱۶۶.

خداوند یا رسول خدا صلی الله علیه و آله می داد؛ به طوری که پیشنهاد او قبول می شد؛ برای مثال «عبدالله بن عمر» می گوید:

ما قال الناس في شيء و قال فيه عمر إلا جاء القرآن بنحو ما يقول عمر.^۱

هیچ پیش آمدی رخ نمی داد که مردم در آن نظری داشته باشند و عمر نظری مخالف داشته باشد؛ جز اینکه مطابق نظر او آیه نازل می شد.

بعضی از علمای اهل سنت، موافقات عمر را بالغ بر بیست مورد دانسته اند^۲ که در اینجا به چند مورد اشاره می کنیم:

موافقت خدا با عمر بن خطاب

در کتاب های اهل سنت نقل شده است که خلیفه دوم گفت:

در سه مورد خدا با من موافقت کرد:

۱. گفتم ای رسول خدا! ای کاش مقام ابراهیم را برای خود، مصلی قرار

می دادیم. فوراً این آیه نازل شد: ﴿وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾

۲. گفتم ای رسول خدا! افراد خوب و بد بر زنان شما وارد می شوند؛ چه خوب

است که به آنها دستور دهی که خود را بپوشانند. پس از چندی، آیه حجاب

نازل شد.

۳. زنان حضرت به او اظهار غیرت کردند. گفتم که امید است خدایم

چنانچه طلاقتان بدهد، زن های بهتر از شما نصیبش فرماید. آن گاه همین آیه

نازل شد.^۳

۱. تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، ص ۱۴۲.

۲. همان.

۳. صحیح البخاری، کتاب الصلاة، باب ما جاء فی القبلة، ج ۴۰۲؛ صحیح المسلم، ج ۱۵، ص ۱۶۶؛ تاریخ الخلفاء،

جلال الدین سیوطی، فصل فی موافقات عمر، ص ۱۴۳؛ الغدیر، ج ۵، ص ۴۲.

داستان «یا ساریة الجبل»

«قرطبی» مفسر اهل سنت در تفسیر خود، قصه «ای ساریه! کوه کوه!» را چنین نقل کرده است:

عمر بن خطاب در سال سیزدهم به «ساریة بن زنیم بن عبدالله» دستور داد با لشکری به سوی فارس برود. عمر در حالی که روز جمعه‌ای مشغول سخنرانی بود، از خاطرش گذشت که لشکر او در سرزمینی با دشمن روبه‌رو شده و در حال شکست خوردن است و نزدیکی آنها کوهی قرار دارد. عمر در حال سخنرانی گفت: «ای ساریه! کوه کوه!».

عمر صدایش را بلند کرد و خدا نیز آن را به گوش ساریه رساند و او با لشکرش به کوه پناه برد و از یک سو با دشمن جنگ کردند و پیروز شدند.^۱

البته اهل سنت غیر از عمر بن خطاب، افراد دیگری را جزء محدثان دانسته و برای هر کدام داستان‌ها و حکایت‌هایی آورده‌اند؛ از جمله «عمران بن حصین خزاعی»^۲، «ابوعثمان مغربی»^۳ و «ابی یحیی ناقد»^۴.

نقد و بررسی

اولاً، «ابو هریره الدوسی الیمانی» که ناقل این حدیث است و اهل سنت او را

۱. الجامع لاحکام القرآن، القرطبی، ج ۱۲، ص ۷۹؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۴۷؛ شرح العقائد النسفیة، محمد عمر نسفی، ص ۱۰۶.

۲. الاصابة، ج ۳، ص ۲۶.

۳. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۱۳.

۴. همان، ص ۴۶۲.

جزء علما و فقهای بزرگ و از اصحاب خاص پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند^۱، مورد جرح بعضی دیگر از علمای اهل سنت واقع شده است. او یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است که درباره اسم او و اسم پدرش بین علمای رجال اختلاف است^۲ و با اینکه کمترین همنشینی با آن حضرت را داشته، بیشتر از همه صحابه از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل کرده است^۳.

وی از حوادثی نقل می‌کند که خود در آن حضور نداشته است و زمانی که سند آن را از او می‌خواهند، اعتراف می‌کند که آن را از دیگری (فضل بن عباس، کعب الاحبار یهودی و...) شنیده است یا می‌گفته از کیسه ابوهریره است^۴. به همین علت، ابوهریره به «کذاب» و «مدلس»^۵ شهرت یافت و نخستین کسی است که در اسلام به دروغگویی متهم شده است و کسانی همانند امیر مؤمنان علی علیه السلام،

۱. «أبوهريرة الدوسي البجلي الحافظ الفقيه صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم عبد الرحمان بن صخر على الأشهر كان اسمه في الجاهلية عبد شمس...». تذكرة الحفاظ، الذهبي، ج ۱، ص ۳۲.
 ۲. تهذيب الكمال، المزني، ج ۳۴، ص ۳۶۶.
 ۳. «... وحديث أبي هريرة خمسة آلاف مسند و ثلثائة مسند وأربع و سبعين مسندا». ابى محمد على بن احمد (المعروف بابن حزم الظاهري). الفصل في الملل و الأهواء والنحل، ج ۳، ص ۶۱.
 ۴. «... فَقَالُوا يَا أَبَا هُرَيْرَةَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ لَا هَذَا مِنْ كَيْسِ أَبِي هُرَيْرَةَ» صحيح البخاري، ج ۶، ص ۱۸۹.
 ۵. درباره او گفته‌اند که او گفتار کعب را به جای حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را به جای گفتار کعب به مردم معرفی می‌کرد. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۷، ص ۳۵۹؛ سیر أعلام النبلاء، الذهبي، ج ۲، ص ۲۰۶؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۱۷.
 ۶. حضرت درباره او فرمود: «ألا إن أكذب الناس [أكذب الأحياء] على رسول الله صلی الله علیه و آله أبو هريرة الدوسي»؛ «آگاه باشید که دروغگوترین مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوهریره است». شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۸؛ شیخ المضيره أبو هريره، محمود أبوریه، ص ۱۳۵؛ ابو هريره، السيد شرف‌الدین، ص ۱۶۰.
- همچنین نقل شده است که ابوهریره پیوسته می‌گفت: «دوستم به من گفت. دوستم را دیدم و دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود». پس آن مطلب به گوش امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید. آن گاه حضرت فرمود: «ای اباهریره! چه وقت و چه هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست تو بوده است؟». تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه، ص ۲۸.

عمر^۱، عثمان^۲، عایشه و ام سلمه^۳، حرف او را رد کرده‌اند. ابوحنیفه نیز مخالفت با او را جایز می‌داند^۴ و به همین علت است که او نزد بعضی از علمای اهل سنت، ناخالص و روایاتش ناپسند شمرده شده است.^۵

۱. درباره رفتار عمر با ابوهیره چنین آمده است: «ضربه [ابی هریره] عمر وقال قد أكثرت من الرواية وأحربك أن تكون كاذبا على رسول الله...»؛ «عمر او را زد و به او گفت: در نقل روایت از پیامبر ﷺ زیاده‌روی کردی ای ابوهیره و شایسته است که نسبت به رسول خدا ﷺ دروغگو شناخته شوی...». شیخ المصیره ابو هریره، الشیخ محمود ابوریه، ص ۱۴۸؛ أضواء علی السنه المحمدیه، محمود ابوریه، ص ۲۰۱. همچنین عمر، او را دزد و دشمن خدا و قرآن دانسته و گفته است: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ لِي عُمَرُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّ كِتَابِهِ أَسْرَقْتَ مَالَ اللَّهِ؟». الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۳۳۵؛ العقد الغرید، ج ۱، ص ۱۳؛ کتاب جُمَل من أنساب الأشراف، البَلَدْرِي، ج ۱۰، ص ۳۷۳.
۲. همچنین نقل شده است: «عن السائب بن يزيد قال سمعت عمر بن الخطاب يقول لأبي هريرة لتترك الحديث عن رسول الله ﷺ أو لألحقنك بأرض دوس»؛ «از عمر بن خطاب شنیدم به ابوهیره می‌گفت: روایت حدیث از رسول خدا ﷺ را ترک می‌کنی یا تو را به سرزمین دوس تبعید کنم». تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۰، ص ۱۷۲؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۰؛ الإصابه، ج ۱، ص ۶۹؛ شیخ المصیره ابوهیره، الشیخ محمود ابوریه، ص ۱۰۳. «عثمان نیز به او گفت: زیاده‌روی کردی. دست برمی‌داری یا تو را به سرزمین دوس تبعید کنم». شیخ المصیره ابوهیره، ص ۱۰۳.
۳. زنان پیامبر (ام سلمه و عایشه) او را در گفته‌اش از رسول خدا ﷺ که «من أصبح جنباً أفطر ذلك اليوم»؛ «هر کس جنب بیدار شود، آن روز را افطار کند»، تکذیب می‌نمایند. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۱۳؛ الموطأ، مالک بن انس، ج ۱، ص ۲۹۰؛ سنن الكبرى، البيهقي، ج ۴، ص ۲۱۴؛ اختلاف الحديث، الامام الشافعي، ص ۵۲۹.
۴. نعمان بن ثابت، معروف به ابوحنیفه، درباره ابوهیره می‌گوید: «...أقلد جميع الصحابة ولا أستحيز خلافتهم برأبي إلا ثلاثة نفر (أنس بن مالك وأبو هريرة وسمره) فقليل له في ذلك فقال أما أنس فاختلف في آخر عمره وكان يستفتي فيفتي من عقله وأنا لا أقلد عقله وأما أبو هريرة فكان يروى كل ما سمع من غير أن يتأمل في المعنى ومن غير أن يعرف الناسخ من المنسوخ»؛ «...از همه صحابه تقلید می‌کنم و مخالفت با نظرشان را روا نمی‌دانم؛ مگر سه نفر (انس بن مالک، ابوهیره و سمره) اعلت این امر را از او سؤال کردند. پاسخ داد انس در آخر عمرش تعادل فکری خود را از دست داد و هرگاه چیزی از او پرسیده می‌شد با عقلش پاسخ می‌داد و من عقل او را تقلید نمی‌کنم. اما ابوهیره هر آنچه را می‌شنید، بدون تأمل در معنا و بدون آنکه ناسخ و منسوخ را بداند، روایت می‌کرد. شیخ المصیره ابوهیره، ص ۱۴۶.
۵. ابن ابی الحدید معتزلی از استاد خود ابوجعفر اسکافی نقل می‌کند: «قال أبو جعفر: أبو هريرة مدخول عند شيوخنا غير مرضى الرواية...»؛ «ابوهیره نزد استادان و بزرگان ما ناخالص و روایات او ناپسند است...». شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۷.

ثانیاً، این روایت نمی‌تواند محدث بودن خلیفه دوم را ثابت کند؛ زیرا آگاهی نداشتن عمر از احکام و دستورهای اسلامی با این صفت همخوانی ندارد. در کتب اهل سنت روایات متعددی وجود دارد که عمر هنگام مشکلات، از دیگران به‌ویژه از علی علیه السلام کمک می‌گرفت و می‌گفت اگر علی علیه السلام نبود، عمر هلاک می‌شد. یا می‌گفت: «کل الناس اقله من عمر».^۱ درحالی‌که محدث کسی است که با عالم بالا در ارتباط است و فرشتگان او را هنگام مشکلات کمک می‌نمایند.^۲

ثالثاً، علامه امینی رحمته الله پس از نقل بعضی از موافقات عمر می‌گوید:

اگر این گونه مطالب (موافقت خدا با عمر)، از قبیل الهام باشد پس باید فاتحه اسلام را خواند. آنان چقدر از شناخت حقیقت مناقب جاهل‌اند که حوادث زنده‌ای چون حادثه فوق را جزء فضایل می‌شمارند؛ در صورتی که اگر خوب تعقل می‌کردند، باید این گونه گفتار را از عمر نپذیرند و آن را نادرست بدانند؛ زیرا این گفته، مقام پیامبر صلی الله علیه و آله را پایین می‌آورد و منقصتی برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به‌شمار می‌رود.^۳

۷. القای روح القدس

یکی دیگر از منابع علم امامان علیهم السلام، القای روح القدس است. اینکه روح القدس چیست؟ میان مفسران اختلاف است. از روایات استفاده می‌گردد که روح القدس نیروی غیبی است که با همه پیامبران و معصومان علیهم السلام همراه بوده است و در موارد

۱. الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۳۳؛ تفسیر الکوسی، ج ۴، ص ۲۴۵؛ تفسیر الرازی، ج ۱۰، ص ۱۳؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ج ۱۶، ص ۵۳۸.

۲. الغدیر، ج ۳، صص ۹۷ و ۹۸ و ج ۶، صص ۴۶۲ و ۴۶۳. همچنین ر.ک: نوادر الاثر فی علم عمر، الغدیر، ج ۶، صص ۱۲۰-۴۶۹.

۳. الغدیر، ج ۵، ص ۴۲.

مختلفی امدادهای الهی را به آنها منتقل ساخته است و حضرت عیسی علیه السلام با همان نیروی غیبی مردگان را به اذن خدا زنده می‌نموده است. حتی در مواردی نیز در غیر معصوم وجود داشته است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

حسان بن ثابت^۱

حسان بن ثابت از شاعران رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که با زبان خود از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع می‌کرد و آن حضرت به مناسبت‌های مختلف او را ستایش کرده و درباره او چنین فرموده است: «اللهم أید حسان بروح القدس كما نافع عن نبیه»؛ «خداوند! حسان را با روح القدس تقویت کن؛ آن گونه که از پیامبرش دفاع کرد».

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: «لَنْ يَزَالَ مَعَكَ رُوحُ الْقُدُسِ مَا ذَبَبْتَ عَنَّا»؛ «همواره روح القدس با تو خواهد بود؛ مادامی که از ما دفاع می‌کنی». در بیان دیگری چنین فرمود: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ مَعَ حَسَانَ مَا نَافِعَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ»؛ «به درستی که روح القدس با حسان است؛ تا زمانی که از رسول خدا حمایت کنند».

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله به حسان فرمود: «أَهْجَهُمْ أَوْ هَاجَهُمْ وَ رُوحُ الْقُدُسِ مَعَكَ»؛ «دشنام‌دهندگان آنها را هجو کن؛ به درستی که روح القدس با توست». این حدیث در بعضی از کتاب‌های معتبر اهل سنت چنین آمده است: «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِحَسَانَ أَهْجُهُمْ أَوْ هَاجَهُمْ وَجِبْرِيلُ مَعَكَ».^۲

۱. «او شاعر رسول خدا و از مخضرمین بود که جاهلیت و اسلام هر دو را درک کرد و آن هنگام که پیغمبر صلی الله علیه و آله به

مدینه هجرت فرمود، حسان شصت ساله بود». الاصابة فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۲۶.

۲. درالمنثور، ج ۱، ص ۷۸.

۳. کافی، ج ۸، ص ۱۰۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۴۱؛ الغدير، ج ۳، ص ۱۵۹.

۴. وضوء النبی، علی شهرستانی، ص ۱۱.

۵. نور الثقلین، ج ۴، ص ۷۱.

۶. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۸۰ و ج ۵، ص ۵۱ و ج ۷، ص ۱۰۹؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۶۳؛ المستدرک علی

الصحيحین، ج ۳، ص ۴۸۹.

کمیت بن زید اسدی^۱

عَنِ الْكُمَيْتِ بْنِ زَيْدِ الْأَسَدِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ وَاللَّهِ يَا كُمَيْتُ لَوْ كَانَ عِنْدَنَا مَالٌ لَأَعْطَيْنَاكَ مِنْهُ وَ لَكِنَّ لَكَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِحَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ لَنْ يَزَالَ مَعَكَ رُوحُ الْقُدْسِ مَا ذَبَبْتَ عَنَّا.^۲

کمیت بن اسدی می گوید بر امام باقر علیه السلام وارد شدم. آن حضرت فرمود: به خدا سوگند ای کمیت! اگر چیزی داشتیم به تو می‌دادم. ولی همان حرفی که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق حسان بن ثابت فرمود، در حق شما نیز صادق است که تا زمانی که از ما دفاع کنی، روح القدس همراه توست.

دعبل خزاعی^۳

هنگامی که دعبل خزاعی بعضی از قصیده معروف خود را در خدمت امام رضا علیه السلام خواند، آن حضرت گریه شدیدی کرد و سپس فرمود: «يَا خُزَاعِيُّ نَطَقَ رُوحُ الْقُدْسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَدْيِنِ الْبَيْتَيْنِ»^۴؛ «ای خزاعی! روح القدس در این دو بیت با زبان تو سخن گفت».

اهل بیت علیهم السلام نیز به سبب داشتن ملکه عصمت در بالاترین مرتبه از این نیروی غیبی برخوردار بودند؛ به طوری که از آن در هدایت مردم کمک می‌گرفتند؛

۱. «نام شاعری است از عرب] و از اصحاب صادقین علیهم السلام و از هواخواهان بنی هاشم بوده و آنان را بسیار مدح کرده

است». معجم الرجال، ج ۷، ص ۱۴۲ و ج ۱۴، ص ۱۲۵.

۲. کافی، ج ۸، ص ۱۰۳؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۹۵.

۳. او از شیعیان عالی قدر و مداح علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده، قصیده معروف او که با مطلع «مدارس آیات خلت من تلاوة» آغاز می‌شود، از بهترین مدياحی است که درباره اهل بیت سروده شده است». معجم الرجال، ج ۷، ص ۱۴۲.

۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۷؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۵۰؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۱۰؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۱۸؛ الغدير، ج ۲، ص ۲۵۵.

چنان‌که روایات بسیاری به این مسئله اشاره کرده است؛ برای مثال از امام صادق علیه السلام پرسیدند که اگر مسئله‌ای از شما پرسیدند و شما پاسخ آن را ندانستید، چه می‌کنید؟ امام فرمود: «روح القدس جواب آن را به ما القا می‌کند».^۱ همچنین امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه **﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾**^۲ فرمود:

آنها پیشگامان، رسولان الهی علیهم السلام و بندگان خاص خدایند که خداوند در آنها پنج روح قرار داده که یکی از آنها روح القدس است که به وسیله آن، مطالب را درک می‌کنند.^۳

برخی روایات، ارواح پنجگانه را که در بندگان خاص الهی است، چنین وصف می‌کند.

برای آن چهار روح، ممکن است حادثه و اشکالی پیش آید. ولی روح القدس از این امر مستثنا می‌باشد. خواب، غفلت و کارهای بیهوده و باطل از او صادر نمی‌شود و با روح القدس، معارف و حقایق شناخته می‌شوند.^۴

همچنین از امام صادق علیه السلام معنای آیه **﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا...﴾**^۵ را پرسیدند. امام فرمود:

روح، آفریده‌ای است که به خدا قسم از جبرئیل و میکائیل بزرگ‌تر است. او همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و به او از عوالم مختلف خبر می‌داده و او را تأیید و تصدیق می‌کرده است. اکنون همان روح، با ائمه اطهار است و به آنها خبر

۱. بصائر الدرجات، جزء ۹، صص ۵۸۷ - ۵۹۰.

۲. واقعه: ۱۰ و ۱۱.

۳. بصائر الدرجات، جزء ۹، صص ۵۸۱ - ۵۸۶؛ کافی، ج ۱، ص ۲۷۱.

۴. کافی، ج ۱، صص ۲۷۱ و ۲۷۲ و ج ۲، ص ۲۸۱؛ بصائر الدرجات، جزء ۹، صص ۵۸۱ - ۵۸۶.

۵. شوری: ۵۲.

می دهد و آنها را تأیید و تصدیق می کند. روح القدس نه می خوابد، نه غافل می شود و نه سرگرم می شود و نه اشتباه می کند. امامان به وسیله روح القدس، شرق و غرب زمین و خشکی و دریاها را می بینند و از همه چیز، از عرش تا زیر زمین، باخبر می شوند.^۱

۸. نور الهی

از جمله منابع علم امام علیهم السلام بهره‌مندی از نور الهی است؛ چنان‌که هر وقت خواسته باشند از غیب آگاهی یابند، به سبب قدرت و اذنی که خداوند به آنها داده است هرچه را بخواهند برای آنها روشن می‌گردد؛ همان‌طور که نقل شده است روزی امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

از بالای آسمان‌ها و از زیر زمین‌ها از من سؤال نمایید تا شما را آگاه نمایم. در این میان یکی برخاست و گفت: «الآن جبرئیل علیه السلام کجاست؟» پس آن حضرت نظری به آسمان و نظری به زمین انداخت و به مشرق و مغرب توجه نمود و به سؤال کننده فرمود: «به خدا سوگند! تو جبرئیل هستی». پس از آن او را ندیدند...^۲

همچنین در ذیل آیه **﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾**^۳ روایات متعددی با تعبیر مختلفی مانند عمود من نور، منار من نور، مصباح من نور، عمود من السماء، بیان شده است که در اینجا به چند نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم. «محمد بن مروان» می‌گوید که از امام صادق علیه السلام شنیدم که حضرت فرمود:

إِنَّ الْإِمَامَ لَيَسْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذَا وُلِدَ خُطَّ بَيْنَ كَتَفَيْهِ ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ

۱. بصائر الدرجات، جزء ۹، صص ۵۹۱-۵۹۴.

۲. الفضائل، شاذان بن جبرئیل القمی، ص ۹۸؛ بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۰۸.

۳. انعام: ۱۱۵.

عَدَلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿ فَإِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ
عَمُودًا مِنْ نُورٍ يُبَصِّرُ بِهِ مَا يَعْمَلُ أَهْلُ كُلِّ بَلَدَةٍ. ^۱

امام در همان موقعی هم که در شکم مادر است، گفت و گوها را می شنود و
وقتی به دنیا می آید، بین دو کتفش نوشته شده است: ﴿ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا
وَ عَدَلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾. سپس وقتی زمام امر به دست او
بیفتد، خداوند عمودی از نور برایش قرار می دهد که با آن نور آنچه را اهل هر
شهری عمل می کنند، می بیند.

در روایت دیگری می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ خَلْقَ إِمَامٍ... فَإِذَا سَقَطَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ أَوْ فِي الْحِكْمَةِ وَجُعِلَ لَهُ مِصْبَاحٌ
يَرَى بِهِ أَعْمَالَهُمْ. ^۲

... زمانی که [امام] پای به دنیا بگذارد به وسیله حکمت مزین می گردد و برای
او چراغی قرار داده می شود که با آن کارهای بندگان را می بیند.

همچنین «صالح بن سهل» چنین نقل می کند:

كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَهُ فَقَالَ لِي ابْتِدَاءً مِنْهُ يَا صَالِحُ بِنَ سَهْلٍ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ
الرَّسُولِ رَسُولًا وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْإِمَامِ رَسُولًا قَالَ قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ
جَعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْإِمَامِ عَمُودًا مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْإِمَامِ وَيَنْظُرُ الْإِمَامُ بِهِ إِلَيْهِ
فَإِذَا أَرَادَ عَلْمَ شَيْءٍ نَظَرَ فِي ذَلِكَ النُّورِ فَعَرَفَهُ. ^۳

خداوند در میان خودش و امام ستونی از نور قرار داده است که خداوند از این
طریق به امام می نگرد و امام نیز از این طریق به پروردگارش می نگرد و هنگامی

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۸۷.

۲. بصائر الدرجات، جزء ۹، ص ۵۶۴.

۳. بصائر الدرجات، ص ۴۶۰؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۳۵؛ منهاج البراعة شرح نهج البلاغة، میرزا حبیب الله خویی،
ج ۵، ص ۲۰۰.

که بخواهد چیزی را بداند، در آن ستون نور نظر می‌افکند و از آن آگاه می‌شود.

اینکه منظور از نور الهی در این روایات چیست، معلوم نیست. ولی بعضی از راویان، نور الهی را به «ملک» تعبیر کرده‌اند:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ كُنْتُ أَنَا وَابْنُ فَضَالٍ جُلُوسًا إِذْ أَقْبَلَ
يُونُسُ فَقَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَدْ أَكْثَرَ
النَّاسُ فِي الْعَمُودِ قَالَ فَقَالَ لِي يَا يُونُسُ مَا تَرَاهُ أَ تَرَاهُ عَمُودًا مِنْ حَدِيدٍ يُرْفَعُ
لِصَاحِبِكَ قَالَ قُلْتُ مَا أَدْرِي قَالَ لَكِنَّهُ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِكُلِّ بَلَدَةٍ يُرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَعْمَالَ
تِلْكَ الْبَلَدَةِ...^۱

محمد بن عیسی بن عبید می‌گوید: من و ابن فضال نشسته بودیم که یونس وارد شد و گفت: من خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و به او گفتم: قربان شما شوم! مردم درباره عمود، سخن بسیار گفته‌اند. امام علیه السلام به من فرمود: ای یونس! نظر تو درباره آن چیست؟ نظرت این است که یک عمود آهنی است که برای صاحب تو برافرازند؟! عرض کردم: نمی‌دانم. فرمود: عمود، فرشته‌ای است که بر هر شهری گماشته شده است و خدا به وسیله او کردار آن شهرها را می‌رساند... .

بنابراین اگر منظور از نور الهی، ملک یا روح القدس باشد، نمی‌توان آن را منبع جداگانه‌ای برای علم امام علیه السلام دانست. بلکه همان القای روح القدس است که پیش از این بیان کردیم. ولی آیت الله مکارم شیرازی و همکاران او، نور الهی را منبع جداگانه‌ای دانسته‌اند.^۲

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۸۷.

۲. پیام قرآن، ج ۹، ص ۱۳۲.

۹. اسم اعظم

اسم اعظم یکی دیگر از منابع علم امام علیه السلام است. روایات متعددی درباره اسم اعظم بیان شده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا وَإِذَا كَانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ
وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخُسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بَلْقِيسَ حَتَّى تَنَاقَلَ السَّرِيرُ
بِيَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ نَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْأَسْمِ
الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ
الْغَيْبِ عِنْدَهُ...^۱

اسم اعظم خدا از هفتاد و سه حرف تشکیل شده است که از آن، یک حرف نزد «آصف» بود که به آن تکلم کرد و زمین بین سلیمان و بلقیس فرو رفت. آن‌گاه او تخت را با دست خود گرفت و از آنجا برداشت و اینجا گذاشت. دوباره زمین به حالت اولش برگشت. این تغییرات در کمتر از یک چشم برهم زدن صورت گرفت؛ درحالی‌که از آن هفتاد و سه حرف، هفتاد و دو حرفش نزد ما می‌باشد و یک حرفش فقط نزد خدای تعالی است که آن را برای علم غیب خودش نگاه داشته است....

همچنین در روایتی دیگر چنین می‌خوانیم:

عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَمْ أَحْفَظْ اسْمَهُ قَالِ
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ علیه السلام أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كَانَ يَعْمَلُ بِهِمَا
وَ أُعْطِيَ مُوسَى أَرْبَعَةَ أَحْرَفٍ وَ أُعْطِيَ إِبْرَاهِيمُ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ وَ أُعْطِيَ نُوحٌ خَمْسَةَ
عَشَرَ حَرْفًا وَ أُعْطِيَ آدَمُ خَمْسَةَ وَ عِشْرِينَ حَرْفًا وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

لُحَمِّدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ حَرْفًا أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا وَحُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ.^۱

هارون جهمی می گوید: یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام که نامش را فراموش کرده‌ام گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: همانا به عیسی بن مریم علیه السلام دو حرف داده شده بود که با آنها کار می کرد و به موسی علیه السلام چهار حرف داده شده بود و به حضرت ابراهیم علیه السلام هشت حرف و به حضرت نوح علیه السلام پانزده حرف و به آدم علیه السلام بیست و پنج حرف و به درستی که خداوند تبارک و تعالی همه اینها را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم داد و همانا اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرفش را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم داد و یک حرف از او پنهان شده است.

البته درباره اسم اعظم و ماهیت آن، اختلاف نظر فراوانی وجود دارد که در اینجا دو نظر را بیان می کنیم:

نظر علامه طباطبایی

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می نویسد:

اسماء الهی و مخصوصاً اسم اعظم او هرچند در عالم مؤثر بوده و اسباب و وسایطی برای نزول فیض از ذات خدای تعالی در این عالم مشهودند، لیکن این تأثیرشان به خاطر حقایقشان است؛ نه به الفاظشان که در فلان لغت، دلالت بر فلان معنا دارد و همچنین نه به معانی شان که از الفاظ فهمیده شده و در ذهن تصور می شود. بلکه معنای این تأثیر این است که خدای تعالی که پدیدآورنده هر چیزی است، هر چیزی را به یکی از صفات کریمه اش که مناسب آن چیز

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

است و در قالب اسمی است، ایجاد می کند؛ نه اینکه تنها لفظ اسم یا معنای مفهوم از آن یا حقیقت دیگری غیر ذات متعالی خدا چنین تأثیری داشته باشد.^۱

نظر آیت الله مکارم شیرازی

آیت الله مکارم شیرازی در تفسیر نمونه می نویسد:

پیرامون اسم اعظم روایات گوناگونی وارد شده و از آنها چنین استفاده می شود که هر کس از این اسم باخیر باشد، نه فقط دعایش مستجاب است، بلکه با استفاده از آن می تواند به فرمان خدا، در جهان طبیعت تصرف کند و کارهای مهمی انجام دهد.

در اینکه اسم اعظم، کدام یک از اسماء خداوند است، بسیاری از دانشمندان اسلامی بحث کرده اند و غالباً بحث ها بر محور این دور می زند که از میان نام های خدا نامی را بیابند که این خاصیت عجیب و بزرگ را داشته باشد. ولی ما فکر می کنیم آنچه بیشتر باید از آن جست و جو کرد، این است که نام و صفاتی را بیابیم که با پیاده کردن مفهوم آن در وجود خودمان، آن چنان تکامل روحی بیابیم که آن آثار بر آن مترتب گردد؛ به تعبیر دیگر، مسئله مهم، تخلق به این صفات و واجد شدن این مفاهیم و متصف شدن به این اوصاف است؛ و گرنه یک شخص آلوده و پست با دانستن یک کلمه چگونه ممکن است، مستجاب الدعوة و همانند آن شود.^۲

مرحوم کفعمی نیز در کتاب «مصباح» درباره اسم اعظم ۶۱ قول را بیان می کند و می گوید، «سخن در اسم اعظم، به آنچه گفته شد منحصر نمی شود».^۳

۱. المیزان، ج ۸، ص ۴۶۵.

۲. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۱ و ۳۲.

۳. المصباح، ص ۳۰۶.

بنابراین اسم اعظم، تنها اسم و نام کلمه یا اسم صفتی از صفات خدا نیست. بلکه بیشتر مربوط به عمل است. از این رو دانستن اسماء الهی و لفظ تنها، کارساز نخواهد بود؛ به همین دلیل «بلعم باعورا»^۱ که در عصر حضرت موسی علیه‌السلام می‌زیست، بر اثر علم و تقوا به مقامی رسیده بود که به اسم اعظم آگاهی یافته بود و به همین دلیل، دعایش مستجاب می‌شد. اما وقتی هوس‌های نفسانی به او راه یافت و با موسی علیه‌السلام در ماجرای جنگ با عمالقه، مخالفت کرد، این موقعیت از او گرفته شد و دیگر دعایش به استجابت نمی‌رسید و نور اسم اعظم نیز از او خارج شد و تاریکی گمراهی او را فرا گرفت.

خداوند نیز در قرآن او را چنین نکوهش می‌کند: ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾.

(اعراف: ۱۷۶)

بنابراین اگر کسی به صفات الهی تخلق یابد و دارای مفاهیم این صفات شود، یعنی مظهر این صفات، یا حتی بخشی از این صفات گردد، چنان تکامل روحی می‌یابد که می‌تواند حامل اسم اعظم گردد؛ وگرنه یک شخص گناهکار هرگز نمی‌تواند با تلفظ یک کلمه از اسماء الهی، مستجاب‌الدعوه شود. ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز با طهارت روح و عصمت خدادادی، از این ویژگی برخوردار بودند و به وسیله اسم اعظم از غیب آگاه می‌شدند.

۱۰. رؤیای صادق

از جمله منابع علم امامان علیهم‌السلام خواب و رؤیای آنان می‌باشد. ما معتقدیم که خواب انبیا و ائمه اطهار علیهم‌السلام مطابق با واقع است و آنها افزون بر اینکه در بیداری از عنایات خداوند برخوردارند، در خواب و رؤیا نیز از تأییدات الهی بهره‌مندند

۱. المیزان، ج ۸، ص ۴۳۳.

و از غیب آگاه می‌شوند.^۱

در این قسمت به چند نمونه از خواب پیامبران و امامان اشاره می‌کنیم. بی‌شک خواب پیامبران، شاخه‌ای از وحی است.^۲ در قرآن کریم به برخی خواب‌های پیامبران تصریح شده است؛ برای مثال حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در خواب از قربانی کردن فرزندش در راه خداوند آگاه گردید.

خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾ (صافات: ۱۰۲)

هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش [و حد رشد] رسید، گفت: پسر! من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کند.

همچنین خداوند درباره خواب حضرت یوسف علیه السلام چنین می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ (یوسف: ۴)

[به خاطر بیاور] هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند.

همچنین طبق آیه قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله و رواد مسلمانان به مسجدالحرام و انجام دادن

اعمال عمره را در رؤیا مشاهده نمود؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ...﴾ (فتح: ۲۷)

خداوند آنچه را به پیامبرش در رؤیا نشان داد، به حق راست گفت؛ به‌طور قطع همه شما به‌خواست خدا وارد مسجدالحرام می‌شوید در نهایت امنیت و

۱. أوائل المقالات، ص ۴۲؛ مصنفات شیخ المفید، ج ۴، ص ۷۰.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۹.

درحالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده‌اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید.

امامان علیهم السلام نیز همانند پیامبران علیهم السلام بسیاری از امور غیبی را از طریق رؤیا مشاهده می‌کردند؛ از جمله در روایتی چنین می‌خوانیم:

مَا رُويَ أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام دَخَلَ الْمَسْجِدَ بِالْمَدِينَةِ غَدَاةَ يَوْمٍ وَقَالَ رَأَيْتُ فِي النَّوْمِ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْبَارِحَةَ وَقَالَ لِي إِنَّ سَلْمَانَ تُوفِّيَ وَوَصَّايَ بِغُسْلِهِ وَتَكْفِينِهِ وَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ وَ دَفْنِهِ وَ هَا أَنَا خَارِجٌ إِلَى الْمَدَائِنِ لِذَلِكَ فَقَالَ عُمَرُ خُذِ الْكَفْنَ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام ذَلِكَ مَكْنِيٌّ مَفْرُوعٌ مِنْهُ فَخَرَجَ وَالنَّاسُ مَعَهُ إِلَى ظَاهِرِ الْمَدِينَةِ ثُمَّ خَرَجَ وَانصَرَفَ النَّاسُ فَلَمَّا كَانَ قَبْلَ الظَّهْرِ رَجَعَ وَقَالَ دَفَنْتُهُ وَ كَانَ أَكْثَرَ النَّاسِ لَمْ يُصَدِّقُوهُ حَتَّى كَانَ بَعْدَ مُدَّةٍ وَ وَصَلَ مِنَ الْمَدَائِنِ مَكْتُوبٌ أَنَّ سَلْمَانَ تُوفِّيَ فِي لَيْلَةٍ كَذَا وَ دَخَلَ عَلَيْنَا أَغْرَابِيٌّ فَنَسَلَهُ وَ كَفَّنَهُ وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ دَفَنَهُ ثُمَّ انصَرَفَ فَتَعَجَّبُوا كُلُّهُمْ.^۱

حضرت علی علیه السلام یک روز صبح در مدینه وارد مسجد شد و گفت دیشب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود که همانا سلمان رحلت نموده است و پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت نمود که او را غسل نمایم و نماز بر او بخوانم و سپس دفن کنم... و اکنون برای این کار به سمت مدائن حرکت می‌کنم. پس عمر گفت از بیت‌المال کفن ایشان را تهیه نما، حضرت علیه السلام فرمود: کفن فراهم شده است، نیازی نیست. پس درحالی که مردم او را بدرقه می‌کردند تا بیرون شهر مدینه رسیدند. از آنجا حضرت علیه السلام جدا شد و مردم مراجعت کردند. هنوز ظهر نشده حضرت علیه السلام بازگشت و فرمود او را دفن کردم، اما اکثر مردم باور نکردند، تا این که بعد از مدتی از شهر مدائن نامه‌ای رسید که در آن نوشته شده

۱. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج ۲، ص ۵۶۲.

بود: همانا سلمان در فلان شب از دنیا رفت و یک نفر از اعراب وارد شد او را غسل داد، کفن کرد، بر او نماز خواند و دفن نمود و رفت. با خواندن نامه همه متعجب شدند.

همچنین در روایات است که امام حسین علیه السلام نیز از شهادت خود و یارانش در خواب آگاه شد. آن حضرت شبی که فردایش از مدینه به سوی مکه حرکت کرد، برای وداع با جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله به حرم نبوی رفت و چند رکعت نماز به جای آورد و دعا کرد و گریست و سپس سر بر قبر نهاد و در خواب پیامبر را دید که از شهادتش خبر داد و فرمود: «وَإِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ...»؛ «همانا خداوند برای تو در بهشت منزلتی معین کرده است که جز با شهادت به آن نخواهی رسید...».

۱۱. کتب انبیا

تمام کتاب‌هایی را که خداوند بر پیامبران علیهم السلام نازل کرده، نزد ائمه علیهم السلام است این کتاب‌ها یکی دیگر از منابع علم امامان علیهم السلام است؛ چنان‌که در روایتی «ابوحمزه ثمالی» از امام صادق نقل می‌کند که حضرت فرمود: «الْوَحُوحُ مُوسَى علیه السلام عِنْدَنَا وَعَصَا مُوسَى عِنْدَنَا وَنَحْنُ وَرَثَةُ النَّبِيِّينَ»؛ «الواح موسی و عصای موسی نزد ماست و ما وارثان پیامبرانیم».

همچنین در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام فرمود: «... وَكُلُّ كِتَابٍ نَزَلَ فَهُوَ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ وَنَحْنُ هُمْ»؛ «... و هر کتابی که نازل شده است نزد اهل علم است و ما ایم اهل علم».

۱. امالی، ص ۱۵۲؛ حیاة الإمام الحسین علیه السلام، الشیخ باقر شریف القرشی، ج ۵، ص ۲۶۰.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۳۱.

۳. همان، ص ۲۲۵.

همچنین امام کاظم علیه السلام در جواب بریه (بریهه) که از ایشان پرسید: «أَنَّى لَكُمْ التَّوْرَةُ وَ الْإِنْجِيلُ وَ كُتُبُ الْأَنْبِيَاءِ؟» «تورات و انجیل و کتب پیغمبران از کجا به شما رسیده است؟» فرمود:

هِيَ عِنْدَنَا وَرَأَتْهُ مِنْ عِنْدِهِمْ نَفَرًا قَرَأَهَا كَمَا قَرَأَهَا وَ نَقُولُهَا كَمَا قَالُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي.^۱

اینها از خودشان به ما به ارث رسیده است و چنان که آنها می خواندند، ما هم می خوانیم و چنان که آنها بیان می کردند، ما هم بیان می کنیم. خدا حجتی در زمینش نمی گذارد که چیزی از او پرسند و او بگوید نمی دانم.

حضرت علی علیه السلام در حدیثی می فرماید: «انا الذی عندي ألف كتاب من كتب الانبياء»، از این روایات استفاده می شود که ائمه علیهم السلام به تمامی کتاب های آسمانی پیامبران علیهم السلام عالم بوده اند و تمام علوم را که خداوند به پیامبران پیشین عطا فرمود، به طور کامل در اختیار امامان علیهم السلام قرار داده است که این بیانگر گستردگی علم ائمه علیهم السلام می باشد.

۱۲. عالم به ملکوت

یکی دیگر از منابع علم امامان علیهم السلام آگاهی آنها از عالم ملکوت است که بسیاری از علوم و معارف خود را از طریق مشاهده ملکوت، دریافت می کنند و با دید و درک غیرظاهری خود به حقایق می رسند. این منبع، ویژه پیامبران، صالحان و مؤمنان خاص خداوند است که ائمه اطهار علیهم السلام از مصادیق کامل آن می باشند. آیات، روایات و شواهد تاریخی، وجود چنین منبعی را تأیید می کند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می نماییم.

۱. همان، ص ۲۲۷.

آیات

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾

(انعام: ۷۵)

و این گونه، ملکوت آسمانها و زمین [و حاکمیت مطلق خداوند بر آنها] را به ابراهیم نشان دادیم تا [به آن استدلال کند و] اهل یقین گردد.

«ابن فروخ» ذیل این آیه در روایات متعددی بیان می‌کند: «همان‌طور که ملکوت آسمانها و زمین بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه می‌گردد، بر ائمه اطهار علیهم السلام نیز عرضه می‌گردد و به این وسیله آنان عرش را می‌نگرند».^۱

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ «بگو: عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند». (توبه: ۱۰۵)

در روایات است که منظور از «مؤمنان» ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشند؛ چنان‌که یعقوب بن شعیب می‌گوید:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ.^۲

از امام صادق علیه السلام تفسیر این کلام خدای عزوجل را پرسیدم که می‌فرماید: «عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند». حضرت فرمود: «مؤمنان، ائمه علیهم السلام هستند».

روایات

از «عبدالله بن مسکان» نقل شده که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ فرمود:

۱. بصائر الدرجات، الجزء الثانی، صص ۱۵۱ - ۱۵۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۱۹؛ بصائر الدرجات، جزء ۹، صص ۵۵۷ - ۵۵۹.

كُشِطَ لِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ حَتَّى نَظَرَ إِلَى مَا فَوْقَ الْعَرْشِ وَ كُشِطَ لَهُ
الْأَرْضُ حَتَّى رَأَى مَا فِي الْهَوَاءِ وَ فُعِلَ بِمُحَمَّدٍ عليه السلام مِثْلُ ذَلِكَ وَ إِنِّي لَأَرَى صَاحِبَكُمْ
وَ الْأَيُّمَةَ مِنْ بَعْدِهِ قَدْ فُعِلَ بِهِمْ مِثْلُ ذَلِكَ.^۱

خداوند پرده‌ها را از آسمان‌های هفت گانه از برابر دیدگان ابراهیم علیه السلام کنار زد و
همین کار را با محمد صلی الله علیه و آله انجام داد و به درستی که می‌بینم با صاحب شما و
امامان بعد از او مثل همان را انجام داده است.

امام صادق علیه السلام از جدش امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود:
أُعْطِيتُ تَسْعًا لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلِي سِوَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله لَقَدْ فُتِحَتْ لِي السُّبُلُ وَ عَلِمْتُ
الْمَنَابِتَ وَ الْبَلَايَا وَ الْأَنْسَابَ وَ فَضَلَ الْخُطَابِ وَ لَقَدْ نَظَرْتُ فِي الْمَلَكُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي فَمَا
غَابَ عَنِّي مَا كَانَ قَبْلِي وَ لَا مَا يَأْتِي بَعْدِي...^۲

... و به درستی من در ملکوت آسمان به اذن پروردگار نگاه کردم پس پنهان
نیست از من آنچه پیش از من بوده و آنچه بعد از من می‌آید....

شواهد تاریخی

در روایتی چنین می‌خوانیم که امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

كَأَنِّي بِالْقُصُورِ وَ قَدْ شُيِّدَتْ حَوْلَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ وَ كَأَنِّي بِالْأَسْوَاقِ قَدْ حُفَّتْ حَوْلَ
قَبْرِ الْحُسَيْنِ فَلَا تَذْهَبُ الْأَيَّامُ وَ اللَّيَالِي حَتَّى يُسَارَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَفَاقِ وَ ذَلِكَ عِنْدَ
انْقِطَاعِ مُلْكِ بَنِي مَرْوَانَ.^۳

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: گویا می‌بینم که قصرها و خانه‌های زیبا اطراف قبر
حسین علیه السلام بنا شده است و گویا می‌بینم که بازارها از هر طرف، اطراف قبر او را

۱. بصائر الدرجات، تک جلدی، ص ۱۰۷.

۲. الامالی (للطوسی)، ص ۲۰۵.

۳. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۴.

گرفته است. شب‌ها و روزها نمی‌گذرد تا اینکه از مناطق مختلف روی زمین به سراغ آن می‌آیند و این هنگامی است که حکومت بنی مروان منقرض می‌شود. همین مضمون در روایت دیگری از حضرت علی علیه السلام نقل شده است.^۱

۱۳. عقل کامل

یکی دیگر از منابع علم ائمه علیهم السلام، عقل کاملی است که خداوند به آنان داده است. در واقع بسیاری از حقایق علمی با عقل عادی درک‌پذیر نیست؛ چرا که عقل و خرد معمولی انسان، شعاع خاصی را روشن می‌سازد. ولی عقل ائمه اطهار علیهم السلام شعاع بسیار گسترده‌ای را روشن می‌سازد و این امر سبب می‌شود که حقایقی را به دست آورند که از دیگران پنهان است.^۲ حضرت علی علیه السلام در داستان لیلۃ المبیته^۳ در جواب «ابوجهل» که آن حضرت را سفیه خوانده بود، فرمود:

... يَا أَبَا جَهْلٍ بَلِ اللَّهُ تَعَالَى قَدْ أَعْطَانِي مِنَ الْعَقْلِ مَا لَوْ قُسِمَ عَلَىٰ جَمِيعِ حَمَقَاءِ الدُّنْيَا
وَ مَجَانِينِهَا لَصَارُوا بِهِ عُقَلَاءَ...^۴

... ای ابوجهل! خدا آن قدر به من عقل و خرد بخشیده است که اگر بر جمیع نادانان و مجنون‌های دنیا تقسیم کنند، همه آنها عاقل خواهند شد....

۱. مسند زید بن علی، زید بن علی، ص ۴۷۰؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۳؛ مسند الإمام الرضا علیه السلام، الشیخ عزیزالله عطاردی، ص ۱۵۱.

۲. پیام قرآن، ج ۷، ص ۲۱۹. با اندکی دخل و تصرف.

۳. ششی که پیامبر صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به مدینه هجرت کرد.

۴. تفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام، ص ۴۷۰؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۸۳.

بخش سوم:

منابع خاص علم امام علیه السلام

مقدمه

گفته شد آگاهی از غیب، مخصوص خداوند است و کسی بدون اذن او نمی‌تواند از غیب آگاه گردد. از این رو امامان علیهم‌السلام، بندگان برگزیده‌ای می‌باشند که به اذن پروردگار این آگاهی را از دو راه به دست می‌آورند: یکی منابع عام علم امام است که در بخش گذاشته به آن اشاره شد.

راه دیگر، منابع خاص علم امام است که منظور از آن، منابع مخصوص هر امامی است که به وسیله آن از برنامه ویژه امامت خود و از مسائلی که در آینده برای او رخ خواهد داد، آگاه می‌گردد. در این بخش، ما به شرح این منابع خاص می‌پردازیم.

۱. صحیفه مختومه

قبل از رحلت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خداوند به وسیله جبرئیل علیه‌السلام صحیفه‌ای را که مختوم به دوازده مهر بود بر ایشان نازل کرد و فرمود: این وصیت توست به نجیب‌خانانت؛ یعنی اهل بیت علیهم‌السلام. سپس هریک از امامان علیهم‌السلام پس از گشودن مهرها و دیدن دستورالعمل‌های مخصوص به خود، از برنامه و حوادثی که در زندگی‌شان رخ خواهد داد، آگاه می‌شوند. این مطلب در برخی روایات به‌طور

کامل بیان شده است؛ برای مثال امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى
التُّجَبَّةِ مِنْ أَهْلِكَ قَالَ وَمَا التُّجَبَّةُ يَا جَبْرَيْلُ؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَوَلَدُهُ علیه السلام
وَكَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمٌ مِنْ ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ أَمَرَهُ
أَنْ يَفُكَّ خَاتَمًا مِنْهُ وَيَعْمَلَ بِهَا فِيهِ فَفُكَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام خَاتَمًا وَ عَمِلَ بِهَا فِيهِ ثُمَّ
دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَفُكَّ خَاتَمًا وَ عَمِلَ بِهَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام فَفُكَّ
خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أُخْرِجَ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَ اشْرُ نَفْسَكَ
لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَفُكَّ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أُطْرِقَ
وَ اضْمُتَّ وَ الزَّمْ مَنَزِلَكَ وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيكَ الْيَقِينُ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَفُكَّ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ حَدِيثَ النَّاسِ وَ أَفْتِهِمْ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ علیه السلام فَفُكَّ خَاتَمًا
فَوَجَدَ فِيهِ حَدِيثَ النَّاسِ وَ أَفْتِهِمْ وَ انْشُرْ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ صَدِّقْ آبَاءَكَ
الصَّالِحِينَ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنْتَ فِي حِرْزٍ وَ أَمَانٍ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ
مُوسَى علیه السلام وَ كَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى قِيَامِ الْمُهْدِيِّ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ.

به درستی که خداوند پیش از رحلت پیغمبرش نوشته‌ای برای او فرو فرستاد و فرمود: ای محمد صلى الله عليه وآله! این وصیت تو می‌باشد به نجیبان خاندانت. حضرت گفت: «ای جبرئیل! نجیبان کیانند؟» عرض کرد: «امیرمؤمنان علیه السلام و فرزندان او». بر آن نوشته مهرهایی از طلا بود و پیامبر صلى الله عليه وآله آن را به امیرمؤمنان علیه السلام داد و فرمود: یکی از آنها را باز کن و به آنچه در آن است عمل کن. حضرت نیز چنین کرد. سپس آن را به پسرش حسن علیه السلام سپرد و او هم مهری را باز نمود و

به آنچه در آن بود عمل کرد. سپس آن را به حسین علیه السلام داد و او هم مهری گشود و دید در آن نوشته شده است که با قوم خود برای شهادت خارج شوید که جز با تو سعادت شهادت را ندارند و خود را به خدا بفروش. پس به آن عمل کرد. سپس آن را به علی بن الحسین علیه السلام داد. او نیز مهری شکست و دید در آن نوشته شده است: «سر به زیر انداز و سکوت کن و در خانه ات بنشین و پروردگارت را پرستش کن تا مرگت فرا رسد». او هم به آن عمل کرد. سپس آن را به پسرش محمد بن علی علیه السلام داد. او نیز مهری را باز کرد و دید نوشته است: «برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و جز از خدای عزوجل ترس؛ زیرا هیچ کس نمی تواند به تو ستم کند». او به آن عمل کرد و سپس آن را به پسرش جعفر علیه السلام سپرد. ایشان هم مهری را شکست و دید در آن نوشته است: «برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و علوم خاندانت را منتشر کن و پدران نیک خود را تصدیق کن و جز از خدای تعالی ترس و تو در امان هستی». ایشان نیز به آنچه در نامه بود، عمل کرد و سپس آن را به پسرش موسی علیه السلام سپرد و او نیز باید آن را به کسی که بعد از اوست بدهد و سپس به همین طریق تا قیام مهدی علیه السلام.

همچنین در روایت دیگری می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود:

دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ صَحِيفَةً مَخْتُومَةً بِأَثْنَيْ عَشَرَ خَاتَمًا وَقَالَ
فُضَّ الْأَوَّلُ وَاعْمَلْ بِهِ وَادْفَعْهَا إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ يُفُضُّ الثَّانِي وَيَعْمَلُ بِهِ وَيَدْفَعُهَا
إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ يُفُضُّ الثَّلَاثَ وَيَعْمَلُ بِهَا فِيهِ ثُمَّ إِلَى وَاحِدٍ وَاحِدٍ مِنْ وُلْدِ
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله صحیفه ای مهر شده به دوازده مهر را به امیرمؤمنان علیه السلام سپرد و

۱. الغيبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۸۱. همچنین ر.ک: همان، ص ۷۹ و ۸۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۳۵.

فرمود: نخستین مهر را بشکن و به آنچه در آن [نوشته شده] است، عمل کن. سپس آن را به حسن علیه السلام رد کن تا مهر دوم را بشکنند و به آن عمل کنند. سپس آن را به حسین علیه السلام رد کن تا او نیز مهر سوم را بشکنند و به آنچه در آن است، عمل کند تا بعد از آن به ترتیب به هر یک از فرزندان حسین علیه السلام داده شود.

همچنین ابن عباس چنین روایت می‌کند:

نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عليه السلام بِصَحِيفَةٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِيهَا إِثْنَا عَشَرَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ فَقَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَأْمُرُكَ أَنْ تَدْفَعَ هَذِهِ الصَّحِيفَةَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ بَعْدَكَ يُفَكُّ مِنْهَا أَوَّلَ خَاتَمٍ وَيَعْمَلُ بِهَا فِيهَا فَإِذَا مَضَى دَفَعَهَا إِلَى وَصِيِّ بَعْدِهِ وَكَذَلِكَ الْأَوَّلُ يَدْفَعُهَا إِلَى الْآخِرِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ فَقَعَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله مَا أُمِرَ بِهِ فَفَكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَوَّلَهَا وَعَمَلَ بِهَا فِيهَا ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام فَفَكَ خَاتَمَهُ وَعَمَلَ بِهَا فِيهَا وَدَفَعَهَا بَعْدَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ دَفَعَهَا الْحُسَيْنُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى آخِرِهِمْ عليهم السلام.^۱

جبرئیل علیه السلام نوشته‌ای از نزد خدای تعالی بر رسول خدا صلى الله عليه وآله آورد که دوازده مهر زرین بر آن نهاده شده بود و به پیامبر صلى الله عليه وآله عرضه داشت: خدای تعالی بر تو درود می‌فرستد و دستور می‌دهد این نوشته را به شایسته‌ترین فرد پس از خود بسپار. تا نخستین مهر آن را بگشاید و به آنچه در آن آمده، عمل کند. هرگاه فرصت او به نهایت رسید، آن را به جانشین پس از خود بسپارد و به همین ترتیب، یکی پس از دیگری، آن را به وصی پس از خود تحویل دهد.

پیامبر صلى الله عليه وآله آنچه را مأموریت یافته بود انجام داد و علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین مهر آن را گشود و به دستورهایی که در آن آمده بود، عمل کرد و سپس آن را به امام حسن علیه السلام تحویل داد و امام حسین علیه السلام نیز آن را به علی بن حسین علیه السلام

۱. الغيبة، ص ۱۳۴.

و به همین ترتیب، یکی پس از دیگری، آن را به فرد بعدی سپردند تا به آخرین فرد آنها رسید.

از این احادیث استفاده می‌شود که خداوند نوشته‌ای را درباره امامت به پیامبر صلی الله علیه و آله داده است. در عظمت این نوشته همین بس که نخستین صحیفه مهر شده‌ای بود که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد. این صحیفه دوازده قسمت داشته که جداگانه مهر شده بودند. هر یک از ائمه علیهم السلام زمانی که به امامت می‌رسید، با گشودن مهر مخصوص به خود، از برنامه‌ها و محتوای ویژه خود آگاه می‌شد و زمانی که محتوای آن تمام می‌شد، متوجه می‌گشت که اجل ایشان نیز سر رسیده است؛ در نتیجه، باید ایشان آن عهد الهی نزد خود را به امام و وصی بعدی بسپارد تا او نیز با شکستن مهر مربوط به خود، از نوشته‌اش آگاه گردد و این ادامه می‌یابد تا صحیفه به دست امام زمان علیه السلام برسد.

۲. ندای آسمانی

گفتنی است قبل از تبیین بحث، ممکن است کسی سؤال کند، آیا امام عصر علیه السلام از زمان ظهور خود آگاهی دارد یا آگاهی از زمان ظهور، جزء اسرار خداوند است که کسی را در آن شریک نکرده است؟

در این قسمت به طور مختصر اشاره می‌کنیم که این مسئله موافقان و مخالفانی دارد. موافقان کسانی‌اند که براساس بعضی روایاتی که می‌گویند اهل بیت علیهم السلام علم بهاکان و مایکون و ما هو کان^۱ دارند، معتقدند ظواهر این روایات، عام است؛ در نتیجه اهل بیت علیهم السلام به همه مسائل علم دارند. بنابراین امام عصر علیه السلام نیز از وقت ظهور خود آگاهی دارد.

۱. الغیبة، ص ۶۱، ۲۲۹، ۲۳۸ و ۲۶۱؛ نهج البلاغه، خطبه ۹۳، ۱۵۸ و ۱۷۵؛ بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۶ و ۱۱۰.

اما مخالفان معتقدند براساس روایات، امام عصر علیه السلام از وقت ظهور خود آگاه نیست. بلکه علم آن مخصوص خداوند است؛ برای نمونه، امام رضا علیه السلام در حدیث معتبری، ظهور امام عصر علیه السلام را به قیامت تشبیه نمود و فرمود:

... أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجَلِّيهَا لَوْ قَتَلَهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً^۱.

از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد ای رسول خدا! قائم علیه السلام از فرزندان شما چه وقتی قیام می‌کند؟ ایشان فرمودند: قیام او همانند واقع شدن روز قیامت است که [شأنش] در آسمان‌ها و زمین بسی سنگین و عظیم است. نیاید شما را مگر به‌طور ناگهانی.

همچنین در موارد متعددی، ائمه علیهم السلام از مشخص کردن زمان ظهور نهی فرمودند و علم به آن را همانند علم به قیامت، منحصر به خداوند دانستند و تصریح کردند که به زمان ظهور آگاهی ندارند؛ چنان‌که در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است که بعد از آنکه مردم راز ما را فاش کردند، خداوند نیز علم به ظهور را از ما گرفته است. حضرت فرمود: «... وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتًا عِنْدَنَا...»؛ «... پس خداوند نیز بعد از آن (فاش کردن راز ما) دیگر وقتی را برای این امر، نزد ما نگذاشته است».

بنابر فرض قبول دیدگاه مخالفان که علم به ظهور مخصوص پروردگار است، یکی از منابع علم امام زمان از وقت ظهور خود، ندای آسمانی است که زمان ظهور را به آن حضرت اعلام می‌نماید؛ همان‌گونه که برخی روایات نیز به این نکته اشاره کرده است؛ برای مثال ابوبصیر در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۳.

۲. الغيبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۴۱۰؛ الغيبة، طوسی، ص ۴۲۸؛ کافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

«يُنَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ يَا فُلَانُ بَنَ فُلَانٍ قُمْ»^۱؛ «به نام قائم ندا داده می‌شود که ای فلان فرزند فلان! بپاخیز».

همچنین جابر در حدیثی درباره علائم آخرالزمان از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

يا جابر لا يظهر القائم حتى يشمل [الناس] بالشام فتنة ... وينادي مناد من السماء.^۲

ای جابر! قائم ظهور نمی‌کند تا اینکه [مردم را] فتنه‌ای در شام فرا گیرد... و نداکنده‌ای از آسمان ندایی برآورد.

۳. ندای شمشیر

یکی دیگر از منابع خاص علم امام زمان (علیه السلام) ندای شمشیر آن حضرت است؛ چنانچه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است:

... له سيف مغمر اذا احاف وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من عمده وانطقه الله عزوجل فناداه السيف اخرج يا ولي الله...^۳

برای او شمشیری است در غلاف و چون وقت خروجش نزدیک شود از غلاف بیرون آید و خدای تعالی آن را گویا کند و آن شمشیر ندا کند.

ای ولی خدا! قیام کن. دیگر روا نیست از دشمنان خدا دست برداری و او هم خروج می‌کند و دشمنان خدا را هر جا که ببیند نابود می‌سازد و حدود الهی را جاری می‌کند و به حکم خدای تعالی فرمان می‌دهد.

۱. الغيبة، نعمانی، ص ۳۹۰.

۲. همان.

۳. کمال‌الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ص ۱۵۶.

۴. باز شدن پرچم

چهارمین منبع خاص علم امام عصر علیه‌السلام، باز شدن پرچم آن حضرت است؛ چنان‌که در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است:

... لَهُ عِلْمٌ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ انْتَشَرَ ذَلِكَ الْعِلْمُ مِنْ نَفْسِهِ وَ انْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَادَاهُ اخْرُجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَاقْتُلْ أَعْدَاءَ اللَّهِ ...^۱

... او را (قائم) پرچمی است که چون وقت خروجش نزدیک شود آن پرچم خود به خود برافراشته می‌شود. و خدای تعالی آن را گویا می‌نماید و ندا کند: «ای ولی خدا! قیام کن و دشمنان خدا را بکش...».

۵. القای رحمت

یکی دیگر از منابع خاص علم امام زمان علیه‌السلام، القای رضایت خداوند به قلب شریف آن حضرت است. زمانی که اوضاع جهان و افکار جهانیان پذیرای حکومت امام عصر علیه‌السلام گردید، آن حضرت علیه ظلم و ستم قیام می‌کند و تا کسب رضایت خداوند به وسیله القای رحمت به قلب آن حضرت، به نابودی سران کفر و ستم ادامه خواهد داد. بعضی از احادیث به این مطلب تصریح دارند که چند نمونه را بیان می‌کنیم:

ابوبصیر می‌گوید: شنیدم امام باقر علیه‌السلام می‌فرمود:

فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَنٌ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ فَقُلْتُ مَا سُنَّةُ مُوسَى قَالَ خَائِفٌ يَرْتَقِبُ قُلْتُ وَ مَا سُنَّةُ عِيسَى فَقَالَ يُقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى قُلْتُ فَمَا سُنَّةُ يُوسُفَ قَالَ: السَّجْنُ وَ الْغَيْبَةُ قُلْتُ وَ مَا سُنَّةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ إِذَا قَامَ سَارَ بِسِيرَةٍ

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، صص ۳۰۹ و ۵۰۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۱ و ج ۳۶، ص ۲۰۸.

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا أَنَّهُ يَبِينُ آثَارَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ يَضَعُ السَّيْفَ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ
هَرَجًا هَرَجًا حَتَّى رَضِيَ اللَّهُ، قُلْتُ فَكَيْفَ يَعْلَمُ رِضَا اللَّهِ قَالَ يُلْقِي اللَّهُ فِي قَلْبِهِ
الرَّحْمَةَ.^۱

در صاحب این امر، روش‌ها و شیوه‌هایی از چهار پیامبر است: سنتی از موسی، سنتی از عیسی، سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلوات الله علیهم اجمعین. گفتم: «سنت موسی کدام است؟» فرمود: «ترسان و نگران است». پرسیدم: «سنت عیسی کدام است؟» فرمود: «آنچه درباره عیسی گفته شد، درباره او نیز گفته می‌شود». گفتم: «سنت یوسف کدام است؟» فرمود: «زندانی شدن و ناپدید گشتن». پس عرض کردم: «سنت محمد ﷺ کدام است؟» فرمود: «چون قیام کند همانند پیامبر ﷺ رفتار خواهد کرد؛ جز اینکه او آثار رسول خدا ﷺ را روشن می‌سازد (مأموریتش دنباله همان مأموریت پیامبر ﷺ است) و شمشیر بر گردن خویش حمایل می‌سازد و هشت ماه به شدت مبارزه می‌کند تا اینکه خدا راضی شود». پرسیدم: «چگونه از رضایت خاطر خداوند آگاه می‌گردد؟» فرمود: «خداوند به دل او رحمت می‌اندازد».

در روایت دیگری، «عبدالعظیم حسنی» چنین نقل می‌کند:

قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ
الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا فَقَالَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ مَا مِنَّا
إِلَّا وَ هُوَ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هَادٍ إِلَى دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأَرْضَ مِنَ أَهْلِ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ يَمْلؤها عَدْلًا وَ قِسْطًا هُوَ الَّذِي
تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَ لَا دَنَّهُ وَ يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ وَ يَحْرُمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيئَهُ وَ هُوَ سَمِيٌّ
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ كُنْيَهُ وَ هُوَ الَّذِي تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَ يَدُلُّ لَهُ كُلُّ صَعْبٍ وَ يَجْتَمِعُ

۱. الغيبة، نعمانی، ص ۲۳۴؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۶۰۰.

إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةٌ أَهْلِ بَدْرِ ثَلَاثِيَّةٌ وَثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَقْصَابِ الْأَرْضِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱ فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ فَإِذَا كَمَلَ لَهُ الْعَقْدُ وَهُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَالَ عَبْدُ الْعَظِيمِ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي وَكَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ رَضِيَ قَالَ: يُلْقِي فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ...^۲

به امام جواد علیه السلام گفتم: «امیدوارم شما قائم اهل بیت باشید، کسی که زمین را پر از عدل و داد نماید؛ همچنان که آکنده از ظلم و جور شده باشد». فرمود: «ای ابوقاسم! هیچ یک از ما نیست؛ جز آن که قائم به امر خدای تعالی و هادی به دین الهی است. اما قائمی که خدای تعالی به توسط او زمین را از اهل کفر و انکار پاک سازد و آن را پر از عدل و داد نماید، کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده و شخصیتش از ایشان نهان و بردن نامش حرام است و او همانم و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و او کسی است که زمین برایش پیچیده شود و هر دشواری برایش هموار گردد و از اصحابش ۳۱۳ تن به تعداد اصحاب بدر از دورترین نقاط زمین به گرد او فراهم آیند و این همان قول خدای تعالی است که فرمود: «أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». چون این تعداد از اهل اخلاص به گرد او فراهم آیند، خدای تعالی امرش را ظاهر سازد و چون عقْد که عبارت از ده هزار مرد باشد، کامل شد، به اذن خداوند قیام کند و دشمنان خدا را بکشد تا او خشنود گردد». عبدالعظیم گفت: «ای سرورم! چگونه می‌داند که خدای تعالی خشنود گردیده است؟» فرمود: «در قلبش رحمت می‌افکنند...».

۱. بقره: ۱۴۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۷۱؛ الاحتجاج علی اهل اللجاج، احمد بن علی الطبرسی، ج ۲، ص ۴۴۹.

بخش چهارم:

شبها

در این بخش بعضی از شبهات مربوط به بحث، مطرح و نقد و بررسی می‌گردد:

مرجعیت دینی امامان و تعارض با خاتمیت

بعضی از به اصطلاح روشنفکران مدعی‌اند که اعتقاد به مرجعیت علمی امامان علیهم‌السلام با خاتمیت متعارض است؛ چنان‌که برخی از آنان چنین نوشته‌اند:

حال سخن در این است که امامت را شرط کمال دین شمردن و امامان را برخوردار از وحی باطنی و معصوم و مفترض الطاعه دانستن، چنان‌که شیعیان می‌دانند، چگونه باید فهمیده شود که با خاتمیت ناسازگار نیفتد و سخنشان در رتبه سخن پیامبر نشیند و حجیت گفتار او را پیدا نکند؟!^۱

نقد و بررسی

این شبهه را از چند منظر نقد و بررسی می‌کنیم:

الف) اشکال‌کننده به معتقدات خود پای‌بند نیست؛ چرا که او هر چند از خاتمیت سخن می‌گوید، معتقد است که با ادامه تجربه دینی عارفان، بر فربهی و تکامل دین افزوده می‌شود. ایشان در این زمینه می‌گوید:

۱. سایت دکتر عبدالکریم سروش، در پاسخ به سخنان محمدسعید بهمن پور.

تجربه باطنی و عارفانه مولوی و شبستری و سید حیدر آملی و عارفان دیگر هریک در جای خود چیزی برای گفتن و افزودن بر تجارب پیشین دارند... . علاوه بر تجارب درونی، تجربه‌های بیرونی و اجتماعی نیز بر فربهی و تکامل ممکن دین افزوده‌اند و می‌افزایند.^۱

در جای دیگر نیز می‌نویسد:

چون وحی، تجربه دینی است و تجربه دینی نیز درباره دیگر انسان‌ها نیز روی می‌دهد، پس تجارب دینی دیگران نیز به فربهی و غنای دین می‌افزاید و با گذشت زمان، دین بسط و گسترش می‌یابد. از این رو تجربه‌های دینی عارفان، مکمل و بسط‌دهنده تجربه دینی پیامبر است و در نتیجه، دین خدا رفته‌رفته پخته‌تر می‌گردد.^۲

بنابراین وی اعتقاد دارد برخی افراد دارای تجربه دینی هستند و می‌توانند مطالبی را بیان نمایند که پیش از آن در دین نبوده است و آنها را جزء دین بدانند؛ بدون اینکه با خاتمیت در تعارض باشد. حال که چنین است، چرا امامان معصوم علیهم السلام که وارث علوم پیامبران علیهم السلام هستند، نتوانند مطالبی را در شرح آیات و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله بیان نمایند؟! چرا تنها مرجعیت دینی امامان علیهم السلام با خاتمیت تعارض می‌یابد؟!

ب) اشکال‌کننده به پلورالیسم دینی معتقد است؛ یعنی همه قرائت‌های مختلف از دین و اسلام را حق و مایه نجات و رستگاری می‌داند. بنابراین اگر همه قرائت‌های مختلف از اسلام، صحیح و مایه نجات است، چرا مرجع علم بودن امامان علیهم السلام (مفسر و مبین بودن در دین) را ناسازگار و متعارض با خاتمیت می‌دانید؟!

۱. بسط تجربه نبوی، عبدالکریم سروش، ص ۲۵؛ امامت و خاتمیت، حمیدرضا شاکرین، ش ۳۸، ص ۶۶.

۲. مبانی و ماهیت خاتمیت پیامبر اسلام، محمد محمدرضایی، ش ۳۸، ص ۱۰۰.

«آیت الله جعفر سبحانی» در این مورد می‌گوید:

اینجا از شخص آقای سروش گله خاصی داریم و آن اینکه اگر دیگران این پرسش را مطرح کنند تا حدی معذور هستند. ولی او به یک رشته اصولی معتقد است که هرگز با ختم نبوت و انقطاع وحی سازگار نیست. این اصول عبارت‌اند از: الف) تداوم وحی نبوی؛ ب) اعتقاد به پلورالیسم دینی و صراط‌های مستقیم.

او درباره موضوع نخست چنین می‌نویسد: «تجربه نبوی یا تجربه شبیه به تجربه پیامبران کاملاً قطع نمی‌شود و همیشه وجود دارد». درباره موضوع دوم [نیز] به جای یک صراط به صراط‌های متعددی معتقد است و پلورالیسم را به معنای وسیعی می‌پذیرد و همه قرائت‌های از اسلام را حق و مایه نجات می‌داند. در این صورت، با این اعتقاد، چگونه قرائت شیعه را در باب امامان علیهم‌السلام تخطئه می‌کند و به قرائت مقابل آن معتقد می‌شود و به اصطلاح خار را در چشم دیگران می‌بیند؛ اما تیر را در چشم خود نمی‌بیند.

وی در تعبیری می‌گوید: «این نکته را باید به گوش جان شنید و تصویر و منظر باید عوض کرد و به جای آنکه جهان را واجد یک خط راست و صدها خط کج و شکسته ببینیم، باید آن را مجموعه‌ای از خطوط راست دید که تقاطع‌ها و توازی‌ها و تطابق‌هایی با هم پیدا می‌کنند، بل حقیقت در حقیقت غرقه شد».^۱ اگر او اعتقاد دارد که همه اعتقادات صحیح است، چگونه اعتقاد شیعه را در باب مرجعیت علمی امامان علیهم‌السلام، خط کج و شکسته می‌بیند. این سخنان متعارض نشانه چیست؟!

[همچنین وی می‌گوید:] «اسلام سنی، فهمی است از اسلام و اسلام شیعی فهمی

۱. صراط‌های مستقیم، عبدالکریم سروش، ص ۲۷.

دیگر. اینها و توابع و اجزایشان، همه طبیعی‌اند و رسمیت دارند». اگر بنا به گفته ایشان اسلام شیعی، فهمی است از اسلام و طبیعی و رسمی است، چگونه ایشان اعتقاد شیعه به مرجعیت علمی امامان علیهم‌السلام را غیرطبیعی می‌داند و به رسمیت نمی‌شناسد؟^۱

ج) علمای (کارشناسان) دین، هم قائل به خاتمیت‌اند و هم مرجعیت علمی امامان علیهم‌السلام را قبول دارند؛ با این حال هیچ‌گونه تعارضی مشاهده نمی‌کنند. بنابراین علت در تعارض دانستن مرجعیت علمی و دینی ائمه اطهار علیهم‌السلام، نشان‌دهنده توجه نداشتن به مصادر و منابع علم امامان علیهم‌السلام است که در بخش قبل به‌طور مفصل بررسی گردید.^۲

مسئله الهام به ائمه اطهار علیهم‌السلام و ختم نبوت

بعضی‌ها به محدث بودن و الهام به ائمه اطهار علیهم‌السلام نقد و اشکال کرده‌اند که به دو مورد اشاره می‌کنیم:

اشکال اول

اشکال‌کننده می‌نویسد:

امامان اهل‌بیت، به نظر شیعه، انبیا هستند و به آنها وحی می‌شود و فرشتگان برای آنها وحی می‌آورند و شیعیان درباره فاطمه و امامان از فرزندانش همان چیزی را که درباره انبیا قائل‌اند، درباره آنان معتقدند!^۳

۱. خاتمیت و مرجعیت علمی امامان معصوم، جعفر سبحانی، ش ۳۷، ص ۵.

۲. همان.

۳. شیعه و سنت، احسان الهی ظهیر، ص ۷۰؛ الغدیر، ج ۵، ص ۵۰، به نقل از کتاب الصراع بین الاسلام و الوثنية، تألیف عبدالله قصیمی.

اشکال دوم

عبدالکریم سروش می گوید:

شخصیتی که به این افراد (امامان شیعه) داده شده، تقریباً برابر با شخصیت پیامبر است و می توانیم بگوییم مفهوم خاتمیت پیامبر را دچار تزلزل کرده است. این نکته بسیار مهمی است که ما، چه شیعه باشیم یا نباشیم، باید تکلیفمان را با آن مشخص کنیم.^۱

اشکال کننده در ادامه بحث خود، یکی از موارد تزلزل خاتمیت را محدث بودن

اهل بیت علیهم السلام می داند و می نویسد:

البته شیعیان نمی گفتند که امامان شیعه مورد و محل وحی قرار می گیرند. ولی تعبیر دیگری به کار می برند و می گویند اینها محدث و ملهم هستند؛ یعنی یک جوری حقایق را به ایشان می فهمانند. آن شکلش را نمی گفتند. اما اسم وحی هم نمی آورند برای اینکه متمایز بشوند از پیامبر.^۲

سپس می گوید: «... این درکی که شیعیان خصوصاً شیعیان ایران از ولایت

دارند، واقعاً نفی کننده خاتمیت است».^۳

نقد و بررسی

درخور توجه است که ختم نبوت با محدث بودن اهل بیت علیهم السلام منافاتی ندارد و

به معنای ختم تحدیث یا الهام نیست. استاد شهید مطهری در این زمینه می گوید:

قرآن کریم افرادی را یاد می کند که از زندگی معنوی نیرومندی برخوردار

بوده اند، با فرشتگان هم سخن بوده و امور خارق العاده از آنها سر می زده؛ بدون

۱. بازتاب اندیشه، تشیع و مردم سالاری، عبدالکریم سروش، ش ۶۳، ص ۵۱ و ش ۶۵، ص ۹۳.

۲. همان.

۳. بازتاب اندیشه، تشیع و مردم سالاری عبدالکریم سروش، ش ۶۵، ص ۹۳.

آن که «نبی» بوده باشند. بهترین مثال، مریم دختر عمران، مادر عیسی مسیح است که قرآن داستان‌های حیرت‌انگیزی از او نقل کرده است... چنان که می‌دانیم نه مادر عیسی پیامبر است و نه مادر موسی.^۱

در ضمن، اگر محدث بودن اهل بیت علیهم‌السلام با خاتمیت در تعارض باشد، محدث بودن غیر آنها نیز چنین خواهد بود. شما چرا اعتقاد شیعه را درباره محدث بودن اهل بیت علیهم‌السلام مساوی با نبی دانستن آنها یا معارض با خاتمیت می‌دانید. ولی همین ویژگی را درباره دیگران امتیاز و فضیلت می‌دانید. علامه امینی در این زمینه می‌گوید:

آیا معقول است این حقیقت را که [محدث بودن میان امت اسلامی] مورد اتفاق شیعه و سنی است، نسبت به طایفه‌ای فضیلت بزرگ شمرده شود و نسبت به دیگران گمراهی و منقصت؟!^۲

پاسخ دیگری که در این باره داده شده این است:

امامان آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کراراً و با بیان‌های مختلف توهم نسبت نبوت را از خویش دفع فرموده‌اند و خود را معمولاً به کسانی در قرآن تشبیه فرموده‌اند که پیامبر نبوده‌اند. اما علم عظیم الهی را داشته‌اند؛ مانند صاحب موسی که در شأن او فرمود: ﴿آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^۳؛ «از جانب خود او را رحمتی عطا کرده بودیم و از نزد خویش به او، علمی آموخته بودیم». یا صاحب سلیمان که علمی از کتاب داشت: ﴿عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾^۴ و به واسطه آن معجزه‌های عظیم پدید آورد.

در قرآن از مریم به عنوان صدیقه نام برده شده است و با وجود آن که می‌دانیم

۱. ختم نبوت، (مجموعه آثار)، مرتضی مطهری، ج ۳، ص ۱۷۰.

۲. الغدير، ج ۵، ص ۵۰.

۳. كهف: ۶۵.

۴. نمل: ۴۰.

ایشان نبی نبود، اما با ملائکه سخن می گفت و با آسمان مرتبط بود. هر شأنی را که شما برای صدیقه بنی اسرائیل قائلید، ما برای صدیقه اسلام، فاطمه اطهر علیها السلام قائلیم و هر نامی بر ارتباط او با عالم غیب می گذارید، ما برای ارتباط صدیق امت محمد صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب و امامان صدیق از فرزندان ایشان با جهان ماورا می نهیم.^۱

همچنین در پاسخ دیگر به اشکال کننده چنین آمده است:

جناب عالی علوم کسانی نظیر ذوالقرنین و آصف بن برخیا و مریم صدیقه را که در قرآن ذکر آنان رفته است، اما پیامبر نبودند، چگونه تفسیر می کنید؟! جز آن که بگویید محدث و ملهم بوده اند. اصولاً چه اشکال عقلی و نقلی و درون دینی و برون دینی وجود دارد اگر معتقد باشیم که گروهی از بندگان خاص خداوند به فضل و انعام او مستقیماً یا از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله صاحب علمی می شوند که عادتاً و از طریق اکتساب و اجتهاد قابل تحصیل نیست؟^۲

از مطالبی که گذشت روشن گردید که محدث بودن ائمه اطهار علیهم السلام با ختم نبوت منافاتی ندارد و ائمه علیهم السلام به شدت با چنین منطقی مخالف بوده و خود را به کسانی در قرآن تشبیه کرده اند که پیامبر نبوده اند. «حارث بن مغیره» می گوید:

امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مُحَدَّثًا فَقُلْتُ فَتَقُولُ نَبِيٌّ قَالَ فَحَرَكَ بِيَدِهِ هَكَذَا ثُمَّ قَالَ أَوْ
كَصَاحِبِ سُلَيْمَانَ أَوْ كَصَاحِبِ مُوسَى أَوْ كَذِي الْقُرْنَيْنِ أَوْ مَا بَلَّغَكُمْ أَنَّهُ قَالَ وَ
فِيكُمْ مِثْلُهُ.^۳

به درستی که علی علیه السلام از فرشته ها حدیث دریافت می کرد. گفتیم: «می فرماید

۱. بازتاب اندیشه، بنگر که را به قتل که دلشاد می کنی، محمدسعید بهمن پور، ش ۶۷، ص ۶۱.

۲. بازتاب اندیشه، خانمیت و ولایت، محمدسعید بهمن پور، ش ۷۱، ص ۹۷.

۳. کافی، ج ۱، صص ۲۶۹ و ۲۷۱.

پیغمبر بود؟ دست خود را حرکت داد و فرمود: «او یا مانند رفیق سلیمان بود یا مانند رفیق موسی یا ذوالقرنین. آیا به شما نرسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: و میان شما است همانند او؟»

تشریح بودن گفتار امامان

بعضی از نظریه پردازان معتقدند که سخنان امامان علیهم السلام تشریحی نو می باشد و مستند به قرآن و سنت نبوی نیست. اشکال کننده می گوید: «در [سخنان اهل بیت] ارجاعی به قرآن و سنت نبوی نرفته و نرفتنی است و نشانی از تعلیق و تبیین در آن دیده نشده و دیده نشدنی است»^۱.

نقد و بررسی

این سخن ادعایی بیش نیست؛ زیرا روایات متعددی دلالت دارند که سخنان اهل بیت علیهم السلام ریشه در قرآن و سنت نبوی دارند که در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:^۲

- عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ أ كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله أَوْ تَقُولُونَ فِيهِ قَالَ بَلْ كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ.^۳

سماعه از امام کاظم علیه السلام پرسید: آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله موجود است یا از جانب خود می گوید؟ امام علیه السلام فرمود: «همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله موجود است».

- عَنْ يُونُسَ عَنْ قُتَيْبَةَ قَالَ سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُ فِيهَا فَقَالَ

۱. بازتاب اندیشه، به کجای این شب آویزم قباى زنده‌ام را، عبدالکریم سروش، ش ۷۱، ص ۹۱.

۲. ر.ک: بصائر الدرجات، جزء ۶، صص ۳۹۲-۳۹۴؛ بحار الانوار، ج ۲، صص ۱۷۲-۱۷۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۶۱؛ بصائر الدرجات، جزء ۶، باب ۱۵، ح ۱.

الرَّجُلُ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ كَذَا وَكَذَا مَا يَكُونُ الْقَوْلُ فِيهَا فَقَالَ لَهُ مَهْ مَا أَجَبْتُكَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَسْنَا مِنْ أَرَأَيْتَ فِي شَيْءٍ.^۱

مردی مسئله‌ای از امام صادق علیه السلام پرسید و آن حضرت جواب آن را داد. آن مرد گفت: «بفرمایید اگر چنین و چنان باشد، جواب آن چیست؟» به او فرمود: «خاموش. هرچه من به تو جواب دهم، از گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله است. ما به هیچ وجه رأیی از خود نداریم».

- عَنْ حَمَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَفِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنةٌ.^۲

حماد می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: چیزی نیست مگر آن که درباره آن، قرآن یا سنت وجود دارد.

- ... مَهْمَا أَجَبْتُكَ فِيهِ بِشَيْءٍ فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَسْنَا نَقُولُ بِرَأْيِنَا مِنْ شَيْءٍ.^۳

... هرگاه درباره چیزی به تو پاسخ گفتم از رسول خداست و ما از خود چیزی نمی گوئیم.

- عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ إِذَا حَدَّثْتُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ...^۴

ابی جارود می گوید که امام باقر علیه السلام فرمود: هرگاه به شما از چیزی گفتم، دلیل آن را از قرآن [از من] بخواهید.

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۵۹.

۳. بصائر الدرجات، جزء ۶، ص ۳۹۵؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۳؛ وضوء النبوی، علی شهرستانی، ج ۲، ص ۳۳۵؛ النص والاجتهاد، ص ۱۶.

۴. کافی، ص ۶۰.

- عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ يَا جَابِرُ إِنَّا لَوْ كُنَّا نُحَدِّثُكُمْ بِرَأْيِنَا وَهَوَانَا لَكُنَّا مِنْ الْهَالِكِينَ وَ لَكِنَّا نُحَدِّثُكُمْ بِأَحَادِيثَ نَخْنِزُهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَمَا يَكْنِزُ هَوْلَاءِ ذَهَبُهُمْ وَ فِضَّتُهُمْ^۱.

امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: ای جابر! ما اگر به رأی خود و از پیش خود حرف بزنیم، هر آینه نابود می شویم. اما با شما به وسیله احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله ذخیره کرده ایم، سخن می گوئیم؛ همان طور که مردم طلا و نقره ذخیره می کنند.

- عَنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ لَوْ أَنَا حَدَّثْنَا بِرَأْيِنَا صَلَلْنَا كَمَا صَلَّ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا وَ لَكِنَّا حَدَّثْنَا بِبَيْتِهِ مِنْ رَبَّنَا بَيْتَهَا لِنَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله فَبَيْتُهُ لَنَا...^۲.

فضیل از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت می فرمود: اگر ما به رأی خود سخن گوئیم، گمراه می شویم؛ همان طور که پیش از ما افرادی گمراه شدند. ولی ما به بینه ای از سوی خدا که برای پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کرده است، صحبت می کنیم.

- عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ قَالَ قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ مَنْ عِنْدَنَا مِمَّنْ يَتَفَقَّهُ بِقَوْلُونَ يَرِدُ عَلَيْنَا مَا لَا نَعْرِفُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا فِي السُّنَّةِ نَقُولُ فِيهِ بِرَأْيِنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام كَذَبُوا لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا وَ قَدْ جَاءَ فِي الْكِتَابِ وَ جَاءَتْ فِيهِ السُّنَّةُ.^۳

سعید اعرجی می گوید خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم، کسانی از اهل علم که نزد ما هستند می گویند با مسائلی مواجه می شویم که حکم آن را در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نمی یابیم لذا طبق نظر و اجتهاد خود فتوا می دهیم.

۱. بصائر الدرجات، جزء ۶، ص ۳۹۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۹۵.

حضرت ع فرمودند: دروغ می گویند (اشتباه می کنند) هیچ چیز نیست مگر این که حکم آن در قرآن و سنت آمده است.

- عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَمَّادِ بْنِ عُمَانَ وَغَيْرِهِ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي وَحَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَحَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ وَحَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ وَحَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَحَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَحَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ^۱.

هشام بن سالم، حماد بن عیسی و غیر این دو گفته اند از امام صادق ع شنیدیم که فرمود: حدیث من، حدیث پدرم است و حدیث پدرم حدیث جدّم و حدیث جدّم حدیث حسین ع است و حدیث حسین ع حدیث حسن ع است و حدیث حسن ع حدیث امیرالمؤمنین ع است و حدیث امیرالمؤمنین ع حدیث رسول خدا ص و حدیث رسول خدا ص سخن خدای عزوجل است.

- امام رضا ع در ذیل آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾ در ضمن روایتی مفصل فرمود:

خداوند بیان هیچ چیز را از آنچه امت به آن نیاز دارد فروگذار نکرده است. پس آن که می پندارد خداوند عزوجل دین خود را کامل نساخته است، به تحقیق کتاب خدا را رد نموده است و آن که کتاب خدا را رد کند، هر آینه کافر است.^۲

از احادیثی که ذکر شد، نتیجه می گیریم که گفتار ائمه ع برگرفته از قرآن و

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۳؛ جامع احادیث الشیعة، معزی ملابری، ج ۱، ص ۳۷؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۷۱.
۲. کافی، ج ۱، ص ۱۹۸؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۲۶؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۱؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۳۵.

سنت است و معلوم نیست اشکال‌کننده براساس کدام ملاک گفته است که سخن امامان شیعه، تشریحی نو است و مستند به قرآن و سنت نیست. ایشان اگر مدعی است که منکر فضایل اهل بیت علیهم السلام نمی‌باشد و آنان را در آنچه می‌گویند، صادق می‌داند، باید قبول کند که احکام بیان شده از معصومان علیهم السلام تنها در چهارچوب قرآن و معارف نبوی صلی الله علیه و آله است.^۱

علم ائمه علیهم السلام و پاسخ‌های متفاوت آنها

برخی اشکال می‌کنند که اگر ائمه اطهار علیهم السلام از منابع ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند و بهاکان و مایکون و ماهوکائن آگاه‌اند، چرا جواب آنها به شیعیان مخلص خود متفاوت بوده است؟!

نقد و بررسی

بی‌شک یکی از علل تفاوت جواب‌های امامان علیهم السلام، تفاوت فهم و عقل سؤال‌کنندگان بوده است؛ همان‌گونه که سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز چنین بوده است. از این رو ایشان فرمود: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ»؛ «ما جماعت انبیا وظیفه داریم که به مقدار عقل و فهم مردم با آنها صحبت نماییم». البته با توجه به زندگی امامان علیهم السلام در دوران حاکمان ستمگر و عادی نبودن اوضاع، احتمال دارد این‌گونه سخنان در حالت تقیه یا توریه بیان شده باشد تا وسیله‌ای برای حفظ جان پیروان خود باشد؛ چنان‌که در روایتی چنین می‌خوانیم:

عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَنِي ثُمَّ جَاءَهُ

۱. کتاب نقد، امامت و خاتمیت تعارض یا تلائم، حمیدرضا شاکرین، ش ۳۸، ص ۷۹، با اندکی تصرف.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۳ و ج ۸، ص ۲۶۸.

رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْهَا فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ آخَرُ فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي وَأَجَابَ صَاحِبِي فَلَمَّا خَرَجَ الرَّجُلَانِ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ رَجُلَانِ مِنَ أَهْلِ الْعِرَاقِ مِنْ شِيعَتِكُمْ قَدِمَا يَسْأَلَانِ فَأَجَبْتَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِغَيْرِ مَا أَجَبْتَ بِهِ صَاحِبُهُ فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ إِنَّ هَذَا خَيْرٌ لَنَا وَابْقَى لَنَا وَلَكُمْ وَ لَوْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ لَصَدَّقْتُمُ النَّاسَ عَلَيْنَا وَ لَكَانَ أَقْلَ لِبَقَائِنَا وَ بَقَائِكُمْ...^۱

زراره می گوید: یک مسئله از امام باقر علیه السلام پرسیدم و به من جوابی داد. سپس مردی دیگر آمد و همان مسئله را پرسید. امام علیه السلام خلاف جوابی که به من داده بود، به او پاسخ داد. پس از آن، مرد دیگری آمد و به او جواب سومی داد مخالف آن دو. وقتی آن دو مرد بیرون رفتند، گفتم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله دو تن عراقی از شیعیان شما آمدند و یک مسئله پرسیدند و به هر کدام جواب دیگری دادی! فرمود: ای زراره! به تحقیق این برای ما بهتر است و شما و ما را پایدارتر می کند و اگر همه شما شیعیان یک رأی باشید، مردم به وحدت اعتقاد شما به ما پی می برند و زندگی ما و شما ناپایدار می شود...

البته دو احتمال دیگری برای این اختلاف در جواب ها به نظر می رسد: یکی آن است که چنین تفاوت هایی بر اثر نبود درک صحیح و کامل روایان باشد؛ نه متفاوت بودن سخنان امامان علیهم السلام. احتمال دیگر آن است که تفاوت به سبب وجود روایات مجعولی باشد که بعضی از مخالفان در روایات وارد نموده اند.

تشکیک بعضی از اصحاب درباره علم ائمه علیهم السلام

اگر اهل بیت علیهم السلام از آگاهی ویژه ای برخوردار بوده اند و علم آنان نیز از منابع گوناگونی بوده است، چرا بعضی از اصحاب، به علوم امامان خود تردید کرده اند؛

۱. همان، ص ۶۵.

چنان‌که در روایت است که «ابن مسکان» از زراره درباره امام جعفر صادق علیه السلام می‌گوید: «خدا رحمت کند ابو جعفر را و اما جعفر همانا درباره او در قلب من چیزی است...»^۱.

همچنین «زیاد بن ابی حلال» مسئله‌ای را از زراره نقل می‌کند که وی درباره امام صادق علیه السلام می‌گوید: «... او (امام صادق علیه السلام) معنای استطاعت را ندانسته... و او به کلام رجال، بصیرتی ندارد»^۲.

همچنین با دو سند مختلف از «شعیب عقرقوفی» نقل شده است که ابوبصیر درباره علم موسی بن جعفر علیه السلام گفته است: «... من فکر نمی‌کنم که رفیق ما [موسی بن جعفر] در حکم و فتوا رشد کرده باشد»^۳.

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ بْنُ أَحْمَدَ الْفَارِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْعَبِيدِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ قَالَ سَمِعْتُ زُرَّارَةَ يَقُولُ رَحِمَ اللَّهُ أَبَا جَعْفَرٍ وَأَمَّا جَعْفَرٌ فَإِنَّ فِي قَلْبِي عَلَيْهِ لَعْنَةٌ [لَفْتَةً]! فَقُلْتُ لَهُ وَمَا حَمَلُ زُرَّارَةَ عَلَى هَذَا قَالَ حَمَلَهُ عَلَى هَذَا لِأَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَخْرَجَ حَمَازِيَهُ». اختيار معرفة الرجال، الطوسي، ج ۱، ص ۳۵۶.

۲. «حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ قَوْلَوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمَعْرُوفُ بِمَا جَلَوَيْهِ عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي الْحَلَالِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنْ زُرَّارَةَ رَوَى عَنْكَ فِي الْإِسْطِطَاعَةِ شَيْئاً فَقَبِلْنَا مِنْهُ وَصَدَقْنَاهُ وَقَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِضَهُ عَلَيْكَ! فَقَالَ هَاتِيهِ! قُلْتُ فَرَعَمَ أَنَّهُ سَأَلَكَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً فَقُلْتُ مَنْ مَلَكَ زَادًا وَ رَاحِلَةً فَقَالَ كُلُّ مَنْ مَلَكَ زَادًا وَ رَاحِلَةً فَهُوَ مُسْتَطِيعٌ لِلْحَجِّ وَ إِنْ لَمْ يَحْجَّ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ لَيْسَ هَكَذَا سَأَلَنِي وَ لَا هَكَذَا قُلْتُ كَذَبَ عَلَيَّ وَ اللَّهُ كَذَبَ عَلَيَّ وَ اللَّهُ، لَعَنَ اللَّهُ زُرَّارَةَ لَعَنَ اللَّهُ زُرَّارَةَ لَعَنَ اللَّهُ زُرَّارَةَ إِنَّمَا قَالَ لِي مَنْ كَانَ لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةٌ فَهُوَ مُسْتَطِيعٌ لِلْحَجِّ قُلْتُ وَ قَدْ وَجَبَ عَلَيْهِ قَالَ فَسُطِيعٌ هُوَ فَقُلْتُ لَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَهُ قُلْتُ فَأُخْبِرُ زُرَّارَةَ بِذَلِكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ زِيَادٌ فَقَدِمْتُ الْكُوفَةَ فَلَقِيْتُ زُرَّارَةَ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ سَكَتَ عَنْ لَعْنَتِهِ فَقَالَ إِنَّمَا قَدْ أَعْطَانِي الْإِسْطِطَاعَةَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ وَ صَاحِبُكُمْ هَذَا لَيْسَ لَهُ بَصِيرَةٌ بِكَلَامِ الرَّجَالِ». کافی، ج ۱، ص ۳۶۱.

۳. «رجال الكشي عن علي بن محمد عن محمد بن أحمد عن محمد بن الحسن عن صفوان عن شعيب بن يعقوب العقرقوفی قال سألت أبا الحسن علیه السلام عن الرجل تزوج امرأة و لها زوج و لم يعلم قال ترجم المرأة و ليس على الرجل شيء إذا لم يعلم فذكرت ذلك لأبي بصير المرادي قال قال لي و الله جعفر علیه السلام ترجم المرأة و يجلد الرجل الحد قال فصرب بيده على صدره يحكها أظن صاحبنا ما تكامل علمه». همان، ج ۱، ص ۴۰۲.

روایت دیگر چنین است: «...من خیال نمی‌کنم رفیق ما [موسی بن جعفر] در علم رشد کرده باشد»^۱.

نقد و بررسی روایات تشکیک در علم ائمه علیهم‌السلام

این‌گونه روایات از چند جهت درخور بررسی می‌باشد که در اینجا به آنها اشاره می‌کنیم:

بررسی سندی

بعضی از سلسله رجال این روایات ضعیف است. بعضی دیگر نیز واسطه بین آنها حذف شده و به عبارت دیگر مرسل^۲ می‌باشد که هرکدام را توضیح می‌دهیم.

روایت ابن مسکان

در سند این روایت، «جَبْرِيلُ بْنُ أَحْمَدَ الْفَارِسِيِّ، الْبُرْنَانِي» قرار دارد که تضعیف شده است. آقای خوئی درباره او می‌نویسد: «أقول: هذه الرواية ضعيفة بجبرئيل بن أحمد فإنه لم يوثق»^۳. ایشان در جای دیگر می‌گویند: «فإن جبرئيل بن أحمد لم يوثق فلا يمكن الاعتماد عليها»^۴.

۱. «رجال الكشي عن مُحَمَّدَانَ عَنْ مُعَاوِيَةَ عَنْ شُعَيْبِ الْعَمْرُقُوفِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ امْرَأَةٍ تَزَوَّجَتْ وَ لَهَا زَوْجٌ فَظَهَرَ عَلَيْهَا قَالَ تُرْجَمُ الْمَرْأَةُ وَيُضْرَبُ الرَّجُلُ مِائَةَ سَوْطٍ لِأَنَّهُ لَمْ يُسَأَلْ قَالَ شُعَيْبٌ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ امْرَأَةٌ تَزَوَّجَتْ وَ لَهَا زَوْجٌ قَالَ تُرْجَمُ الْمَرْأَةُ وَ لَا شَيْءَ عَلَى الرَّجُلِ فَلَقَيْتُ أَبَا بَصِيرٍ فَقُلْتُ لَهُ إِنِّي سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ الْمَرْأَةِ الَّتِي تَزَوَّجَتْ وَ لَهَا زَوْجٌ قَالَ تُرْجَمُ الْمَرْأَةُ وَ لَا شَيْءَ عَلَى الرَّجُلِ فَمَسَحَ صَدْرَهُ وَ قَالَ مَا أَظُنُّ صَاحِبِنَا تَنَاهَى حُكْمَهُ بَعْدُ»، همان، ج ۱، ص ۴۰۱.

۲. «هو ما رواه عن المعصوم من لم يدركه»، والمراد بالادراك هنا التلاقي في ذلك الحديث المحدث عنه بأن رواه عنه بواسطة وإن أدرکه بمعنی اجتماعه معه ونحوه...». الرعاية في علم الدراية، الشهيد الثاني، ص ۱۳۶.

۳. معجم رجال الحديث، السيد الخوئی، ج ۸، ص ۲۴۲.

۴. همان، ج ۲۱، ص ۸۵.

روایت زیاد بن ابی الحلال

سند این حدیث چنین است: «أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ قُلوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمَعْرُوفُ بِمَا جِيلَوِيهِ عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي الْحَلَّالِ» در سند این روایت، واسطه بین «مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمَعْرُوفُ بِمَا جِيلَوِيهِ» و «زِيَادِ بْنِ أَبِي الْحَلَّالِ» حذف شده است. در نتیجه، روایت مرسل و غیر قابل استناد می شود.

«ابوغالب» درباره این روایت می نویسد: «قلت وهو ضعيف بحذف الواسطة بين ماجيلويه و بين زياد بن أبي الحلال».^۱

صاحب «طرائف المقال» نیز درباره مرسل بودن این روایت چنین نقل می کند:

شهید ثانی در تعلیقات خود بر خلاصه [علامه حلی] می نویسد که حاصل روایات «کشی» که متضمن ذم زراره بوده، بیشتر از بیست روایت می باشد که همه آنها جداً ضعیف السند می باشند و در اکثر آنها محمد بن عیسی العبیدی^۲ وجود دارد؛ مگر یک روایت که طریق آن صحیح است. ولی مرسل می باشد؛ زیرا سند این روایت چنین است: «حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ قُلوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي

۱. تاریخ آل زراره، ابوغالب الزراری، ص ۶۵.

۲. علمای علم رجال در توثیق و جرح «محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین مولى بنی اسد بن خزیمه، ابوجعفر العبیدی یقظینی الاسدی الخزیمی البغدادی یونسی» اختلاف دارند که به چند مورد اشاره می شود:

- کشی: «والاصح عندي أن محمد بن عيسى العبيدي اليقطيني ثقة صحيح الحديث».

- نجاشی: «محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین بن موسی مولى أسد بن خزیمه، أبو جعفر، جلیل فی (من) أصحابنا، ثقة، عین» رجال النجاشی، ص ۳۳۳.

- طوسی در رجال: «محمد بن عیسی بن عبید یقظینی، یونسی، ضعیف علی قول القمیین». رجال الطوسی، ص ۳۹۱.

- طوسی در الفهرست: «محمد بن عیسی بن عبید یقظینی، ضعیف». الفهرست، ص ۲۱۷.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: خلاصه الاقوال، علامه الحلی، ص ۲۴۱.

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمَعْرُوفُ بِمَا جِيلَوِيهِ عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي الْحَلَّالِ قَالَ
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ.

و ظاهر این است که زیاد بن ابی‌الحلال که از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌باشد تا زمان ماجیلویه که وی هم عصر با ابن بابویه بوده، افراد طبقه روایی او زنده نبوده‌اند.^۱

نجاشی در رجال خود ذیل ترجمه «محمد بن ابی‌القاسم عییدالله بن عمران الجنابی البرقی» می‌گوید: «ابو عبدالله ملقب به ماجیلویه، داماد احمد بن ابی عبدالله برقی بوده است».^۲

از طرفی «احمد بن ابی عبدالله برقی» متوفای ۲۷۴ هـ. ق می‌باشد و درگذشت «ماجیلویه» در سال ۲۸۰ هـ. ق بوده است.^۳

از طرف دیگر، نجاشی در حدیث مورد بحث، بیان می‌کند که زیاد بن ابی‌الحلال از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «...عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي الْحَلَّالِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام...» و منصور دوانیقی در سال ۱۴۸ هـ. ق امام صادق علیه السلام را به شهادت رساند. در نتیجه، بین فاصله زمانی سال ۱۴۸ هـ. ق (شهادت امام صادق) و سال ۲۸۰ هـ. ق (سال وفات ماجیلویه)، باید راوی دیگری وجود داشته باشد تا

۱. «وقد ذكر الشهيد في تعليقاته على الخلاصة حاصل ما ذكره «كشّی» في حق زارة أحاديث تزید علی العشرین يقتضي ذمه وكلها ضعيفة السند جدا وفي أكثرها محمد بن عيسى العبيدي الا حديثا واحدا طريقه صحيح الا أنه مرسل لان رواية محمد بن قولويه عن محمد بن أبي القاسم ما جيلويه عن زياد بن أبي الحلال عن الصادق عليه السلام، و ظاهر أن زياد الذي من رجال الباقر والصادق عليهما السلام لم يبق إلى زمان ما جيلويه المعاصر لابن بابويه و من في طبقته». طرائف المقال، السيد علی البروجردی، ج ۲، ص ۵۷۸.

۲. «أبو عبدالله، الملقب ماجيلويه، وأبو القاسم يلقب ببندار، سيد من أصحابنا القميين، ثقة، عالم، فقيه، عارف بالأدب والشعر والغريب، وهو صهر أحمد بن أبي عبدالله البرقي على ابنته». رجال النجاشي، النجاشي، ص ۳۵۳.

۳. «وقال أحمد بن الحسين رحمه الله في تاريخه توفي أحمد بن أبي عبدالله البرقي في سنة أربع وسبعين ومائتين وقال علي بن محمد ماجيلويه مات سنة أخرى سنة ثمانين ومائتين» رجال النجاشي، ص ۷۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۵۰.

روایت امام صادق علیه‌السلام را از زیاد بن ابی الحلال به ماجیلویه نقل نماید. ولی در سند روایت، چنین شخصی وجود ندارد. پس روایت مرسل می‌شود.

روایت اول عَقْرُقُوفِيٍّ

سند این روایت چنین است: «رجال الكشي عن علي بن محمد عن محمد بن أحمد عن محمد بن الحسن عن صفوان عن شعيب بن يعقوب العَقْرُقُوفِيٍّ قال سألت أبا الحسن علیه‌السلام». این روایت به علت اینکه افرادی غیر موثق و مجهول در آن وجود دارند، تضعیف شده است. در کتاب معجم الرجال در این باره چنین آمده است: «أقول: الرواية ضعيفة فإن علي بن محمد لم يوثق ومحمد بن أحمد مجهول ومحمد بن الحسن الذي يروي عن صفوان لم يوثق»^۱.

روایت دوم عَقْرُقُوفِيٍّ

سند این روایت چنین نقل شده است: «رجال الكشي عن حمدان عن معاوية عن شعيب العَقْرُقُوفِيٍّ عن أبي بصير». این روایت نیز مرسل است. آقای خویی درباره روایت حمدان می‌گوید: «أقول: الرواية مرسله فإن الكشي لا يمكن أن يروي عن حمدان»^۲.

بررسی محتوایی

تقیه بین ائمه علیهم‌السلام و اصحاب خاص

در طول تاریخ، حاکمان ستگمر افرادی مانند حجر بن عدی^۳ و میثم تمار را، تنها به سبب محبت به اهل بیت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به شهادت می‌رساندند. از این رو

۱. معجم الرجال، ج ۱۵، ص ۱۵۴.

۲. معجم الرجال، ج ۱۵، ص ۱۵۳ و ج ۲۱، ص ۸۵.

۳. برای اطلاع از شخصیت حجر بن عدی، رک: فصلنامه صراط، مؤسسه آموزشی پژوهشی مذاهب اسلامی، ش ۱۰، پاییز ۱۳۹۲، ص ۷۵. مقاله قیام دوباره حجر بن عدی، سید محمدجعفر سبحانی.

امام صادق علیه السلام از روی تقیه، برای حفظ جان یاران خاص خود، گاهی در ظاهر از آنان بدگویی می‌کرد و گاهی نیز از آنان اعلام دوری و برائت می‌نمود.^۱

ابو غالب الزراری، درباره علت بدگویی و طعن امام صادق علیه السلام از زراره می‌گوید: «علت بدگویی امام علیه السلام از زراره، حفظ جان وی بوده است».^۲

شاهد این ادعا روایاتی است که دلالت بر تقیه داشتن اخبار ذم می‌کند و «کشی» نیز آنها را در کتاب خود آورده است که در اینجا به بیان چند نمونه بسنده می‌کنیم: عبدالله فرزند زراره می‌گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود:

سلام مرا به پدرت برسان و به او بگو که اگر من از تو بدگویی می‌کنم، تنها برای دفاع از تو می‌باشد؛ چرا که مخالفان و دشمنان در کمین‌اند تا هر کس را ما به خود نزدیک دانستیم و از او به خوبی یاد کردیم، به او دست یابند و آنان را که مورد محبت و قرب ما هستند، اذیت و آزار نمایند و به قتل برسانند و هر کسی را که ما از خود برانیم و بد معرفی کنیم، ستایش کنند و وضع زندگی‌اش خوب شود. به همین علت تو در نظر آنها، نکوهش شده‌ای؛ چرا که دوستدار مایی و قلبت به سوی ما می‌باشد. از این رو خواستم از تو عیبجویی و بدگویی کنم تا اینکه با جلوه دادن نقص‌هایی در تو، تو را ستایش کنند و از این راه، بلا و شر آنها از تو دفع شود.

خداوند می‌فرماید: ﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾؛ «اما آن کشتی، برای گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می‌کردند و من خواستم آن را معیوب

۱. به نظر می‌رسد «کشی» روایات ذم زراره را بیان کرده است و کتاب‌های دیگر از او فقط نقل قول کرده‌اند.

۲. «علل طعن الإمام علیه السلام في زرارة دلت جملة من الروایات علی ذکر الإمام الصادق علیه السلام زرارة بعیب صیانة و ستراله حیث قد اشهر بین الشیعة و غیرهم باختصاصه بآل محمد علیهم السلام و يعظم منزلته عندهم فخاف علیه القتل فأبدى فيه اللعن والشتم صیانة و ستراله حیث عرفوا انه علیه السلام یحبه و یقر به». تاریخ آل زراره، ابو غالب الزراری، ص ۶۶.

کنم؛ چراکه پشت سرشان پادشاهی [ستمگر] بود که هر کشتی [سالمی] را به زور می گرفت». این قرآن از سوی خداوند است [که چنین می فرماید]. به خدا قسم! او کشتی را معیوب نکرد؛ مگر اینکه می خواست از دست آن پادشاه در امان بماند و به وسیله او از بین نرود؛ و گرنه کشتی سالم درستی بود و هیچ جای نقصی در آن وجود نداشت. پس تو این مثل را درک کن و بدان خوب توجه نما. خدایت رحمت کند؛ چراکه به خدا سوگند! تو محبوب ترین مردم نزد من هستی و محبوب ترین اصحاب و یاران پدرم نزد من، از حاضران و پیشینیان هستی. آری! تو با فضیلت ترین کشتی این دریای شگرف بی کران هستی و به دنبال تو پادشاهی ستمگر وجود دارد که منتظر است هر کشتی خوب و صالحی را که از دریای هدایت می رسد، دریابد و غاصبانه بر باید و نه تنها آن را بلکه همه ساکنانش را از بین ببرد. پس رحمت خدا بر تو در زندگی ات و آمرزش و رضوان خدا بر تو پس از مرگت...^۱

همچنین «حسین» فرزند زراره به امام صادق علیه السلام می گوید:

پدرم سلام رساند و می گوید: «خدا مرا فدای شما نماید! همچنان آن مرد و آن

۱. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اقْرَأْ مِنِّي عَلَى وَالِدِكَ السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُ إِنِّي إِنَّمَا أَعْيَبُكَ دَفْعاً مِنِّي عَنْكَ فَإِنَّ النَّاسَ وَالْعُدُوَّ يُسَارِعُونَ إِلَى كُلِّ مَنْ قَرَّبَتْهُ وَ حَمِدْنَا مَكَانَهُ لِإِدْخَالِ الْأَذَى فِي مَنْ نُجِبَهُ وَ نُقَرَّبُهُ وَ يَرْمُونَهُ لِيَحْبِسَنَا لَهُ وَ قُرْبِهِ وَ دُونَهُ مِنَّا وَ يَرَوْنَ إِدْخَالَ الْأَذَى عَلَيْهِ وَ قَتْلَهُ وَ يَحْمَدُونَ كُلَّ مَنْ عَيْنَاهُ نَحْنُ وَ إِنْ نَحْمَدُ أَمْرَهُ فَإِنَّمَا أَعْيَبُكَ لِأَنَّكَ رَجُلٌ اشْتَهَرَتْ بِنَا وَ لِيَلِيكَ إِلَيْنَا وَ أَنْتَ فِي ذَلِكَ مَذْمُومٌ عِنْدَ النَّاسِ غَيْرُ مُحَمَّدٍ الْأَثَرِ لِمُؤَدَّتِكَ لَنَا وَ بِمِثْلِكَ إِلَيْنَا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْيَبُكَ لِيَحْمَدُوا أَمْرَكَ فِي الدِّينِ بِعَيْبِكَ وَ تَقْصِكَ وَ يَكُونَ بِذَلِكَ مِنَّا دَافِعٌ شَرَّهُمْ عَنْكَ يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ: «أَمَا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعْيِبَهَا وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ [عَصَبًا] هَذَا التَّنْزِيلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ صَالِحَةٌ لَا وَ اللَّهِ مَا عَابَهَا إِلَّا لِكَيْ تَسَلَّمَ مِنَ الْمَلِكِ وَ لَا تَعْتَبَ عَلَى يَدَيْهِ وَ لَقَدْ كَانَتْ صَالِحَةً لَيْسَ لِلْعَيْبِ مِنْهَا مَسَاعٌ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَافْتَهُمُ الْمِثْلَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَإِنَّكَ وَ اللَّهُ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ وَ أَحَبُّ أَصْحَابِ أَبِي علیه السلام حَيًّا وَ مَيِّتًا فَإِنَّكَ أَفْضَلُ سَفِينٍ ذَلِكَ الْبَحْرُ الْقَمَقَمَامُ الرَّاحِرُ وَ أَنْ مِنْ وَرَائِكَ مَلِكًا ظَلَمًا غَضُوبًا يَرْقُبُ غُيُورَ كُلِّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ تَرِدُ مِنْ بَحْرِ الْهُدَى لِتَأْخُذَهَا غَضَبًا ثُمَّ يَغْصِبُهَا وَ أَهْلَهَا وَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ حَيًّا وَ رَحْمَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ عَلَيْكَ مَيِّتًا...». (اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، الطوسی، ج ۱، ص ۳۵۱).

دو مرد به من می گویند که شما درباره من چنین و چنان می گوید». حضرت به او (حسین بن زراره) فرمود: «سلام مرا به پدرت برسان و بگو سوگند به خدا! من شما را دوست دارم و خیر تو را در دنیا و آخرت خواهانم و به خدا قسم! من از تو راضی ام. پس چه باک که مردم درباره تو چیزی بگویند».^۱

همچنین امام صادق علیه السلام درباره زراره، برید بن معاویه، محمد بن مسلم و الاحول فرمود: «اینها بهترین مردم نزد من هستند؛ چه در حال حیات و چه بعد از وفات. اما دشمنان می آیند و چنین و چنان می گویند و من چاره‌ای ندارم که چیزی بگویم».^۲

تجلیل امام صادق علیه السلام از خواص اصحاب خود

در مقابل اخبار ذم، روایاتی وجود دارد که امام صادق علیه السلام بعضی از اصحاب خاص خود را مدح نموده است. این روایات افزون بر تثبیت جایگاه اصحاب امام علیه السلام به این نکته نیز اشاره دارد که صدور اخبار ذم از روی مصلحت بوده است. در اینجا به برخی از سخنان امام علیه السلام در مدح اصحابشان اشاره می کنیم:

- «زراره، محمد بن مسلم، برید بن معاویه و الاحول، بهترین مردم نزد من در دنیا و قیامت هستند».^۳

- «خدا رحمت کند زراره را! اگر او و نظایر او نبودند، همانا احادیث پدرم از

۱. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ أَبِي يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ إِنَّهُ لَا يَزَالُ الرَّجُلُ وَالرَّجُلَانِ يَتَقَدَّمَانِ فَيَذْكُرَانِ أَنَّكَ ذَكَرْتَنِي وَقُلْتَ فِي فَقَالَ أَقْرَأُ أَبَاكَ السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ أَنَا وَاللَّهُ أَحَبُّ لَكَ الْخَيْرِ فِي الدُّنْيَا وَأَحَبُّ لَكَ الْخَيْرِ فِي الْآخِرَةِ وَأَنَا وَاللَّهُ عَنْكَ رَاضٍ فَمَا تَبَالِي مَا قَالَ النَّاسُ بَعْدَ هَذَا» همان، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲. «عَنْ عَمْرِ بْنِ يَزِيدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ زُرَّارَةُ وَبُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَالْأَحْوَلُ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا وَلَكِنَّهُمْ يَجِيئُونِي فَيَقُولُونَ لِي فَلَا أَجِدُ بُدًّا مِنْ أَنْ أَقُولَ». همان، ج ۲، ص ۴۲۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۴۷ و ج ۲، ص ۴۲۲.

میان می‌رفت».^۱

- «زراره، ابوبصیر، محمد بن مسلم و برید از جمله کسانی‌اند که خدا درباره آنها فرموده است: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾.^۲

- «کسی جز زراره، ابوبصیر، محمد بن مسلم و برید بن معاویه، آثار من و احادیث پدرم را احیا نکرد...».^۳

خاتمه

امامت، یک اصل اعتقادی و یکی از مسائل کلام اسلامی است که در تفکر شیعه، موجب اکمال دین و ادامه نبوت است؛ البته نه برای تشریح وحی، بلکه برای تفسیر و تبیین وحی. خود خداوند، امام علیه السلام را برمی‌گزیند و منصوب می‌نماید. او همه شئون پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از نزول وحی و آوردن شریعت را دارد. چنین شخصی باید همانند پیامبر صلی الله علیه و آله بهره فراوانی از علم و آگاهی داشته باشد؛ زیرا قلمرو مأموریت امام، جسم و جان انسان است. از این رو یکی از شاخص‌های مهم امامت از نظر شیعه، علم کامل امام به احکام و معارف است. چنین علمی نیازمند تفکر و اجتهاد نیست. بلکه برگرفته از قرآن، وراثت از پیامبر صلی الله علیه و آله، جامعه، جفر، مصحف فاطمه علیها السلام، محدث بودن، القای روح القدس و آگاهی از غیب است. البته همه منابع یاد شده همانند علم پیامبر صلی الله علیه و آله، برگرفته از علم نامتناهی الهی است؛ زیرا همه این منابع، در نهایت به علم خداوند ختم می‌شود. این علم از تفضلات الهی است که مختص امامان علیهم السلام می‌باشد.

۱. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ج ۱، ص ۳۴۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۴۸.

۳. همان.

كتابنامه

✽ قرآن الكريم.

✽ نهج البلاغه.

١. الاتقان فى علوم القرآن، جلال الدين عبدالرحمان السيوطى، تحقيق: محمد ابراهيم، بيروت، المكتبة العربية، ١٤٠٨ هـ.ق - ١٩٨٨ م.
٢. الاحتجاج على اهل اللجاج، ابى منصور احمد بن على الطبرسى، اول، قم، انتشارات اسوه، ١٤١٣ هـ.ق.
٣. احقاق الحق و ازهاق الباطل، نورالله بن السيد شريف الشوشترى (القاضى التسترى)، من منشورات آية الله العظمى المرعشى، بى جا، بى تا.
٤. الاحكام السلطانية، محمد بن الحسين الفراء و ابى الحسن على بن محمد بن حبيب البصرى البغدادى الماوردى، چاپ دوم، بى جا، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤٠٦ هـ.ق.
٥. أحكام القرآن، الجصاص، الأولى، تحقيق: عبدالسلام محمد على شاهين، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥ هـ.ق - ١٩٩٤ م.
٦. اختلاف الحديث، محمد بن إدريس ابو عبدالله الشافعى، بى جا، بى تا.
٧. ارشاد السارى شرح صحيح البخارى، ابى العباس شهاب الدين احمد بن محمد العسقلانى، بيروت، بى تا.

۸. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید)، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۹. از آگاهان پیرسید، سید محمد تیجانی، ترجمه سید جواد مهری، چاپ اول، قم، بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۷۱ هـ.ش.
۱۰. أسد الغابة، ابن الأثیر، بیروت، دار الكتاب العربی.
۱۱. الاصابة فی تمييز الصحابة، شهاب الدین ابی الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۲۸ هـ.ق.
۱۲. الاعتصام بالكتاب و السنة، جعفر سبحانی، چاپ اول، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۱۳. اعتقاد ما، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، چاپ اول، قم، انتشارات نسل جوان، ۱۳۷۵ هـ.ش.
۱۴. اعیان الشیعة، السید محمد الامین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ هـ.ق - ۱۹۸۶ م.
۱۵. إقبال الأعمال، السید ابن طاووس، تحقیق: جواد القیومی الاصفهانی، الطبعة الاولى، مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۱۶. الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، مطبعة الخيام، قم، منشورات مکتبة جامع جهل ستون، ۱۴۰۰ هـ.ق.
۱۷. اقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد، سعید الحوزی الشرتونی البنانی، قم، منشورات مکتبة آية الله العظمی المرعشی، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۱۸. الامالی، محمد بن الحسن الطوسی (الشیخ الطوسی)، قم، دارالثقافة، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۱۹. الامام الصادق والمذاهب الاربعة، اسد حیدر، چاپ چهارم، تهران، مکتبة الصدر، ۱۳۷۱ هـ.ش.

۲۰. الامامة و السياسة، ابی محمد عبدالله بن مسلم ابن الدینوری، مؤسسه الحلبی و شرکاه للنشر و التوزیع، بی جا، بی تا.
۲۱. امامت و رهبری، مرتضی مطهری، نهم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸ ه. ش.
۲۲. امامت و عصمت امامان علیهم السلام در قرآن، رضا کاردان، مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، ۱۳۸۵ ه. ش.
۲۳. الأنساب، السمعی، تحقیق، تقدیم و تعلیق: عبدالله عمر البارودی، الطبعة الاولى، ناشر: دار، ۱۴۰۸ ه. ق - ۱۹۸۸ م.
۲۴. اوائل المقالات، محمد بن محمد بن نعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید)، قم، منشورات مکتبه الداوری، بی تا.
۲۵. آگاهی سوم یا علم غیب، جعفر سبحانی، چاپ اول، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۴ ه. ش.
۲۶. باب حادی عشر، حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، با شرح النافع یوم الحشر و ترجمه فارسی الجامع فی ترجمه النافع، چاپ اول، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ۱۴۱۴ ه. ق.
۲۷. بازتاب اندیشه در مطبوعات و اینترنت، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، قم.
۲۸. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، محمدباقر مجلسی، چاپ سوم، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ه. ق.
۲۹. بحثی کوتاه درباره علم امام علیه السلام، سید محمدحسین طباطبایی، قم، حکمت، بی تا.
۳۰. بحر الفوائد فی شرح الفرائد، محمدحسین آشتیانی، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی، ۱۴۰۳ ه. ق.
۳۱. البداية والنهاية، ابی الفداء اسماعیل بن کثیر الدمشقی، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ه. ق.
۳۲. البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم بن سلیمان البحرانی، تهران، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۳۳. بسط تجربه نبوی، عبدالکریم سروش، چاپ پنجم، تهران، مؤسسه فرهنگي صراط، ۱۳۸۵ ه. ش.

٣٤. بصائر الدرجات في مناقب آل محمد، محمد بن الحسن الصفار القمي (ابن الفروع)، چاپ اول، قم، طليعة النور، ١٣٨٤ هـ.ق.
٣٥. البيان في تفسير القرآن، محمد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي)، چاپ اول، بی جا، مکتب الاعلام الاسلامی، ١٤٠٩ هـ.ق.
٣٦. پژوهشی در باب علم امام، علامه محمدحسین مظفر و علامه سید محمدحسین طباطبائی، مقدمه، ترجمه و تحقیق: علی شیروانی، چاپ دوم، قم، انتشارات دارالفکر، ١٣٨٥ هـ.ش.
٣٧. پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، چاپ ششم، قم، دارالکتب العلمیه، ١٣٧٧ هـ.ش.
٣٨. تاج العروس من جواهر القاموس، السيد محمد المرتضى بن محمد الحسيني الزبيدي، بيروت، التراث العربي، ١٣٩٤ هـ.ق.
٣٩. تاريخ ابن خلدون، عبدالرحمان بن خلدون الخضرى المغربى، بيروت، مؤسسه العلمى للمطبوعات، ١٣٩١ هـ.ق.
٤٠. تاريخ الاسلام، الذهبى، تحقيق: د. عمر عبدالسلام تدمرى، الطبعة الأولى، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٤٠٧ هـ.ق.
٤١. تاريخ الخلفاء، جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر السيوطى، تحقيق: محمد محيى الدين عبدالحميد، بيروت، دارالجيل، بی تا.
٤٢. تاريخ الطبرى (تاريخ الأمم و الملوك)، محمد بن جرير الطبرى، چاپ پنجم، بيروت، مؤسسه العلمى للمطبوعات، ١٤٠٩ هـ.ق.
٤٣. التاريخ الكبير، البخارى، ديار بكر، المكتبة الإسلامية، تركيا.
٤٤. تاريخ آل زرار، ابوغالب الزرارى، مطبعة ربانى، ١٣٩٩ هـ.ق.
٤٥. تاريخ بغداد او مدينة السلام، احمد بن على الخطيب البغدادى، المدينة المنوره، المكتبة السلفيه، بی تا.

۴۶. تاریخ مدينة دمشق، ابن عساکر، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۴۷. تأویل الآيات فی فضائل العترة الطاهرة، شرف‌الدین الحسینی، تحقیق: مدرسة الامام المهدي (عجل)، چاپ اول، قم، امیر، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۴۸. تأویل مختلف الحديث، محمد بن عبدالله بن مسلم بن قتیبه، تحقیق: الشيخ اسماعيل الاشعري، بیروت، دارالکتب العلمية، بی تا.
۴۹. تحفة الأحوذی، المبارکفوری، الطبعة الاولى، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۵۰. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن المصطفوی، چاپ اول، بی جا، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۳۶۸ هـ.ش.
۵۱. تذکرة الحفاظ، ابو عبدالله شمس‌الدین محمد بن احمد الذهبی، بیروت، دارالکتب العلمية.
۵۲. ترجمه الامام علی بن ابی طالب (عجل) من تاریخ مدينة دمشق، علی بن الحسن بن هبة الله (ابن عساکر)، بیروت، مؤسسة المحمودی للطباعة، ۱۴۰۰ هـ.ق.
۵۳. تفسیر ابی السعود، ابی السعود، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۵۴. التفسیر الأصفی، الفیض الکاشانی، الطبعة الاولى، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۵۵. تفسیر الإمام العسکری (عجل) المنسوب الی الامام العسکری (عجل)، الطبعة الاولى، قم، مدرسة الامام المهدي (عجل)، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۵۶. تفسیر الآلوسی، الآلوسی، بی جا، بی نا، بی تا.
۵۷. تفسیر الرازی، الرازی، بی جا، بی نا، بی تا.
۵۸. تفسیر الشیر (تفسیر القرآن الکریم)، عبدالله شبر، چاپ سوم، بی جا، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۷ هـ.ق.
۵۹. التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، الثانية، قم، مؤسسة الهادی، ۱۴۱۶ هـ.ق.

٦٠. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، چاپخانه علمیه تهران، ١٣٨٠ ه.ق.
٦١. تفسیر منهج الصادقین، ملافتح الله کاشانی، تهران، کتاب فروشی محمدحسن علمی، ١٣٣٦ ه.ش.
٦٢. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، چاپ دهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ١٣٧١ ه.ش.
٦٣. تفسیر الکبیر، فخرالرازی، چاپ سوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
٦٤. تقریب المعارف، الشیخ أبو الصلاح تقی بن نجم الحلبی، قم، مؤسسه نشر الاسلامی، ١٤٠٤ ه.ق.
٦٥. تلخیص الشافی، محمد بن الحسن الطوسی (الشیخ الطوسی)، چاپ اول، تحقیق: السید حسین بحر العلوم، قم، دارالکتب الاسلامیه، ١٣٩٤ ه.ق.
٦٦. تلخیص المحصل، خواجه نصیرالدین طوسی، بیروت، دارالاضواء، ١٣٩٧ ه.ق.
٦٧. تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ابوبکر محمد بن الطیب بن جعفر بن القاسم ابوبکر الباقلائی، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیه، ١٤١٤ ه.ق.
٦٨. تهذیب التهذیب، ابن حجر العسقلانی، چاپ اول، دارالفکر، ١٤٠٤ ه.ق.
٦٩. تهذیب الکمال، جمال الدین ابی الحجاج یوسف المزنی، بیروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٦ ه.ق.
٧٠. جامع الاحادیث الشیعه، اسماعیل المعزی الملایری، قم، مؤسسه الوفاء، ١٣٧٩ ه.ش.
٧١. الجامع لاحکام القرآن (تفسیر القرطبی)، محمد بن الانصاری القرطبی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ١٤٠٥ ه.ق.
٧٢. الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره، ابی عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید)، تحقیق: السید علی میرشریفی، چاپ دوم، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ١٣١٦ ه.ق.

۷۳. حياة الامام الحسين عليه السلام، الشيخ باقر شريف القرشي، الطبعة الاولى، النجف الاشرف، ۱۳۹۵ هـ.ق.
۷۴. الحيوان، ابو عثمان الشهير بالجاحظ، عمرو بن بحر بن محبوب الكنانى بالولاء الليثى، الطبعة الثانية، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۴ هـ.ق.
۷۵. ختم نبوت (مجموعه آثار)، مرتضى مطهرى، چاپ ششم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۵ هـ.ش.
۷۶. الخرائج و الجرائح، سعيد بن هبة الله الراوندى (قطب الدين الراوندى)، قم، مؤسسه امام مهدي عليه السلام، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۷۷. الخصال، محمد بن على بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق)، چاپ اول، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۷۸. خلاصة الاقوال، العلامة الحلى، تحقيق: الشيخ جواد القيومى، الطبعة الاولى، مؤسسة نشر الفقهة، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۷۹. الدر المنثور فى تفسير بالمأثور، عبدالرحمان بن ابى بكر السيوطى، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۸۰. دلائل الامامة، ابى جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبرى، چاپ سوم، قم، منشورات الرضى، ۱۳۶۳ هـ.ق.
۸۱. دلائل الصدق، محمد حسن مظفر، چاپ اول، چاپ ستاره قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث دمشق، ۱۴۲۳ هـ.ق.
۸۲. ذخائر العقبى، احمد بن عبدالله الطبرى، القاهرة، مكتبة القدسى لصاحبها حسام الدين القدسى، ۱۳۵۶ هـ.ق.
۸۳. الذخيرة فى علم الكلام، سيد مرتضى على بن الحسين، قم، مؤسسه نشر الاسلامى، ۱۴۱۱ هـ.ق.

٨٤. الذريعة الى تصانيف الشيعة، آقا بزرك طهراني، چاپ سوم، مؤسسه اسماعيليان، ١٤٠٨ هـ.ق.
٨٥. رجال الطوسي، الشيخ الطوسي، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، الطبعة الاولى، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ١٤١٥ هـ.ق.
٨٦. رجال النجاشي (فهرس أسماء مصنفى الشيعة)، احمد بن على النجاشي، تحقيق: السيد موسى الشيرى الزنجاني، قم، مؤسسه النشر اسلامى، بى تا.
٨٧. رجال النجاشي، النجاشي، الخامسة، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ١٤١٦ هـ.ق.
٨٨. الرسائل العشر، محمد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي)، تحقيق: واعظ زاده الخراساني، قم، جامعة المدرسين، ١٤٠٤ هـ.ق.
٨٩. الرسائل المرتضى، الشريف المرتضى، تحقيق: السيد مهدي رجايي، قم، دارالقرآن، ١٤٠٥ هـ.ق.
٩٠. الرعاية فى علم الدراية، الشهيد الثانى، تحقيق: عبدالحسين محمد على بقال، الطبعة الثانية، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، ١٤٠٨ هـ.ق.
٩١. رواق انديشه، مركز پژوهش های اسلامى صدا و سيما، قم.
٩٢. روح البيان، اسماعيل حقى البروسوى، بى جا، دارالفكر، بى تا.
٩٣. روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، آلوسى البغدادي، چاپ چهارم، بيروت، احياء التراث العربى، ١٤٠٥ هـ.ق.
٩٤. سبل الهدى والرشاد، الصالحى الشامى، تحقيق و تعليق: الشيخ عادل أحمد عبدالموجود، الشيخ على محمد معوض، الطبعة الأولى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٤ هـ.ق.
٩٥. سرگذشت كتاب شهيد جاويد، رضا استادى، چاپ اول، قدس، ١٣٨٢ هـ.ش.
٩٦. سعد السعود، على بن موسى الحلبي (ابن طاووس)، قم، انتشارات دار الذخائر، بى تا.
٩٧. سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار، الشيخ القمى، بيروت، دارالمرتضى، بى تا.

۹۸. سفینه البحار و مدينة الحكم و الآثار، الشيخ عباس القمی، چاپ دوم، تهران، دارالاسوة، ۱۴۱۶ ه.ق.
۹۹. سنن الكبرى، احمد بن الحسين بن علي البيهقي، بيروت، دارالفكر، بی تا.
۱۰۰. سير أعلام النبلاء، الذهبي، تحقيق: شعيب الارنؤوط، محمد نعيم العرقسوسى، الرابعة، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۶ ه.ق.
۱۰۱. شرح الاخبار، القاضي النعمان المغربي، تحقيق: السيد محمد الحسيني الجلالی، الثانية، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۱۴ ه.ق.
۱۰۲. شرح الجمل العلم و العمل، شريف المرتضى علم الهدى على بن الحسين الموسوى، صححه و علق عليه الشيخ يعقوب الجعفرى المراغى، چاپ اول، بی جا، اسوه، ۱۴۱۴ ه.ق.
۱۰۳. شرح العقائد النسفية، سعدالدين تفتازانى، با حاشیه محمد عبيدالله الايوبى ابى الفضل الكند هايرى، محله جنگى، مكتبة علوم الاسلامية، پيشاور.
۱۰۴. شرح المقاصد، مسعود بن عمر بن عبدالله (سعدالدين التفتازانى)، چاپ اول، بيروت، عالم الكتب، ۱۴۰۹ ه.ق - ۱۹۸۹ م.
۱۰۵. شرح المواقف، عبدالرحمان الايجى، منشورات الشريف الرضى، چاپ اول، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۲۵ ه.ق - ۱۹۰۷ م.
۱۰۶. شرح نهج البلاغه، عبدالحميد بن محمد المعتزلى (ابن ابى الحديد)، بی جا، داراحياء التراث العربى، بی تا.
۱۰۷. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، عبيدالله النيسابورى (الحاكم الحسکانى)، تحقيق: محمدباقر المحمودى، چاپ اول، تهران، مؤسسة الطبع و النشر، ۱۴۱۱ ه.ق - ۱۹۹۰ م.
۱۰۸. شيخ المضرة ابوهريرة، محمد ابورببة، چاپ سوم، بيروت، منشورات الاعلمى للمطبوعات، بی تا.
۱۰۹. شيعه و سنت، احسان الهى ظهير، چاپ دوم، لاهور اداره ترجمان السنة (پاکستان)، ۱۳۹۷ ه.ق - ۱۹۷۷ م.

۱۱۰. الصحاح (التاج اللغة و صحاح العربية)، اسماعیل بن حماد الجوهری، چاپ چهارم، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ ه.ق.
۱۱۱. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل البخاری، بیروت، دارالجمیل، بی تا.
۱۱۲. صحیح المسلم، مسلم بن الحجاج القشیری النیسابوری، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۱۱۳. صحیفه کامله سجادیه، علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام، ترجمه حسین انصاریان، چاپ دوم، تهران، پیام آزادی، ۱۳۷۵ ه.ش.
۱۱۴. صراط المستقیم، علی بن یونس النباطی البیاضی، چاپ اول، بی جا، المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۴ ه.ق.
۱۱۵. صراطهای مستقیم، پنجم، تهران، مؤسسه فرهنگي صراط، ۱۳۸۴ ه.ق.
۱۱۶. صواعق المحرقه، ابن حجر العسقلانی، بی جا، بی تا.
۱۱۷. طبقات الكبرى، محمد بن سعد، بیروت، دارصادر، ۱۴۰۵ ه.ق - ۱۹۸۵ م.
۱۱۸. طرائف المقال، السيد علی البروجردی، تحقیق: السيد مهدي الرجائي، الطبعة الاولى، قم، مکتبه آية الله العظمى المرعشي النجفي العامة.
۱۱۹. عصای موسی یا درمان بیماری غلو، نعمت الله صالحی نجف آبادی، چاپ اول، تهران، انتشارات امید فردا، ۱۳۸۰ ه.ش.
۱۲۰. عقائد الامامیه، محمدرضا مظفر، انتشارات انصاریان، قم، بی تا.
۱۲۱. علل الشرايع، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (شیخ الصدوق)، چاپ اول، تصحیح: الشیخ الاعلمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ ه.ق - ۱۹۸۸ م.
۱۲۲. علم امام، محمد الحسین المظفر، چاپ دوم، بیروت، دارالزهراء، ۱۴۰۲ ه.ق.
۱۲۳. العین، خلیل بن احمد الفراهیدی، تحقیق: الدكتور مهدي المخزومي و الدكتور ابراهيم السامرائي، تصحیح: اسعد الطيب، چاپ اول، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ ه.ق.
۱۲۴. عیون اخبار الرضا، محمد بن علی بن بابویه القمی (الشیخ الصدوق)، ترجمه حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری، چاپ اول، تهران، نشر صدوق، ۱۳۷۳ ه.ق.

۱۲۵. غاية المرام فى علم الكلام، على بن ابى على بن محمد بن سالم الآمدى، قاهرة، المجلس الاعلى لثئون الاسلامية، ۱۳۹۱ هـ.ق.
۱۲۶. الغدير فى الكتاب و السنة و الادب، عبدالحسين بن احمد الامينى، چاپ پنجم، تهران، دارالكتب الاسلامية، ۱۳۷۱ هـ.ش.
۱۲۷. غريب الحديث، عبدالله بن مسلم ابن قتيبة الدينورى، چاپ اول، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۸ هـ.ق - ۱۹۸۸ م.
۱۲۸. الغيبة، محمد بن ابراهيم الكاتب النعمانى، مترجم محمدجواد غفارى، چاپ دوم، تهران، نشرصدوق، ۱۴۱۸ هـ.ق - ۱۳۷۶ هـ.ش.
۱۲۹. الغيبة، محمد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى)، قم، مؤسسه معارف الاسلامى، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۱۳۰. فتح البارى بشرح الصحيح البخارى، احمد بن على بن الحجر، چاپ اول، قاهره، دارالريان للتراث، ۱۴۰۷ هـ.ق - ۱۹۸۶ م.
۱۳۱. فتح الملك العلى، احمد بن الصديق المغربى، تحقيق: محمدهادى الامينى، الطبعة الثالثة، اصفهان، مكتبة الامام اميرالمؤمنين على عليه السلام، ۱۴۰۳ هـ.ق - ۱۳۶۲ هـ.ش.
۱۳۲. فجرالاسلام، احمد امين، چاپ يازدهم، بيروت، دارالكتاب العربى، ۱۹۷۵ م.
۱۳۳. الفخرى فى الآداب السلطانية والدول الاسلامية، محمد بن على بن طباطبا المعروف بابن الطقطقى، المحقق: عبدالقادر محمد مايو، الطبعة الاولى، بيروت، دارالقلم العربى، ۱۴۱۸ هـ.ق - ۱۹۹۷ م.
۱۳۴. فرائد الاصول، مرتضى الانصارى، تحقيق: عبدالله النورانى، قم، مؤسسه النشرالاسلامية، بى تا.
۱۳۵. فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين و الائمة من ذريتهم، ابراهيم بن محمد الجوينى الشافعى، الطبعة الاولى، بيروت، مؤسسه المحمودى للطباعة و النشر، ۱۳۹۱ هـ.ق - ۱۹۷۸ م.

۱۳۶. فرق الشیعة، نوبختی، نجف، مطبعة حيدر، ۱۳۵۵ هـ. ق. - ۱۹۳۶ م.
۱۳۷. الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، الامام ابی محمد علی بن احمد (المعروف بابن حزم الظاهري)، تحقیق: الدكتور عبدالرحمان عمينيرة و الدكتور محمد ابراهيم نصر، بيروت، دارالجيل، بی تا.
۱۳۸. فصلنامه صراط، مؤسسه آموزشی پژوهشی مذاهب اسلامی، شماره ۱۰، پاییز ۱۳۹۲ هـ. ش.
۱۳۹. الفضائل، شاذان بن جبرئیل القمی، انتشارات رضی، ۱۳۶۳ هـ. ش.
۱۴۰. الفهرست، الشيخ الطوسی، تحقیق: الشيخ جواد القیومی، الطبعة الأولى، مؤسسة نشر الفقهة، ۱۴۱۷ هـ. ق.
۱۴۱. الفهرست، محمد بن اسحاق النديم، مترجم: رضا تجدد، چاپ دوم، چاپخانه بانك بازرگانی ایران، ۱۳۶۴ هـ. ش.
۱۴۲. الفهرست، محمد بن اسحاق النديم، مصر، المطبعة الرحمانية، بی تا.
۱۴۳. فیض القدير شرح الجامع الصغير، المناوی، تحقیق: تصحيح احمد عبدالسلام، الطبعة الاولى، بيروت، دارالکتب العلمية، ۱۴۱۵ هـ. ق. - ۱۹۹۴ م.
۱۴۴. فیض القدير شرح جامع الصغير، محمد عبدالرؤوف المناوی، تحقیق: احمد عبدالسلام، چاپ اول، بيروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ هـ. ق.
۱۴۵. الفین فی امامة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، حسن بن یوسف المطهر (علامه حلی)، کویت، مکتبة الفین، ۱۴۰۵ هـ. ق. - ۱۹۸۵ م.
۱۴۶. الفین، حسین بن یوسف المطهر (العلامة الحلی)، ترجمه جعفر وجدانی، بی جا، بی تا، بی تا.
۱۴۷. قاموس القرآن، سید علی اکبر قریشی، چاپ دوازدهم، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۶ هـ. ش.
۱۴۸. قاموس المحيط، محمد بن یعقوب الفيروزآبادی، چاپ اول، بيروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ هـ. ق. - ۱۹۹۱ م.

۱۴۹. قیسات (فصلنامه علمی، ترویجی در حوزه دین پژوهشی)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۵۰. قرآن‌شناسی، محمدتقی مصباح یزدی، چاپ اول، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۶ ه.ش.
۱۵۱. قرب الاسناد، الحمیری القمی، الطبعة الاولى، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۵۲. قوانین الاصول، میرزا ابوالقاسم القمی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا.
۱۵۳. الکاشف عن حقایق التنزیل و عیون الاقوایل فی وجوه التأویل، ابی القاسم جارالله محمود بن عمر الزمخشری، بی جا، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه.ق - ۱۹۸۳ م.
۱۵۴. الکافی، محمد بن یعقوب الكلینی الرازی، تصحیح: علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ه.ش.
۱۵۵. الکامل فی التاریخ، علی بن محمد الشیبانی الموصلی (ابن الاثیر)، چاپ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ه.ق - ۱۹۸۹ م.
۱۵۶. کتاب الموطأ، الامام مالک بن انس، تصحیح و تعلیق: محمد فؤاد عبدالباقی، چاپ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ ه.ق.
۱۵۷. کتاب نقد (فصلنامه انتقادی، فکری، فرهنگی)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، بی تا، تهران، شماره ۳۸، ۱۳۸۵ ه.ش.
۱۵۸. کشف الغمة فی معرفة الائمة، علی بن عیسی الاربلی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ ه.ق - ۱۹۸۵ م.
۱۵۹. کشف الغمة فی معرفة الائمة، علی بن عیسی الاربلی، تصحیح، سید ابراهیم میانجی، ترجمه: علی بن حسین زواری، قم، نشر ادب الحوزة، ۱۳۶۴ ه.ق.
۱۶۰. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه الحلّی، مصحح: حسن حسن زاده آملی، چاپ نهم، بی جا، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ ه.ق.

۱۶۱. کفایة الاصول با حواشی مرحوم مشکینی، چاپ هفتم، تهران، اسلامیة، ۱۳۷۲ ه.ش.
۱۶۲. کفایة الاصول، محمد کاظم خراسانی، چاپ سوم، قم، جامعة المدرسین، ۱۴۱۵ ه.ق.
۱۶۳. کلام اسلامی (مجله تخصصی)، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۶۴. کلام تطبیقی، علی ربانی گلپایگانی، چاپ اول، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۵۸ ه.ش.
۱۶۵. کمال الدین و تمام النعمة، محمد بن علی بن بابویه القمی (الشیخ الصدوق)، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، مترجم: منصور پهلوان، چاپ دوم، قم، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۸۲ ه.ش.
۱۶۶. کنزالدقائق و بحر الغرائب، محمد بن محمد رضا القمی المشهدی، چاپ اول، تهران، بی‌نا، ۱۴۱۱ ه.ق - ۱۹۹۰ م.
۱۶۷. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، علی المتقی بن حسام الدین الهندی، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۹ ه.ق - ۱۹۸۹ م.
۱۶۸. الکامل، عبدالله بن عدی، تحقیق: یحیی مختار غزاوی، الطبعة الثالثة، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۰۹ ه.ق - ۱۹۸۸ م.
۱۶۹. کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، مصطفی بن عبدالله کاتب جلیبی القسطنطینی المشهور باسم حاجی خلیفة او الحاج خلیفة، بیروت دار احیاء التراث العربی.
۱۷۰. گوهر مراد، عبدالرزاق اللاهیجی، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۷۷ ه.ق.
۱۷۱. التحریر الطاووسی، الشیخ حسن صاحب المعالم، تحقیق: فاضل الجواهری، الطبعة الاولى، قم، مکتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۱۱ ه.ق.
۱۷۲. لسان العرب، محمد بن مکرم المصری الانصاری (ابن منظور)، قم، نشر ادب الحوزة، ۱۴۰۵ ه.ق - ۱۳۶۳ م.
۱۷۳. متشابهات القرآن و مختلفه، ابن شهر آشوب، تهران، مطبع الكتاب، ۱۳۲۸ ه.ق.

۱۷۴. مجمع البيان فى تفسير القرآن، ابوعلی الفضل بن الحسن الطبري، چاپ اول، بيروت، داراحياء التراث العربی، ۱۴۰۶ ه.ق - ۱۹۸۶ م.
۱۷۵. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، محقق: جلال الدين محدث، چاپ دوم، قم، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ ه.ق.
۱۷۶. المراجعات، السيد عبدالحسين شرف الدين الموسوی، چاپ دوم، قم، المجمع العالمی لاهل البيت، ۱۴۱۶ ه.ق.
۱۷۷. المراجعات، السيد عبدالحسين شرف الدين الموسوی، چاپ سوم، تهران، اسوه، ۱۴۱۶ ه.ق.
۱۷۸. المزار، الشهيد الاول، الطبعة الاولى، قم، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ۱۴۱۰ ه.ق.
۱۷۹. مستدرک السفينة البحار، على النمازی الشاهرودی، بی جا، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۸۰. مسند احمد، الامام احمد بن حنبل، بيروت، دارصادر، بی تا.
۱۸۱. مسند الامام الرضا عليه السلام، الشيخ عزيزالله عطاردی، تحقيق: الشيخ عزيزالله عطاردی الخبوشانی، ۱۴۰۶ ه.ق.
۱۸۲. مسند زيد بن علي، زيد بن علي، بيروت، منشورات دار مكتبة الحياة.
۱۸۳. مسند فاطمة الزهراء، عزيزالله عطاردی، چاپ اول، تهران، انتشارات عطارد، ۱۴۱۲ ه.ق.
۱۸۴. مصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعی، احمد بن محمد الفيومي، چاپ دوم، قم، مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۱۴ ه.ق.
۱۸۵. المصباح، الشيخ تقى الدين ابراهيم بن على بن الحسن بن محمد العاملی الكفعمی، چاپ سوم، بيروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ ه.ق - ۱۹۸۳ م.
۱۸۶. مصحف در روايات و اخبار، علامه سيد مرتضى عسکری، مترجم: محمدجواد کرمی، چاپ اول، مجمع علمى اسلامى، ۱۳۷۷ ه.ش.
۱۸۷. مصنفات شيخ المفيد، محمد بن محمد بن النعمان العکبرى البغدادي، چاپ اول، بی جا، المؤتمر العالمی لالفية الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ ه.ق.

١٨٨. معارف، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه، قاهره، دار المعارف، بی تا.
١٨٩. معالم المدرستین، مرتضی العسکری، چاپ ششم، بی جا، المجمع العلمی الاسلامی، ١٤١٦ هـ. ق. - ١٩٩٦ م.
١٩٠. معانی الاخبار، محمد بن علی بن بابویه القمی (الشیخ الطوسی)، قم، انتشارات اسلامی، ١٣٦١ هـ. ق.
١٩١. معجم الفروق اللغه، ابی الھلال العسکری، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤١٢ هـ. ق.
١٩٢. معجم الفروق اللغه، ابی الھلال العسکری، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ١٣٥٣ هـ. ق.
١٩٣. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ابوالقاسم الموسوی الخوی، چاپ سوم، بیروت، ١٤٠٣ هـ. ق. - ١٩٨٣ م.
١٩٤. معجم رجال الحدیث، السید الخوئی، الخامسة، مرکز نشر الثقافة الإسلامیة، ١٤١٣ هـ. ق.
١٩٥. معجم مقاییس اللغه، احمد بن فارس بن زکریا، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم، مرکز النشر، ١٤٠٤ هـ. ق.
١٩٦. مفتاح السعاده و مصباح السیاده فی موضوعات العلوم، طاش کبری زاده، احمد بن مصطفی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
١٩٧. مفردات فی غریب القرآن، حسین بن محمد الراغب الاصفهانی، تحقیق: محمد سید کیلانی، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
١٩٨. الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، مصحح: احمد فهی محمد، چاپ اول، بیروت، دارالسرور، ١٣٦٨ هـ. ق. - ١٩٤٩ م.
١٩٩. مناقب آل ابی طالب عليه السلام، محمد بن علی المازندرانی، ابن شهر آشوب، النجف، مطبعة الحیدریة، ١٣٧٦ هـ. ق.
٢٠٠. المناقب، الموفق الخوارزمی، تحقیق: الشیخ مالک المحمودی، الطبعة الثانية، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ١٤١٤ هـ. ق.

۲۰۱. منهاج البراعة فى شرح النهج البلاغة، ميرزا حبيب الله الهاشمى الخويى، چهارم، تهران، بنياد فرهنگى امام المهدي، بى تا.
۲۰۲. منهاج السنة، ابى العباس تقى الدين احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، بيروت، دارالكتب العلميه، بى تا.
۲۰۳. المواقف فى علم الكلام، عبدالرحمان بن احمد الايجى، بيروت، عالم الكتب، بى تا.
۲۰۴. المواقف، عضدالدين عبدالرحمان بن احمد الايجى، تحقيق: عبدالرحمان عميرة، الاولى، بيروت، دارالجيل، ۱۴۱۷ هـ. ق - ۱۹۹۷ م.
۲۰۵. ميزان الاعتدال، الذهبي، تحقيق: على محمد البجاوى، بيروت، دارالمعرفة للطباعة والنشر، بى تا.
۲۰۶. الميزان فى تفسير القرآن، سيد محمدحسين الطباطبايى، چاپ پنجم، قم، مؤسسه اسماعيليان، ۱۴۱۲ هـ. ق - ۱۳۷۱ هـ. ش.
۲۰۷. الميزان، سيد محمدحسين طباطبايى، ترجمه: سيد محمدباقر موسوى همدانى، دفتر انتشارات اسلامى، قم، بى تا.
۲۰۸. النافع يوم الحشر، حسن بن يوسف بن مطهر حلى، ضميمه باب حادى عشر، با شرح النافع يوم الحشر و ترجمه فارسى الجامع فى ترجمه النافع، چاپ اول، قم، مؤسسه انتشارات علامه قم، ۱۴۱۴ هـ. ق - ۱۳۷۲ هـ. ش.
۲۰۹. النص و الاجتهاد، السيد عبدالحسين شرف الدين، تحقيق: ابومجتبى، چاپ اول، بى جا، سيد شهداء، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۲۱۰. نظم درر السمطين، جمال الدين محمد بن الحسين بن محمد الزرندي الحنفى، چاپ اول، بى جا، مكتبة الامام اميرالمؤمنين (عليه السلام)، ۱۳۷۷ هـ. ق - ۱۹۵۸ م.
۲۱۱. النكت الاعتقاديه، محمد بن محمد بن النعمان العكبرى البغدادي، چاپ دوم، بيروت، دارالمفيد، بى جا.

۲۱۲. نورالثقلین، عبد علی بن جمعة العروسی، چاپ چهارم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ه.ق - ۱۳۷۰ م.
۲۱۳. نهاية الاقدام فی علم الکلام، الشهرستانی، بی جا، مكتبة الثقافة الدينية، بی تا.
۲۱۴. نهاية الحكمة، سيد محمد حسين طباطبائی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
۲۱۵. نهج الحق و كشف الصدق، حسن بن يوسف المطهر الحلی، چاپ اول، قم، مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۰۷ ه.ق.
۲۱۶. وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن الحسن الحر العاملي، چاپ ششم، بيروت، داراحياء التراث العربي، ۱۴۱۲ ه.ق - ۱۹۹۱ م.
۲۱۷. وصيت نامه سياسی - الهی بنيانگذار جمهوری اسلامی ايران حضرت امام خميني، چاپ اول، تهران، مؤسسه فرهنگي قدر ولايت، ۱۳۷۲ ه.ش.
۲۱۸. ضوء النبي، علی الشهرستاني، چاپ اول، قم، ستاره، ۱۴۱۵ ه.ق.
۲۱۹. وفيات الاعيان وانباء ابناء الزمان، ابن خلكان، تحقيق: احسان عباس، لبنان، دارالثقافة.
۲۲۰. ينابيع المودة لذوى القربى، سليمان بن ابراهيم القندوزى الحنفى، تحقيق: سيد على جمال اشرف الحسينى، چاپ اول، دار الاسوة، ۱۴۱۶ ه.ق.